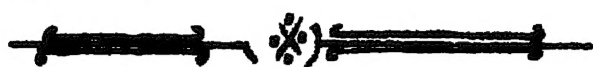


۱۹ کتب خانہ اصفیہ کار عالی حیدر آباد دکن



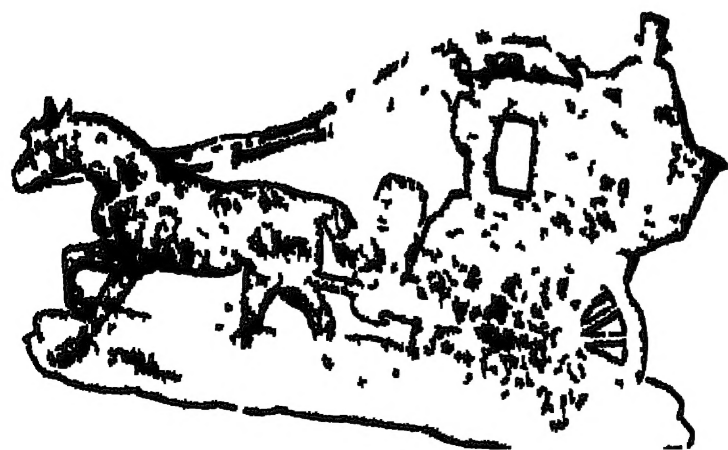
نمبر داخلہ ۷۸۵۹

تاریخ داخلہ
نام کتاب .. زینت البیان فی تاریخ ہندوستان سوم بہ تاریخ التواریخ و سلاطین
فن کتاب ... جزا جزو اول .. تاریخ
نمبر کتاب دفن مذکور ۱۰۳۱ .. تاریخ

2000/5



کتابت در کتابخانه
 فی تاریخ هندوستان
 کتابخانه التوارخ و سلاطین
 از بالمفات عالمی
 فتح علی خان
 در بندهای زو طبع در



بسم الله الرحمن الرحيم

تاج زیبای سخن جمالک الملکی است که تاجداران عرصه خبر افاشنده اطاعت بروش همت گذارند و سپاس قیاس
 میرا و ارشاد شاهی است که تحت نشیمن دوی زمین حلقه افتخار و شش بکوش دادند بیت سرپادشاهان گردن فرارند
 در نگاه او بر زمین یازند مقدسی که رقیب و متقی عالم دست همت سلاطین داد و گرسپرده دیری که نظم و نسق طبقات
 بنی آدم بقضیه اقدار و احوالین مدخل پرور آورده ندانی که بر خلق رحمت گزیده شمانرا پی محدلت آفرید بهترین
 مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانزه تقرب بآن جویند نخست سید کانیانت و منقبت امام متقیان که آن کی
 به نیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلیٰ علیتین برافراخته و آن دیگر بزور سر بخدایت الامام علی با بیکار استاقلین
 نگون ساخته صلوات و تجات بعد ازین مسرود و برگزیده خدا بر آن یازده نقبا که هر یکی چون مصطفی سر از آقا صحت
 بر آورده و هر فردی چون مرضی روز نقاب طهارت بیرون کرده بنی راه قی و خند اراولی به هر چون بنی
 بهر چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد گلک الکتاب چنین مرمه ضای خاطر فیض ظاهر سلاطین الملک
 دانش و شیرایان عرصه فیض انضواء آفرینش میداند که چون علم نامرئج علمی است شریف و قوی است لطیف که بواسطه آن
 بمصالح مجاش و مصادق رسیده و بملای آن بفاسد عالم کون و فساد آگاه توان کرد و دید زیرا که صاحبان طبع
 سلیم و ارباب ذهن متقیم به مرامست این فن و در دست این علم استخراج فواید و استنتاج نتایج که عمل بر آن
 باعث صلاح حال باشد تواند نمود چه بنی آدم را معرفت بشیایا از طریق عقل متیر و یا از راه حس حاصل می شود
 و محالست که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بجز عقل بلا سماعت آگهی دست دهد و از جمله محسوسات بعضی از
 مشاهده و بعضی از منسوخات است و امورات کل عالم متعلق به ماعت زیرا که مکن نیست که شخص واحد هر فردی

با کلیه مشاغل نماید و بر صفت باذات و خود تجربه آرد پس لامحالہ بقول نقات احتما و نموده سماعت باید پرداخت از اینجا است که گفته اند سخن شنوی اصل سعادت ابدیت و حکمت از سماعت احوال اسلاف حاصل آید و اینها را علم تاریخ خوانند پس چون سبب استعمال بر وجه حسن ترقی اطلاع می دست دهد باشد که وجه قباح است را که در آن نقصان و وبالست دریافتند و حکام روی داد و گذارند و سبب حسن را که محل بر آن وجه ترقی و کمال یافته اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت سرمدی و باعث دولت ابدیت چنانچه جناب و تعالی در فرقان حمید شخص و اخبار ادم سابقه با بیان فرموده که برخی از آنها بسبب اختیار اکثر امور گردان گشته و گردوی کبک کتاب معنی وجه اسوده شدند تا نظران از آن عبرت گیرند و سعادتمندان از این نصیحت پذیرند تا برین برخی از احوال برگزینان و ادوار مکان و کین یعنی سلاطین ذوی الاقدار با تکیه بر پستتانی در نهایت اختصار با وجود تراکم اشتغال مرقوم نمودیم و حکمت کسته حکام خاص را در میدان بیان بچکان در آوردم و بر چهار مقاله در بنیت الزمان تاج التواریخ و سلاله النیر و رسوم مردم تفرع از اولادشان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد و بنظر آمل در آن نگریته از احوال گذشتگان عبرت گیرند و دل برین مجوزه را به فریب دنیا نبندند

مقاله اول مثل برتر فصل است فصل اول در بیان عقاید حکمای هند و ادوار عالم و خلقت بنی آدم و سلاطین که قبل از نبی آدم در عرض عالم زندگانی کرده اند فصل دوم ذکر فرمانروایانی که بعد از طوفان باشتغال از زمان عبرت سلطنت کرده اند فصل سوم در بیان ظهور اسلام و هند و زوال دولت رایان و هند

مقاله دوم در بیان حب و نسب سلاطین که در کاشانه از ابتدا سلطنت امیر تیمور گورکان تا انتها امارت بهادر شاه در هند مثل برتر فصل

مقاله سوم در بیان حالات و بطریق حالات شاهان صوبه اوده از ابتداء دولت منصوبه سعادت علی خان تا انصراف دولت و اجدیه و اجد علی شاه مثل برتر و از دوه فصل

مقاله چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحترام که اکنون بر وساده ریاست هند متکون و تحت حکومت دولت قوی و حکومت انگلیس مثل است بر پنجاء و حبب فصل

فصل اول از مقاله اول در بیان عقاید حکمای هند و ادوار عالم و خلقت بنی آدم

بر تاشانیان این باریکه عبرت و ناظران این تماشاگاه است با تخیل نمائند که ملکت هند و سلاطین بزرگترین و قدیم ترین مالک جهان است از جهت شمال باراضی ثبت و چین منتهی میشود و از شرق بشرق محیط شرقی پیوندد و از جانب جنوب محیط جنوبی اتصال یابد و طرف غریب بحر عمان باشد بعضی از ماکن شمالی آن خوش آب و هواست و بقا و قتم خوب یافت میشود و انقدر خفا و فقر و اشجار و ریاض و نباتات مفیده و معدنیات و جوهر قیمتی که درین کشور یافت میشود و در حکمت از قبایع ریح سکون نیست بجا را در و جبالهای قوت و اشجار با عود و ادنی کشوریت که بر اکثر کشورای عالم

حضرت امام علی علیه السلام فرمودند که این دنیا را در دو روز آفریدند و در روز اول آفریدند و در روز دوم
 بر آن را آفریدند که بعد از آنکه جمیع علوم و فنون این کثرت بود و است مسکنان این کثرت بسیار است
 و در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 اگر مردم این کثرت را در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 ایشان در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 و تفرغ کن از آن که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 جا بایستی و در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 حصه حکما می شود و در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 از آن درین دور در میان این طایفه نیست که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 این اوراق در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 و امتداد و در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 دوره دوم که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 دوره سوم که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 آدم و نوح و آنکه در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 دوره چهارم که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 این طایفه است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 از دوره چهارم میگذرد و در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است که در این کثرت بسیار است
 چنانچه شخصی از امیر مومنان و ولایتی بقیان پرسید که پیش از آدم چه بود و آنحضرت فرمود آدم چه
 با معنی سه مرتبه گزاف است آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر کسی هزار بار می پرسید که پیش از آدم چه بود
 می گویم آدم این حدیث ترقیم بود که عالم را میتوان استنباط کرد و اقوال سند و انرا بی معنی نمی توان شمر و او گفته
 بر ابراهیم سلف متفاد میگرد که عالم فانی میشود و روز حشر و نشر حق است و قیامت عبارت از انتهای هر دو است
 و اعتقاد بر این است که در هر دو پیش از این کتابی نوشته و با وجود این امتداد و زمان آن ضحای میمانست و دیگر حقیقت
 این طایفه که حق جل و علا چهار عنصر آفرید اول آب و دوم خاک و سوم آتش و چهارم آتش و از میان آب کل مخلوق را پدید آورد
 و از میان آن کل شخص را آفرید و از میان آتش را آفرید و از میان خاک را آفرید و از میان هوا را آفرید و از میان
 و سبب ایجاد عالم ساخت و آن بر با انسان را باذن خالق کیا از گمن خفا بمقتضای ظهور آورد و چهار فرقه ساخت

اول بزمین و آسمان را بجهت مجادلات و ریاضیات خط احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشانی عالم منوی را با آنها مقفول
 گردانید و دویم فرقه چتری آنها را بر بند ریاست و حکومت صورتی نصب ننوده وسیله انتظام عالم گردانید و سوم فرقه
 میش آنها را جبهه زراعت و سایر حرفه تعیین نمود و چهارم فرقه سوراخها را برای خدمات آنها متعین ساخت و بمقتضای آنند
 بر دانی و الهامات ربانی بر بهای مذکور کتابی در عقاید که متعین صلاح معاد و معاش باشد اختراع گردانید و آنرا
 ابیدمی نامید یعنی کتاب الهی که در احتیاج بهود برین کتابست و با اتفاق انشوران بر همین که متعین تا انیزان که نشانه جبری
 میباشد چندین بهمه در عالم بطور آرمه اند که این بر بهای موجوده حسنه را در حکم است با بجهت دیگر که از این او را
 رایان بزرگ در ملک هستند با و شاهی کرده اند از آنکه در دوره اول کسی که سلطنت گردید و در کتب بنای شهر کشیر را
 نهاد چون زمان سلطنتش پایان آمد و بدو پسرش با عقیاب در گذشتن و نوبت سلطنت به چرخ مندر رسید و در زمان
 طفولیت مردی که او را ریش ماهی نامی گشتند و نهایی می گشت چون بجهت تکلیف رسید از آسمان ظاهر شد و او را نزد آتش
 قربان کشید ملائکه او را شفاعت کردند از سید که شاهزاده را بگذارد و بدل او دیگری را قربان کشید که از انان دولت
 بر همین زاده را زنده بخوید و نزد آتش آوردند و بهی بر پوش نام در حق برین زاده و دعا کرده و دعایش را بجا بیاورد
 آمد که از سوختن برین زاده در گذشتیم برین زاده پس از پنجات اندر خویش و گردان شده و نزد هر دوش شفاعت
 انگاه شاهزاده هر دوش صند و آنچه داشت احکام دنیوی بفرستش کرد و فرشتگان او را با آسمان و در دنیا و دشایان
 بهند زاده و او را زنده و در آخر دورانی و شاهی از نسل او بود و آنکه او را کفای می نامیدند و ولتی مطاع و ملکی مطیع
 او را و او را بعد از سلطنت گردانید و نوبت به سکه رسید دوره اول تمام شد و دوره دوم در اول دوره بی زنده بود
 سکس و لب نام سلطنت بنیشت چون او را فرزندی نبود و ملکت را بوزیر اسپرده با خواستون خود بخدمت پیری که در
 کشیر بود شفاعت او را داده کاوی بود که سخن گفتی چندی بخدمت آن کاو قیام تا آنکه بهای کاو و خواستونش جای شد
 فرزندی آورد و او را راکی نام نهاد و ولایت حمده و سپرد چون راکی بعد از پدر سلطان شد از وی ختری بوجود آمد
 او را سدرت نهاد و ولایت حمده و سپرد و بعد از آن او را به اولک پسر متهم به عیادت بعد از راکی فرزندان
 سلطنت گردانید و نوبت به دو دختر رسید و این دوره نیز منقضی شد چون دوره ششم آمد و اول و دو پادشاه بجا
 نام داشت و حمده دولت او که کشیر پیری بود که او را مار کن می نامیدند و او را پسر پیری بود و پسر نام او کاوی داشت
 مسنی به قادمین که حاجت بای مردم بدان کاو و داشت کارت با دوازده هزار شاهزاده بدان کوه رفت که حاجت از
 قادمین حاصل کند بر سر ام مانع شد کارت بنا بر عت برخواست بجهت و میان چو بخت مد آن مقام کارت با جمیع
 شاهزادگان مقبول گشت و در نصف آخر دوریم در شهرت بنا بر پادشاهی پدید آمد که او را راجه بهت می نامیدند
 فرزند او را بعد از سلطنت گردانید و در فرزند ششم او که بدیه سلطنت از تقایافت ماحه کوردان نام داشت که شهر

گو که است تنها غیر باسم او اشتباه دارد بعد از نش و خطه فرزندی از و متولد شد که موسوم به چتر برج بود پادشاهی
گردید زاده و سپهر بود آمد یکی دهر شتر دگر یکی خند نام داشت پس بزرگ او دهر شتر چون اولیه بصیرت را بود پادشاهی
برادر که شتر پند و شتر که دهر از پند پنج سپهر بود آمد اولی دهر شتر دومی بهیم سین ستومی اوجن چهارمی کلنجی سعد بود
و این پنج سپهر پند و انانیتند اما دهر شتر برادر پند صد و یک سپهر داشت و دهر و دهر این سپهران دید و دهن بود و دیگر
که ره انانی میسند چون پند جهان انتقال نمود و ظاهر پادشاهی برادرش دهر شتر مقرر آمد لکن مدتی سلطنت نصیب
فرزندان او بود و مخصوص دید و دهن که همین فرزندان او چون سلطنت ممکن یافت پند و انرا که دشمن سلطنت میدانست قطع
و قمع نماز او واجب شد و چون دهر شتر از عقیدت فرزند و خفا صحت او با برادر زادگان آگاه شد حکم داد و پند و ان دور
از شتر موضعی را محارت کرده اقامت نمایند تا که بعد مسافت بسبب اقطاع و تیره عداوت کرد و در دهن بنانی بنای بنای
گفت که غیان بن بنار از لاک و قیر مبارک که با بخت شعله آتش کرد بعد از آن بیل نام زنی بدیخا فرستاد که به کام صفت
آتش آن غیان زده باشد پند ان برین معنی و قوف یافته پیش دستی کرده نیم شبی آتش در آن غیان زده ملار خوش راه
داشت را پیش گرفته بشتر کفیلان زول کرد پس از چند بطایف اکیل مختار را که کنه لار را هر پنج برادر بشتر است مصالحه
انگاه آوردند که هر یک راهها دور و زو فبت باشد در دهن چون دانست که سوختن پند و ان صورت بسته از
از حاقبت کار بر اندیشد کس فرستاد و توجبات دوستانه و تعذرات خوشایه ایشانرا بشتر پند و ان آورده پس از مدتی
محکمت را بدو قسم نمود بدینگونه که بشتر اندرست که در کنار دلی کنه و همت بالصف ولایت در تصرف پند و ان باشد
و پند و ان را بالصف و دیگر از ملک خاص کرد و ان را بعد از چند کا مضاده ملک آثار شد و اقبال از چهره پند و ان
مشاهده کرد و دنگی ملازمست خدمت پند و ان را اختیار کرد و دنگی را که آثار شوکت و اهتت از ایشان هویدا بود و
دهر شتر که همین اولاد پند و ان از جشن بخت راجسوی نهاد و آنخان بود که آتشی بزرگ برافروزد و ختام
بوی خوش در آن ساز داده و سیله تقرب یزدان دانند و شرط است که در جشن بخت راجسوی رایان اقالیم به
جمع آمده خدمت کنند دهر شتر هر چهار برادر را بختی محاکمت نصیم عزم داده در اندک زمانی اقالیم را مسوکر دند و
سلاطین بهی زمین را در پای تخت اندر پست حاضر کردند و بهات جشن مذکور پرداختند و بخاطر خواه جشن مذکور صورت
اختتام پذیرفت چون رفته رفته کار پند و ان بالا گرفت در دهن خلعت پند و ان را مشاهده کرده باریخ و رشک ده
چار شد و در سد و ضعیف ایشان برآمده چون بهیچ دفع ایشان را تیر گردیده ویری نموده پند و ان را برسم ضیافت
بهستنا پو طلبید ایشان نیز اجابت کرده بخانه در دهن درآمدند و او پس از ادای عیال و بیانی مجلس قمار بی ترتیب
داد و حلیتی ملاقات قمار ترتیب داده بود که پند و انرا بختن چاره بنمود انگاه به باختن قمار ملک و مال پند و انرا
بر برد و دوست آخر حد کرد که اگر این مرتبه پند و ان بر و آنچه از ایشان گرفته مسترد نماید و اگر در دهن پند و ان

پندوان جلاء وطن نموده دوازده سال در ملک غربت طاهر اسافرت کند چنانچه هر کس او را بداند و بشناسد و یک
 سال دیگر بنوعی در ملک یکسان مخفی باشد که هر کس بر احوال مطلع نشود و اگر در آن سال کسی از حالش واقف شود باز
 از سر نو دوازده سال دیگر طاهر اسافرت کند و یک سال دیگر مخفی باشد از نخست طالع پندوان در دست آخر ترقی
 باخته بحسب قرار داد هر پنج برادر ملک و مال را کند شش در ملک محروم و او بیرون شده بملک و کن میست
 دوازده سال در آن اطراف بظاہر ریاست میگردند پس از آن بحال نیز تفسیر لباس داده بنوعی که کسی ایشان را نشاند
 بولایت پتن از پرکرات و کن که در وقت نظام حیدر آباد تعلق دارد و رفته بنوعی سر بردند که هر چند در یو دهن
 که در ایشان آگاهی یافت پس از انقضای مدت عهد پندوان کس نزد در یو دهن بطلب ملک موروث فرستاد و پندوان
 یا لپی پندوان سخن از در خلاف بیان را ند چون غرض اصلی اتصال و دفع ایشان بود میخام داد که از ملک من
 بیرون بروید یا منظر قتل باشد پندوان پناه به پیغمبر خود کشن برد کشن به در یو دهن سفارش کرد که پندوان را در ملک
 نگران خود جمع حخته از بلاد برای آنها مقرر کند در یو دهن التماس کشن قبول نکرد و ناچار کار بکار را از آنجا مید
 طرینش که با ساز داده در میدان کوراست که جنب تا غیر واقع است بجهه شانه روز بمقام مشغول شدند و یازده
 گشون لشکر جانب کوروان و هفت گشون جانب پندوان و گشون باصطلاح ایشان چهارست از دست
 کوروان و ششصد و هفتاد تن مرد فیلسوار و مطابق این عدد و غاده سوار و شصت و پنجاه و ششصد و اسب سوار
 و یک گت و نه هزار و ششصد و پنجاه یاده این جلوه گت گشون است خلاصه از آنجائی که حاقبت کار ارباب تدویر و
 در یو دهن مقهور گشته در میدان جنگ شربت هلاکت نوشید و چارتن از لشکر در یو دهن باقی مانده بود و از طرف پندوان
 هشت تن باقی مانده بود که پنج تن از آنها برادران پند بودند و یکی ساکت که از قوم بادوان که بر او اکی معرفت و دیگر
 جیش که برادر غیرادری در یو دهن بود و خدمت پندوان میکرد و یکی دیگر کشن که از کال شربت مستی از بیانت که
 برخی از احوالش اینکه تولدش در شهر تهر است بعضی از پندوان خدایش خوانند و برخی نیز پیشش دانند و گریه او را
 سر و قمر نوران عالم و سر و جلیان افرا دینی آدم میداند چون بنحان آوار او را بر اجکس که رئیس بادوان بود باز نمودند
 حکم بر کشن کشن کرد و می در منزل مردی ندغام که کاوچران بود و یازده سال تنواری گشت و راجه کشن را بشبده و
 نیز نجات بهلاکت رسانید آنگاه او که سنین پیشش باسلطت خواند و از خانه تنخیر و ن شده سی و دو سال دعوی
 الوهیت کرد و کادش بالا گرفت آنرا مراد جوامع از ولایت بهار و ماجر کالیون از پنهان با سپاه بیکران
 بقصد وی برخاستند کشن تاب مقاومت نیاورده مداحه آبا و کجرات هفتاد و شصت تن بودند و در جنگ
 می کوشید تا که بعد از قصد و خیال عمر براه عدم رفت و زوال او بواسطه ضعیف کنهاری بود و بتین انتقال اگر کنهاری
 مامد یو دهن چون هنگام زادش رسید با خود گفت شوهرم و بهتر شترانیاست و از دیدار فرزند بی بهره بهتر است

که من چشم بر فرزند کشایم و در دنیا نظاره کنیم پس چون در دیو دین بود و آمد چشم بر چشم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت
تا فرزند برکشید و روز مصاف دبی بایستاده ان بمیان آمد گفت ای فرزند فر و دار و جنگ است من میخاهم ترا مشاهده
کنم تا که چه بنده ان خصم ناما با صبی از ایشان بهتر دین عهدیت بنزد ایشان برو و بجز نشان که گویند با ناسی خود را من بنما
در دیو دین بر تنهایی در میان سپاه خصم در آمده نزد پندوان آمده ایشان نیز مرا هم همان نوازی مرعی داشته چون حال
پرسختند با همی گفتند که خود را برهنه بیا در بنمای چه طغیان برهنه بوجود آید و این اول نظر ما در است با تو همان حال
دار که هم اکنون متولد شده در دیو دین مراجعت کرده در دین راه با کشن دو چار شد کشن باو کی گفت چگونه دفعه دشمن
تنها در شتی صورت حال باز اند کشن با خود اندیشید که اگر در دیو دین برهنه خود را با ند نماید روئین تن شود و فر واک روز
جنگ است احدی را باقی نگذار و آغاز جلیت کرده گفت دشمن چگونه با تو را است که در برهنه خود را با در نمودن از ادب
دور است حایلی در آور که عورتین چشم دنی پوشیده ماند در دیو دین مسی را مستعمل کرده چنان کرد و نیز
ما در آور چون کنداری چشم کشودوی را بدید از حایل و نیز کشن آگاه شد آه بر آور و دو گفت فردا از همین
مواضع حایل زخمی شده در خرابی کدشت و چنان بود که گفت پس کشن را تقرین کرده تا بدان شقت افتاده بهکات
رسید البته پس یکشته شدن در دیو دین و بهتر است را پادشاه کل مالک هندوستان شد و سی و شش سال فرو
حکمرانی کرد و آنگاه بر قاتل هر چهار برادر در طریق غارت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت انده علم

شبیبه و بهر اشتراک پادشاه کل هندوستان



گویند بسیار چندی از این بدو واسطه فرزندی بوجود آمده بر تخت سلطنت برآمد و ابواب عدل را رفت بر روی
 روزگار شود روزی بخاطرش بسبب نزاع اسلاف من چه بود و احوال بنم و در زمایشان چو باشد پس از
 دانای آن عصر که حکیم هشتم یارین نام داشت چو باشد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که استاذ من
 بیاس حکیم در آن قانع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم آید تا از آنجا است صورت
 حال را و کتابی نگاشته نام آنرا احباب است که داشت یعنی بزرگ جنگ و این بیاس حکیم با هندوان از قزوین
 قدسیه دانند و مولدش ولایت میانه دو است و گمانش مثل بر قواغین و آداب بسیار بود و با هم
 متدبر و با فاضل از دو چهره که گذشت از نسل نند و آن شد و دوین بوجود آمد و از آنکه شد و دوین که
 متولد گشت که آنرا پیغمبر دانند و برانند که شش تن پیغمبر صاحب شریعت بوده اول ما دیو که آنرا حسین نیز
 گویند دوم شین سیم بر چهارم ارباب پنجم ناسک ششم شاکوئی اما شاکوئی نمرده است هر که بر نمرده
 در واد نبوده اما زن و فرزندی باشد و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است پنج سر دارد و
 ماری حایل کرده و جانش از حرم قتل حایل کرده و شایان هر یک از این پیغمبر خود اعتقاد دیگر است
 که ذکر آن موجب اطمینانست و اعتقاد دهند و آن است که طوفان فوج بکشت ایشان پیغمبر و ولی قضای
 آنها را با و نتوان کرد و در اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیروان ایشان معلوم باد که ایشان
 بهشت فردا و اول میانش که ایشان را سمارنگان گویند و دوم دیدار ایشان سیم ساکنیان چهارم ساکنیان پنجم
 ششون ششم جادوگان هفتم ترگستان هشتم بوده و هر یک از این گروه بر دینی جدا گانه اند اما مختصراً که سمارنگان
 گویند عالم قائم بوجود موجود حقیقی و محکوم حکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات و از نتیجه اعمال و اقوال
 ایشانست هیچ عملی کفرینا شده و گویند بر تمام عالمی است خالق ایشان فرشته است نگهبان و حافظ
 چیزها و همیشه که او را حامد و یو تیر گویند فرشته است که همیشه را ویران کند و ایشان بواسطه اعمال ستوده
 این بقیت یا قتلند و برهماغیر وی عبادت و طاعت خود عالم را پیدا کرد و چنانکه بید که بعقیده هند و آن کتاب
 اسماعیلیت بدین سخن گوایی دهد و گویند هر مرتبه از مراتب عالمی هر چون یکی از اعمال صالحه است چون نفس طایفه
 انسانی با جواهر ملکوتی هم کوهر است تواند شد که بمحکات پسندیده ادراک کی از آن مناصب رفیع کند شلایکی
 از راهی که شایسته مقام برهانی شود ممکن بچگونگی نوبت برهما بنایت شد حکومت خود با وی گذارد و گویند
 جهان را بابت و نهایت غنیت و خداوند از عبادات بندگان استغنی است پس نتیجه اعمال عابدین بندگان شود
 و گویند نخستین خداوند پرگرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و بر چهارده گونه خلقت کثرت کرده از حق
 و فوق زمین آبت و بالای آن آتش و بر بزرگان آتش هوا و بر ترانه آسمانست و فرزان آسمان را بشد یعنی انانیت

و قدیمی و بالاتر آن محبت است یعنی ماده و آن دو برابر فردین خویش است و آنرا پرکرت که طبیعت باشد
احاطه کرده و مرد و معارف این جمله را بر دارند و بالار و دو بر زمین داناشود پس آب طعم دریا بد و آتش ادرک شود
کند و بایا و بدوئی را از سر دو خشک باز داند و با آسمان ادرک صورت فرای پس هوا درک صوت و لمس
است و در اجسام که بود روح باشد و قوت حواس از دست و طبیعت آتش درک صوت و لمس و صورت
و طبع آب ادرک صورت و لمس و صورت و ذوق کند طبیعت زمین ادرک صوت و لمس و صورت و طعم و
شنیدنی نماید از جمله چارده مرتبه مخلوق هفت مرتبه با حالی بدن حق یعنی از کبر بالای او آمد و هفت دیگر از کبر
بفرود بدن هفت بدینکه از اول به لوک که زمین و زمینیان باشد و آن کبر که هفت دوم به نور لوک که نافع
بود و تقسیم سو لوک دل باشد چهارم هر لوک سیند بود و پنجم جن و آن کلو باشد ششم سو لوک که پیشانی را خوانند هفتم
ست لوک که آن تارک سر است آن هفت که از کبر که پذیر بود و اول تر لوک که آن کرده که و مقصد است
دوم تیل لوک که آن دانست تقسیم سو تیل لوک و آن دانو باشد چهارم تامل لوک و آن ساق پا است پنجم حاصل
لوک و آن کعب است ششم رسالت لوک و آن روی پا است هفتم پامال لوک که آن کف پای حق است
این برسم تفصیل است بطریق جمال که نید بر لوک کف پای حق است و به نور لوک ناف و سر لوک تارک سر و
کونید حق کف زان آفرید و از زمان طبیعت با دید آورد و از طبیعت تا ده موجود شد و از ماده تا ده تنه آشکارا
یافت که عبارت از سنگات راجس و تماس است و آن قوه عقلی و شهوت و غضب باشد پس از آن از راجس
که قوه شهوت حواس باطنی پیدا آید و از سنگات ارباب طبایع و خائس موجود شد و از تماس قوا غلیظ
نیان گشت و از این پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و بهم از آن سه طبیعت بشن برهما و پیشین
که سه فرشته منظم اند آشکارا گشتند و از قوه خالقیت برهما هشت برهای دیگر موجود شد و مراتب روحانی و جسمانی
و علوی و غلی و جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان کونید حق عبارت از زمان و عمل و
طبیعت است و بعضی کونید اینان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق مافوری دانند و روشن جسمانی و آب
اجساد و بعضی فوری دانند مبرا از جسمانیت و طول مکان پیدا رنده موجودات و بعضی کونید حق خود را
در مایه مدانی اجماع علوی و غلی مشاهد می کنند و در کتاب با کت مسطور است که حضرت حق بی
خند و تاب است و وصول بجنرت او بقلع و وقع غضب و شهوت و غزل حواس تیر شود و بعضی کونید
وجود حق در مقام صرفیت بر سخن نام دارد یعنی نیک باشد و آن ذات انجیات شخصی یا آفرید و برهما نام نهاد و او را
وسیله آفرینش ساخت و با فی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات و نفس بشن جلوه کرد و تا
تا که عبارت از تعلیقات و ظهور است موجود شد و آنچه برهما آفرید برهما نطق کرد و هما و یو را بریت

تا چون بر بها خدایه خود را بیاصل بر و بر اندازد و نابد و سازد و عالم بدین سده نظام فیه فیض اوست و اگر عبادت نکند
 است سخنانی چند برتر گویند که صلاحیت نگارش ندارد و گویند مکن با بدار ملک و جوب راه نباشد و آفرید کار از
 آن برتر است که آفریده بد و ده کند پس بندگان بشر ایل بندگی مکلف اند و بر خداوند واجبست که از حضرت
 اطلاق تزلزل فرموده در بر نوعی از مخلوقات بطور فرماید و این گروه از بر بها خدایه حقیقت قصد کنند و از بین نفس
 کل خواهند و او تار را بر تو ذات بشنوند و هماد و یواشار است بطبیعت عنصری و که می ازین طایفه بر طبقه برتر
 فرشته گفته و آن فرشته را خدا دانند و جز آنرا مخلوق شمارند پس بعضی ازین را خدا دانند و که می هماد و یوا و جمعی دیگر را
 و لایق تاز و بر علم ایشان چهار بید چار کتاب آسمانیت و اینکه بر فرشته را از خدا جدا دانند اشارت بدست حق
 در مطا بر متعدد و ظهور مختلفه دارد و از دوزخ تا خوشید هر عین ذات مقدس است و گویند اکت مشتی تراض
 بود که اکنون ستاره سهیل است و او تمام آیهها بد کف جمع کرده بخورد و چون از قطب جنوبی بگرد و طالع شود
 هر آب که از آسمان بایده خشک شود چنانکه گفته اند اذ اطلع السبیل قطع السبیل و گویند هماد و یوا فرشته است و گویند
 سوی با چشم که آفتاب ماه و آتش است و پنج سردار و داری حایل کرده و جانش از چرم مثل پوشیده و حد
 فرشتگان سی و سه گوشت که هر کت صد گشت است هر گشت صد هزار و فرشتگان زنان روحانی باشند
 فرزندان روحانی از ایشان بوجد آید و گویند ارواح انسانی فروغ ذات حقست و چون خدا را بشناسند بعد از
 باز گردن پس آنکه خود و خدا را شناخته اند و عمل صالح دارند بهشت برین و چون مرد عمل ممتی شود باز به عالم سفلی
 فرستند و گویند اعمال بهشتیان از ثواب عذاب باشد و گویند جمعی که برای نیاید جوت میکنند در جهان دیگر
 برادر خویش خواهند رسید و گویند کاران در این جهان بصورت شیر و کرک و حشرات الارض و معادن و
 نباتات و کائنات یابند و چون نیابت گناهکاران باشند و زنجیر و در خوردن گیاه و در خوردن کشیده باز به میان
 آیند و بعینه ایشان بهشت آباد و شاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جگت اسمیه کند با اعمال حق
 اندر تواند شد و اسمیه یعنی قربانی گردنست آن تحقیق ایشان از اسمیه نفی خاطر خواهند و نزد ایشان ملائکه بهشت
 و غضب و کشتی و کشتی مثل باشد و حصول غذای ایشان از آنجمله و او خد خیزات و مبرات مردم است و خوش
 ایشان آب زندگی و گویند ستارگان بر پیر کاران بوده اند که از جهان عنصری بموات بر آید و ایشان پیران
 ایشان را در کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قمر امیر اتری عابد دانند و قس علی بدو گویند عنا صریح است و
 چشم و کاس خوانند و عوام ایشان کاس را آسمان دانند و خواص از کاس خلا خواهند و بعضی از اهل کاس
 ایشان کاس را مکان دانند و گویند آسمان موجود نیست و هر که کو اکب بر باد است و گویند بر فرازین
 کوهی است از سرخ که مکان ملائکت دانست و گو اکب که در آن دو می کنند و گویند راس و ذنب و عفرین

کتاب زندگی خود را پیش گرفته آفتاب و ماه ایشان را بجز آنکه آنرا چکری اندزد و بضرب چکر کلوی هر دو متکا
 شده و بدین گیسنه راس ماه را میخورد و دوزب آفتاب را و کلوی هر دو شکافته است پس چون بدان فرو برند از
 شکافت کلوی بیرون آیند و گویند بر بها در شهر نیست که آنرا است که گویند و بشن در جایی که بیکینه خوانند و شکا
 هر دو بود که می بین است که گیسنه نام دارد و گویند ستارگان ثوابت موجود نیست و اینها گیسنه که او را می
 زرتی که شبها نگاه برای ابل بهشت گذارند و گویند ترا غلظت برترین درشتها نیست از آن بزرگتر موجود نیست
 و بشن و بر بها و هر دو فروغ و ظواهر خوانند و گویند اختر نیست که بدین اسامی ملکه موسوم است و گویند بدین
 پوست اکسی بود و در اکس عبارت از عنقریب است و او را بکشتند و پوستش را بکتر و نه جلال استخوان است
 و میاه خون او و درختان و نبات موسی اویند و گویند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکل اویند و نزد حکمای
 هند زمان جوهریت قایم بذات بخردانند که قابل عدم نیست ایشان بت پرستانند اما نه آنست که بت را خدا
 دانند بلکه بیکدیگر و دیان و پیشوایانین خود را شبیه ساخته قبله گذارند و این طبقات تشریفه پند دانند و گویند که
 دو باشد نخست آنکه از او در زایده دوم روزیکه زمار بند و رسم دین گیرد و زمار رفته است از کیا مخصوص که
 سال پنجم بیکر اطفال بنده و در شانزده سالگی سپهر را زن دهند و این روش بر عین است و گیش چتری
 در سال یازدهم زمار بنده و بقال در دوازدهم بنده و پس از زمار بنده طفل را بستان فرستند و بر همین
 باید به کام بول کردن و بنایط شدن زمار را بکوش خود استوار کند و زو بشمال رود و شب زو بجنوب رود
 و طهارت نیکو کند و در جایی ظاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بریز زانو باشد و در بجانب شمال یا مشرق کند
 و ادعیه خواند و در این هنگام آنقدر آب پاک بی حباب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چتری تا
 کلوتر کند و بقال بدان ترکند و اطفال عورات لب ترکند و بعد از آن در آب فرو شوند آنجا و ادعیه خوانند چند
 کثرت بر سر خود آب بپاشند و بینی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است
 بخوانند و هر روز با داد و حین زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و
 استاد سجد کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده بآواز بلند بگویند که من که فلانم شما را
 برای تقصیر نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجده و الله تبارک و تعالی است آنجا بخت استاد
 شتابند اگر استاد و شاگرد هر دو در پیش باشند شاگرد باید بدیو زده و جملهاش خود استاد را فراهم کند و در
 سفره باید از کیکی سیخ بکشد و بکشد از هر گوشه بکشد و پیچری بگیرد و طعمها بازمانده بخورد و اگر از استاد خود باشد در
 نکوید و زشت و تلخ نفرماید و باز زمان بجم بهتر نشود تا هنگام زن گرفتن و غسل بخورد و بر سر بچشم کشد و عطرا
 بدن طلا کند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب نینکند و بر همین باید تلاوت هر چهار بکشد

و چون مجموع آن مکن نیست بر بعضی گفتاگر ده اندید اول را رکت دید که نده آن در شناسائی حق و صفات او و در
 سلوک و حیات و سوانت و قوم هر چه دید است و آن ترا حد نبیب و طلت و هوم و جب است و تیم سام
 دید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت اتحات هر چهار بیدان آهنگها و نغمات بسته است چهارم
 اتر و سید و در آن روش کا نزاری و ادعیه است که چهارم برابر شدن با دشمن و تیر انداختن با اعدا باید خواند
 گویند اگر کسی آن طریق و ادعیه یک تیر اندازد و آن یک تیر صد هزار تیر شود که بعضی شش تیر آتش و برخی بر باد و طوفان
 و غبار و بادان سنگ و خشت است بعضی بصورت دوان و درندگان شود که نر دلان از آن بهرسند و بسیار
 امور غریبه و آما ر عجیبه است که در دو این علم را اتر و دید یا خوانند که این سحرها و افسونهها در آن مذکور است و در
 نزد ایشان زن تواند از شوهر کیسله و زن دیگری شود یا شوهرش ببرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر از زن
 ببرد و زنش را بگیرد صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند تن که ببرد بینه یک زن بگیرد و اگر بعد از مردن شوهر
 زن سستی شود کنایان او و شوهر او آمرزیده گردد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را بکشد بهشت و
 هر زن گیتی شود دیگر شوشت بدینا نیاید و چون بیدن دیگر بدینا آید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر بیوه گیتی بسیر
 بر دهر گز از تنی نبرد و چون زن خواب سستی شود اگر زن بر زمین باشد یا شوهر در یک آتش سستی شود و دیگران
 در آتش جدا گانه در آیند و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش انداخت و چون بخواب سستی شود نتوان منع کرد اما
 محققان ایشان گفته اند که مراد از سستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهرش را با شوهر بیوناند و
 پیش از مردن ببرد و در زبان و مژدن شولست معنی آنست که شولت را بر اندازد و اینگونه خود را با مرده
 در آتش بوزد و این عمل با ستود است باید هر جا بنگردد و ماده کا و مرد را بپزند طواف کنند و بسیار
 را نیز بر پیش کنند و نزد ایشان که حقین از جنگ کناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را روا دارند چرا که
 را که کشته آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف نزدن
 و لب فرو بستن و خود را در نیم کردن و خوشی نرا از گوهر را بکندن و آنکه زن خود را با مرده بوزد این
 جمله مشهور تر است طبقه دوم دیدانیتند و ایشان صوفیترین این طبقه اند گویند وجود حق بر همه شیا
 محیط است از زوال فنا محفوظ باشد و ظنرات را با مایا خوانند یعنی مکرر اند زیرا که گویند جهان شعبه است
 و آن ذات مقدس هر دم بصورتی بر آید و آنرا گذاشته بلیاس دیگر ظهور کند و اویاس بر چهار و شش و هشت
 و نهم و این یک حقیقت را اقوام شش نموده نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بدیا و شرار
 با آتش و گویند نفس راسته حالت است اول بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیرد و آسوده شود
 و قوم خواب که از وصول مطلوب عدم وصول مسرور و معنوم شود مرتبه سیم آنست که از شادی

و غم رسته باشد گویند سالک چون وصول بر تبه اطلاق یافت بخت در شهر فرشتگان و دو دو هم مقرب فرشتگان
 شود و سیم بصورت فرشتگان در آید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود بعد از این عوالم
 اربعه عین وجود حقیقی شود که دوی در آنجا خانه حکمای این فرقه یکی بشت است که در نصیحت و ایمنی سخن گوید
 و کتاب جوک از دیست و آن مقامات را یوک و شست نام کرده اند و دیگر گشتن است که در نصیحت ارجن سخن
 رانده آن کلمات را را کتنا نامیده اند و آنان که در این صفت بحال رسیده اند کیانیان خوانند و حکمای متاخرین
 ایشان مانند سنگ چارسی و جز آن این چهار احوال دارند و این طواریات و عبادات و ثواب و عطا
 جود را خیال خوانند مانند صورت خواب و گویند فرشتگان صفات حقانیه ناما بر بهای آفریده بشن نگاه میدارند
 همیشه بر می اندازد و این همه صفت محنت و ایمنی در تو تیر باشد چون در دل تقوی شهری کنی آن بر جاست
 چه از او معنی آفریده و چه از آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه داراست و چون ترک آن کنی
 پس همیشه باشی و از حکمای ایشان که اکل جوکیانند یکی برتری است و آن دیگر شیورین است که مردم را از
 مرگ خود خبر داده و پس دم نیکو داشته اند و شیورین با مردم کشمیر گفت من فردا اینجا بدر خواهم شد
 روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند و طلب بر زمین نهادند شیورین خود بر زربط بر آید و بی با مردم
 سخن گفت و یکنا کام در بته اینجا بگذشت پس مردم آن آتش در آن طلب زدند و جسد او را بیفتند
 طبقه ساهکیان از ایشان گویند وجود منقسم شود بدو قسم یکی حقیقت و آنرا پرش گویند و دوم غفلت و آنرا
 پرکرت نامند و گویند پرش از مردم دانش پرکرت در آمیخت و این عالم آبادان شد و پرش
 پنج است اول جبه و حواس و دوم خودی و سنی سیم شهوت چهارم خود پسندی پنجم غضب این پنج پنج
 پرش را رحمت دهند و چون دل از اینها دور شود پنج زایل شود و این سلوک را ورطه گویند و آن چند قسم
 است اول صدق با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم سیم خیر مردم خوشستن چهارم باید کار سخن گفتن و این
 را جتر در ترک گویند چون سالک بدین صفت آراسته شد پنج زایل شود و پرکرت و پرش جدا گانه در دل
 آن سالک تافته و شناخته آید و بدین علم حقیقت پرکرت که خاص رحمت است ناپدید شود و پرش حقیقت خود
 باز ناید و مردمی شود و چون در لغت هندوان معنی پیوستن است و جوکیان اصلا ناکویند اینطایفه برها
 و بشن و همیشه باشا گردان و کورگانه داند و چنان متاخرین ایشان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
 و پرورده گویند و آنرا و نزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد چه بر آید و نه خورد و نصاری خوک خورد و کبش
 مسلمانان کاه خورند و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه کنند بعینه اکیان و با کبران غم خورند و این
 گروه دوازده فرقه اند و هر یک در فروع و ریاضیات بر وشی روند و طبقه از ایشان باشند که بول

و در حقیقت
 سالکیان

صفحه یک

و بران خود را با هم آمیخته و صاف کرده بپاشانند و گویند حال این عمل بر کجا رهای بزرگ تواند بود و ایشان را
ایتلیا و هم گهوری خوانند و بر عزم ایشان از هر دین و آئین برگورک توان پیوست و با خدا توان رسید گن ایگسان
که از راه یکی از این دو از ده سلسله جوکیان شود و در ترم مقصد رسد با همه جوکیان گویند ایشان که معنی صاحب
و خداوند است و غرض این واجب باشد است یحیی بنی ضد و بهیماست و خدا و جویند و جو معنی ممکن باشد و غیر
مستور است از آدم و اسقام و محبوب و این صفات لازم جو یافتاده و این جو با آنکه در حقیقت جسم و جسمانیت
خود را بدینی انکاشته جسم بیچشته و اجسام و ایدان که دان بود با قضای زمان بدینی که دارد و جسم دیگر میبرد
و آن جو و جان باید بدین صفات تا از قید جسمانی بر داول بی آزاریت و جز و اعلی آن گشتن جو انست و قیم
راستی و دیگر فردی نکردن و دیگر از زن و دوری جستن و بر خاک خفتن و دیگر چیزی از کس خواستن و اگر نا خواسته
از خدا گرفت و دیگر تسبیح و ترنم دیگر نخواست و در خدا و دیگر پاکیزگی و طهارت و دیگر عبادت حق و دیگر نشستن
جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است و دیگر کشیدن نفس و بیشتر دم بطریق مستمر و دیگر انجاس حمله دل باز
کردن و دیگر حضور قلب و دیگر دل بر خدا بستن آنکه خدین گشتند از دور تواند دید و از دور تواند شنید و جمیع الام
و نقایص از او زایل شود و حکم دم و دم و هم چنانست که چون کس آنکست نکند و آشتن دم کند باید از دور میخفت
ما زمان و خوبش شود و تلخ و ترشش بر پیر واجب داند و بداند که از دستگاه تا مارک سر و صفت پایست
که از دینان هم آنرا هم تمام آن گویند چنانکه با دو دمی را در هر وقت به آمد و شد دانند که ماهه حیات است و با دور
ده گویند شناسند و با دور فانی و تحت تاثیر در کشاکش دانند و بهترین جمله نزد ایشان باشد که پاکشده پاک
چپ را بر مقصد گذارند و باشند راست را بر فراز ذکر و حق راست بدارند و چشم بر هم ترند و در میان
دو ابرو و نگردد پس مقصد با حرکت دهند و با و پسین را با یاد فرازین بسوی بالا کشند و هر پایه بالا برد تا بسیر رسد
و هنگام کشیدن انما از جانب سوراخ چپ بینی کنند و بر راست بهنند در هنگام کشیدن در چپ بقوه
در راه کنند یعنی با نسوی قریب با و را بدید و مانند و بسوی راست آفتاب را و این عمل نزد دهند و آن سوره
اعمالست و گویند چون بحال رسد بهم مکن بر خیزد و خلق بدین تواند کرد و با زمین پیوست و حامل این عمل
حق مطلق شود و جوکیان روزها تواند دم در بست و سناسیان نیز طبقه از بهند و آنکه حابس دم کنند و چون
جوکیان در یا صفت کنند چهارم طبقه شاکتیه نزد ایشان گویند که حاد یو که اعظم فرشتگان است و فریاد
روحانیه که او را با همگی گویند و از آن چیزی برنگ چیز دیگر نماید مثلاً خمر آب و با در آتش نماید و آن با
شکست خالق جهان و جامع ابرواح و اجسام است و از نیروی او را بگفت دنیا گویند یعنی مادر عالم
و او را فنا باشد و این روحانیه در جمیع حیوانات در شش دایره که از انشت چکر گویند باشد اول دستگاه

صفت دم
بستن

در حقیقت
و ذکر حقیقت

مصطفی

ذکر عقیده
مشتاقان

چون نام ستم فوق نام چهارم دل تنگ از سر سینه چرخ کردن چشم بر و فوق آن مارک سر است و مثل جان
غریب یکم که آن روحانیه باشد و او را کجای با فروغ صدر از آفتاب آرمیده و هزار گونه کل عطر و جاشه نیکو با است
پس با او چنان تصور که دو عبادت نمود و ازین چند و آن بسیارند که پیش از ذکر کنند و فرج را نیز بر سینه چسب
تواند و تاسل از او اند و بهتر پیش بر سینه ن لنگ هماد یواست چه نکت ذکر را که میگوید با سجد سلیمان
صورت بک است که عبارت از فرج باشد و منار با بجای دیگر بود و مسلمانان ازین می غافلند و در این غایبه
اگر می دانست و اگر می آن باشد که شکر بخورد و استوده دارند خاصه در کاسه سر آدمی گشتن حیوانات را اگر به انسان
باشد جایز نشاند پیش با نچه و اگر زن مردگان را سوزانند زنده گوشت سوخته اموات را بخورند و باز نان خود
ظفر بیکان همان هم بهتر شوند و اگر زن بیکانه باشد ثواب آنرا میسر دهند و شکر دان برای سجاد ان نهان
و دختران خود را به نذر ایشان کام ستانند و نزد ایشان و طی با خود و خواهر و عمه و خاله و دختر هم جایز باشد و نذر
بعضی از بندگان که دختر از خویش و عقیده بزی نیانند و بعقیده ایشان هیچ خیرات تبرات چون جماع دادن
نیاشد و گویند چون زن مردی با هم آمیزند هر که ایشان را بخورند سزاوارترین خداست چه در این کار
اند و تن محسوسه لذت میرند و الهی ازین دو یکی نمیرسد و گویند نیز در زنان روحانیت و نیاید گفت این
زن دیگر نیست چه مردان نهان از عذا صرند و هر چه از ایشان آید هم از عذا صراست و زنا را عظیم محرم دانند
و خواش لولیا از دختران فرشته گان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد و نیا
او را پاک عقیده نشمرند و اگر کس را زنی نازانیده باشد او را در انجمن بیکان حاضر کرده تا مردم در
حضور شوهر با او جماع کنند باشد که آستین شود و پنجم طبعه شینوایان ایشان بشن را خالق اشیا و علت
اولی و موجود کل دانند و گویند او جسمی است مانند بشر وزن دارد و بر بها و هما و یو مخلوق اوست و راه
آمیزشش بدو ندارند و گویند هر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو است و
جسم را دو ماهیت است یکی مردی و دیگر زنی و جسد مرکب از عذا صر نیست مردم در خود را محال
خود ترکیب حیوانی با انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و اوج بر
شکوه است اول سلامت دوم راجس نیم تاس سلامت در خود آذوبست و چون بندگی بشن شاخویش
سازد مقام اطلاق رسد و جسد محض می جسم شالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی از نیست بگیرد
و بیشتر در آید و راجس است که ثواب و کناه او مساویست پس برای ثواب و کناه در اجساد معتقد
مزد و باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشود کرد و دیگر کناه با اهل عقاب بخور باشد و هر که از محیط کسبی
بما حل نرسد و نامس است که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت دین شالی را که داشته با هیأت نخستین

تکثیر و تفتیح است شده در عالم خلق تا یکی مغذی باشد و از آن مقام برتر رود و بعضی از ایشان در اجزاء و
 انجاءات بدن را عبادت کنند و در سنگان دیگر را بد کنند و اینطایفه در زمین خود غذا بخورند و فرقه دوم از
 ایشان با دیوار جاری اند و ایشان در نظر بر همان که همین نباشند غذا خورند و گوشت هم می خورند و بعضی از ایشان
 با برهمنان به کامی کنند گوشت و چهارم دایمی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زنان خود را نزد است و
 و ستوده و اند و رام را مظهر عفت بشن و اند و کرشن را مظهر شهوت و شوق خوانند و اینطایفه گوشت نخورند
 و مانند شلغم و کز و چیزها که گوشت شبلیه است بخورند و در کتب ایشان است که برهمنان در دیوار اطهران همواره
 اند و بر آب می گشته اند و چون لب بخورند گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد و بر کین
 نیز از اینطایفه اند و مراک درخت طلب را گویند و ایشان پشت با دنیا کنند و عبادت پر دارند و عبادت
 این گروه ایست که مشتمل است بر تائیس و صفت رام و کرشن بهم ایشان را مظهر برشن دانند
 و گویند برشن مجرد است از او را خ پر دوا و اند و آخر عیش را طلق او شمارند و معتقد بر ریاضات و عبادات الهی
 باشند گویند روزه داران آنانند که در عالمی که ازین پیش داشته اند و ایشان را بدن دیگر بوده و زیر ستار
 که سده داشته اند و نماز کنند کان آنانند که زیر ستان را بسای داشته اند اکنون بجای کافات عمل گرفته اند
 و قس علی هذا ششم طایفه چهارم آن باشد ایشان گویند چون جزنج اسکند نیست اول روم اسکند
 که در ک حواس ظاهر است و دوم دیمیا اسکند که در ک حواس باطن است تیم کیان اسکند و آن کافیت
 و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم بحیوانات است پنجم سوکیا اسکند و آن اکنون دل
 و خاطر است این جمله نفس با طقه در انسان و حیوان است و عالم را صافی منسوب باشد و این چهار
 با قضا طبیعت است آنچه درین باشد و مرغ است چه احکام بیدار است که چون از پی مردگان طعام
 پزند و در ایشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دمی بیرون شود اگر چه ده
 کام مسافت باشد هرگاه و قضا و طعام بخت کند و بیا و او بدید که این پند او را نیکنند چگونه آن کس که از
 این جهان رفته باشد سیر خواهم شده از این گونه سخن در کلیات بید بسیار گویند و عقیده ایشان بر آن است
 که مردم بجهت دست یا بنده یا از لذات بجهت گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانور
 از بخاند چتر و عقل ازاد گردن نه باشد و گویند هیچ کس بخت نیست که کس بر جنان تواند اطاعت کند
 و خدا بتاسد پس چیز مظلون و موهوم چه باید بنده کی کرد و فرشته که هرگز مشهور نیست چه باید قابل
 وجود او بود چه بایشیفته سخن جمعی جاه و دست شد که بهشت و دوزخ بر بنیه دهند و بتقدبندی طلبند
 و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند بر آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جبر مردم را خدا صرا

سین
 صفی کیان

در حدیث
 چار و ده

مشهور
شاهین

نکند و نه بیکونه با هم الفت گیرد و باز خراب شود و بهیچم ترک نشا ستر و ایشان اهل بحث اند و اثبات صحت این
کنند که گویند عالم مصنوع است و هر مصنوعی تصانیع ما چاراست و نزدیک ایشان آزادی قریب بمیدان
نه اتحاد که بند اگر چه مردم قریب با حق جویند اما او نشوند و متحد نگردد مانند تار و پود که با کمال قرب از هم جدا
باشند و علم بحث نزد ایشان مثل است بر شا ترده قسم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
از غیرش کنند که ذکر آن جمله موجب تفطیلت و گویند اینکه ارسطو فرموده از روزگار سلف ضوابط
غیر مفصل از علم منطق بارسید و ما آن جمله را بدین ترتیب پیراستیم اشارت بدین ضوابط است
طبقه هشتم کرده بوده اند و این طبقه کمال حق در اجساد و ظهورات اعتقاد دارند تا به تسامخ نفون پیام
قائمه و شریعت دهند و آن را انکار کنند تا جا نوز کنند و گوشت حیوانات بخورند و بر آب دیر بپزی
نگذارند تا مبادا در زیر پاشی جانوری کشته شود و پاشی بر سر سبزه نهند تا مبادا نفس نباتی ز رحمت
ببند و چون خواهند آب بیاشامند با بافتنه صافی کنند تا مبادا جانوران خور و در آن باشند و آن
با فته الهی در آب بگذرانند تا اگر جانوری در آن باشد با آب رود و در و ایشان این طبقه موسی سرو
ریش را با موسی چینه بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد و چاروبی نرم با خود برداشته راه را بر و بند
تا جانماری ضایع نشود و چون سخن کنند دستار چه بردهان گذارند تا پیشه و جانماری دیگر بدان فرو نشود
و از میان جوی آب نگذرند و بجهت و پارسائی روز گذارند و هرگز روی زن نبینند و این در و ایشان را حتی
گویند و حتی نیز و طبقه انداقل پوتوکی دوم پو چاری پونگیان آمانند که خدای را یکایک ستانند و از تقاضا
و حلول و اتحاد منزه دانند بهت نپرستند و پو چاریان بت پرستان باشند و این در و ایشان که حتی نام دارند
بهنگام طعام خوردن بخانه تخلیصین و ز و آن مقدار غذا بر گیرند که زیان نباشد و همت هیچ کس نرسانند به
و عیان در چند خانه رود تا سیر بشوند با بی آب نوشیدن نیز در خانه رود تا هر جا برای غسل کرد
آب گرم کرده باشند اندکی بتانند و جو را فرا هم کرده سر و کنند و بیاشامند که نیند از این طایفه هر که
شخصی را دید که از جامه خویشش گرفت و خواست آن را بکشد حتی با او گفت که در ازای خون این
شیش نرا از من بستان و آن را بکش آن مرد پای سخت کرد تا جوی صد در هم بدو داد و آن شیش را گرفت
بدین گونه چند کنند که زیاده بجویانی نرسد با بکله دیگر از متاخرین هند و آن گروه فراوانند که حقایق مختلفه
دارند و مزروع مذموب ایشان با متقدمین مینونت تمام دارد

عقیده
بوده

و السلام



فصل دوم در ذکر سلاطین سنو و بعد از طوفان فوج تا زمان هجرت از اول دولت
 آنجا اباب میر و مصنفین ترجم اسلام نوشتند اینست که مملکت هند نیز مانند مملکت ربع مسکون از وجود فرزندان
 آدم سمیت بمشوری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان فوج بر سه سپهر خود سام و یافث و حام را با طراف
 ربع مسکون فرستاد حام با مردی از نسل نوح بجانب جنوب سفر کرد و آنرا تقسیم داد و دارا ضی و حد و جیو
 متقیم گشت و در مشوری آنجا سی نمود و از و شی فرزند بوج و آدم از جبر اول هند دوم سند و تیم حبش چهارم افغان
 پنجم در مشرق و ششم نو بهر یک بنام خود شهری بنا کردند بدین شهرها ریافت آنها هند که اکبر داشت و اولاد حام بود چهار سپهر داشت
 اول پورپ دوم بنک تیم و کن چهارم نهر و ال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهرها بنام
 ایشان مشهور است از و کن بن هند سه سپهر بوج و آدم اول هبت دوم کتر تیم گنگ پیر آن ملک را بفرزندان هبت فرستاد
 که بنو زان طریف که در شهر کن موجودند از نسل ایشان میباشند و نهر و ال را نیز سه سپهر بود و اول ببر و ج دوم کنیا و تیم
 و نیز اصهار و بلاد بنام ایشان آباد شد و چنان از اول و بنک مکت بنجا را بمشور کردید آنها از پورپ که ولد ارشد هند بود
 چهل و دو سپهر بوج و آدم و داندک زمانی اولاد ایشان از حوضه تعداد افزون شد از زمان خود کن که بهتر مظهر بود
 کرده بسلطنت برکشتمند که در نظام مکت دولت و توفیر سپاهی در حلیت ساعی باشد پس اول کسی که بعد از طوفان در مکت
 هند کستان را بیت سلطنت برافراشت کن بن پورپ بن هند بن حام بن نوح بود در روزگارش بدین نام نسل

نیکت بر چند پدید آمد که با دست خاخر و حصارهای انانای سوزن کا پیشتی و سنت است هر کوی و دود و کوی خزان
 و نوستن بر دو دم عقین کردی گویند کن راجه بنایت جیم و طنی بنایت عظیم بود که هیچ اسب توانایش احتمال را که با
 نیا و ردی لاجرم سلطان خوشی را با هم کرده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر او بود و در عهد او
 و وزیر تخبیه و دیه سمت آبادی پذیرفت مدت یکشس چهار صد سال بودی و هفت پسر از وی باقی ماند از جمله
 چهار ج که بهر و محتر بود و بعد از پدر بر سر حکومت نشست بهر بیشتر از پدر و با وی ملک کوشش نمود و او را توپ را با نارت
 و حکومت داد و فرمود که از نسل برین بودند منصب و وزارت بخشد و کروی را بگشت و زراعت نصب نمود و کشیر
 زراعت بومی می نمود که اکثر ولایت و در دست هندوستان هم آباد کردید با جمید و فریدون محاصره بود و پیوسته
 با دشا بان ایران طریق محبت و و داد و سلوک میداشت اما در خبر از درازا و شش از وی بخنده بر ابلان آمد و
 دنا وقت پادشاه ایران ضحاک بود لکن فرما فتوحای را بستان که شاسب بود چون برادر از ده چهار ج با وی
 بنا آورد و در شاسب احاطت او را فرض شمرده با پای بزرگ متوجه هند شد و نجاب با او پنجده سپهسالار چهار ج
 جنگهای مرغان کرده نظریافت و بهر ملک هندوستان آمده اکثر ملک چهار ج را تا راج نمود و چهار ج ناچار
 شده پاره از ملک خویش را بر در داده تقویض نمود و او را از خود راضی کرد و در شاسب را با فضال زد و جواهر خود
 ساخته التماس مراجعت نمود و در شاسب شمس وی پذیرفته بجزرت خویش باز آمدن کن این مستند علت فتور شوکت
 چهار ج گشت تا به مقصد سال بدولت و اقبال برست از وی چارده پسر بود و آمد و ولد از شد و کیش و ج
 اعظم هندوستان قدم نهاد و در اول سلطنت هر یک از برادران را بگلمت بلدی مامور نمود و آنجا خود سپاه
 ساز داده بر بلده کالی آمد و کار آنجا را نظم داده و از آنجا بگونه واره درآمد و رایان دور و نزدیک را طلب
 نموده هر یک را تنه بخی خود داده و پیشانی بکرفت پس از که داده واره کوچ داده بخاک دکن آمد زمین دامان آنجا تکمین نکردند
 ایشان بر کیش و راج و شوار آمده در طلب خراج و مطالبه لاج مبالغت و خشونت آغاز کردند و این منی بر دیان کن ناموافق قها
 پس متقا لوی مخالفت بر افراشته و لشکریان خویش را از اطراف خوانده در دکن حاضر کردند و کیش و راج چون نیک نظر کردند
 کتاب متاوست ایشانرا ندانند و از در صلح بیرون آمده مراجعت استمداد از کر شاسب نمود و کر شاسب سام نریمان را با
 سپاه کران کبیل نمود و کیش و راج چون اندر نریمان ای کای یافت شاد خاطر شده تا جانند رویا استقبال کرد و آنجا با نریمان
 نریمان و دلیران ایران متوجه دیار دکن گشت مردان آن ملک با پای اسطبار بغریه و تاب متاوست بعضی نمودند و در
 بقدم ضراحت پیش آمد و ردی مسکنت برخاک نهادند ملک دکن باز به صرف کیش و راج درآمد و از آنجا با تفاق نریمان
 بدار الملک آمده و او را بجهت فرادان خوشنود و تیر تحف و دیار و خور کر شاسب جمیا کرده با وی سپرد و او را کبیل
 ساخت خود بخاک ملک و رعیت پرداخت و مدت دو صد سال در ملک هندوستان با استقلال حکومت کرد چون نریمان

پسری شد فرزند همین او و فیروز دای صاحب تاج و تخت شد بهواره با کتاب علوم روزگار میکرد و اوقات خویش را
 به صحبت علما و مراغت حکما خوش میداشت تا از قنون فضایل و اقسام علوم بهره دانی حاصل کرد و نگاه دست
 جو دانا شدن برآورد و پیوسته خواهند کان را بنزدل و نیاز و مردم شاد و خرم میداشت چون ۹۰ سال از زمان سلطنت وی
 منقضی شد که شایب رحمت بهرامی باو دانی کشید فیروز دای باز میان آئین بودت استوار کرد و آن قانون که با کیش
 در میان آباوی نیز برقرار بود و در حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میرفتا کار فریدون نیز به نایت رسید و منوچهر
 بر تخت ایران برآمد و فیروز دای می را ضعیف شمرده و حقوق سام نریان را بطاق نینان گذارشته لشکر افزون نمود
 حساب بر گذشته بجا نیامده و آن ملک را از دست حال نال بریدن کرده تصرف شده و جان نذر داد و ملک
 ساخته آسود و بنیشت تا سال پانصد و ششم سلطنت وی که افراسیاب برار یک خنصر وی استقرار یافت نظر بر اینکه از ابرین
 خائف بود صواب چنان دانست که با افراسیاب سازش و الفت طرز کند پس نامه مهر انگیز نوشت و بدینچه فراموش کرد
 با رسولی بدرگاه افراسیاب فرستاد و با وی رسم و داد را محکم کرد اما از آن پس که در تهم دستان بگذر شد رسید بهرم
 پنجاب قصد فیروز دای کرد و او تاب مقابل در تهم رانیا ورده که رنج خست بگوستان ترتیب بر و در تهم می منازعی ملک
 پنجاب و طمان و سند گرفت و در هر محل حاکی افرو نشاند و متوجه ترتیب شد فیروز دای از عزم وی آگاهی یافت که بهستان
 چهارگانه کند و ملک تحت رستم تعرض او نشده از ترتیب مراجعت کرد و فیروز دای در آن کوستان روزی چند بنگار دنیا
 جان بداد و مدت سلطنت او در هندوستان ۳۲ سال بود چون خبر رفت فیروز دای به تهم دستان رسید بنا بر بی
 وفائی که از فیروز دای بوقوع آمده بود رضاند که انا و لاداکسی سلطنت هندوستان کند پس کی از سرداران هند را که سوچ
 ام داشت بر تخت سلطنت نشاند و کار ملک را با او متفر و محکم ساخته خود بر ابلهان مراجعت نمود سوچ بر تهمید
 قوانین ملک داری پرداخته نامست هندوستان را فرو گرفت و پادشاهی با استقلال گشت چنانکه از لب دریایی بحال
 آسره دکن نافذ فرمان بود و در عهدش بهمنی از طرف کوستان چهارگانه بلا زمت او رسید چون در علوم غریبه و سحر و انا
 بود تصرف تمام در مزاج سوچ بهر رسانیده سوچ گفت که صورت بزرگان سلف را از روی سیم ساختن و بدیشان سجود
 بردن باینه فتوحات عظیم است پس سوچ بغر موده وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از روی سیم ساخت و قبله جهاد
 و پیش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز پادشاه اتفاقا که در یکی صورت مردکان خود را
 بساختند و بدان سجده بر دند زانی بسیار بنیاد که در هندوستان خود طایفه هر یک بطریق جدا گانه بت پرستی داشتند
 و آئین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سوچ بلده قنوج را فتح کرد و انید اکثر اوقات در آنجا می بود و پاس
 حقوق رستم بانیگو میداشت و دو بیت و پنجاه سال در ملک هندوستان سلطنت کرد و وی و پنج پسر از وی زنانه
 ولایت عهد بار شد و او را خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در ملک هندوستان خداوند جا

و سپاه کشت و داسی چهار برابر و ایشان را با اجوت نام نهاد و هر تن را بگنجهت بلدی منصب کرد و از خود خوشنود حجت
 آنکه که در کار کلی مستقر یافت و در کارهای اوقات خود را صرف علم و معنی نمود و آنان را علمای نام گرفت و از آن پس بخودانی
 سر برآورد و آن قوا که در هاراج و ملک استوار نموده بود برآداشت و قانونی دیگر نهاد و بنود مردم از وی برنجید و امور ملک
 مختل ماند و در هر سری سودانی پیدا کرد و تخریب کار بھراج قدم زدند از جمله جمعی کید از نام لشکری فراهم آورده بودی
 خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته نام سلطنت هند را بگفت آورده بر تخت جانیانی نشست و همیشه با ارسال تحف
 و هدایا خاطر کلیا کس را از خود شاد میداشت و در حضرت او انظار عبودیت و چاکری میگردید چون در کار سلطنت
 استقلال یافت قلعه کابل را برافریخته و در ده پایان آورد و در آخر ایام مروی شکل نام برود و خروج کرده با سپاهی فروزن از حصار
 حباب مروان چند صاف داده عاقبت الامر او را شکست داده سلطنت هند را از وی استراخ نموده بر تخت حکومت
 برآمد و منادی برین سلطنت می گفت شنیدند و حکم او را کردند چون بر سر چرخ مروی نشکستند شهر گسختی با نیا و گنجیان
 محاکمتی در سلطنت او حاصل شد که صد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده و چهار هزار افسر و لشکرگاه او فراهم میبود و طریق خود
 پیش گرفت و در آن ایام افزایش طبع در تیر بند در دست و کس نزد شکل فرستاد که با از در اطاعت انقیاد باشد و خراج
 شکست بفرست یا ادا و عیال باشد شکل که خود را در سلطنت یگان میدید بر اطاعت افزایش یافت و فرستاد و در فرستاد و در فرستاد
 بز در چون این خبر به افزایش بجهت منصب شد و بیهوده که سپاه را لشکر بود و طلب کرد و حکم فرستاد و در میان داد و در میان
 خدمت می رسید و در میان سپاه را فراهم کرده با پنجاه هزار سوار و دوازده هزار پیاده و در میان هندوستان نمود و این خبر چون شکل رسید حکم داد تا سپاه
 هند جمع گشته با استقبال تمام از دارالملکت بیرون شد و همه با طایفه سافت نموده تا در حصار و در کمال ساز
 معاف و مقابل طراز گشت و در لشکر با هم دو جا آمدند تا دو شبانه روز جنگ تا یوم بود ترکان داد مروی و شجاعت
 پنجاه هزار کس را بر سر گذارند تا آنکه مروی که لشکر هند فراوان بود و از نقصان این مقدار در نیانی و ایشان پیدا راند
 آنرا از هر جهت در حال ترکان با دیار و چار روز تیرم پهلوان جنگ می نمودند و خود را بکسی استمان بنگار کشیدند و در شب
 قل شام و متحصن شدند و پیران و به صورت حال را بنگار کش داده بدرگاه افزایش یافت و چون ازین جا در آنجا
 یافت یکصد هزار مرد و سوار بزرگ زده به سرعت روانه شد و وقتی رسید که شکل دور پیران از حصار نموده بود و بهم از گرو راه
 جنگ در انداخت شکل مصافی بزرگ در پیوست مردم هند و انانیت دادند و افزایش یافت از دنبال
 بهشتافت و هر که را می یافت می کشت و اموال اطفال انکساعت را بر گرفته بر لشکران خویش قسمت نمود پس انحال
 شکل حجت بنود معلوم شد که دارا ضی بنکست شهر گسختی که گشته و از آنجا از بنیب سپاه ترک بجال ملک نیارده و در شب
 خود را بگوشان نهمت رسانیده افزایش حکم داد تا سپاه ترکان دست پیدا برآورده و ملک بکشت را خواستند
 این خبر چون شکل رسید ناچار رسولی با تحف و هدایا بدرگاه افزایش فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خونین

مستند مکنند بی توانی بجزرت ایم و خاک است آن بزم فراسیاب چون نماند نیا نماند به دیار جرم او بگذشت و در رسول او را بفرمود
 کرده باز فرمود و آنجا به شکل برگاه افراسیاب آمد و نداری و ضراحت انقضای بر و پادشاه ترکان بر روی بخشود و او را
 مورد فوارش فرمود و شکل و خواست نمود که بپست نام رکاب باشد تمس می باجاست مقرون افتاد آنجا افراسیاب
 پیشتر شکل با کلاهت نام داشت طلب کرده حکومت هندوستان را با وی گذاشت و مراجعت کرد چون کار سلطنت
 بپست افتاد و مردی بود پادشاه و نیک اندیش از لشکر کشی افراسیاب و ظفر یافتن او زمین داران هندوستانی باریست
 بیکوشتند و بیشتر از فرنگداران هندوستان مایه خود دیگری را فرود خفته زار اضی که بی ملک است با باریست باقی ماند
 وی نیز چون دیگر زمین داران همان را را اضی حکومت میکرد و هر چه از خراج این مملکت میشد بخش می نمود یک قسم برای حاکم
 پدر پیشکش افراسیاب بفرستاد و قسم دوم را مصرف خیرات و تبرات می نمود و قسم سیم را برای معیشت خویشین
 میگذاشت بیکوشتند و در کار بر سریر و تاج و تخت و در جنگ ها و دران بود دشت و دولت افراسیاب نیز سپری شد
 ادب آن خراج که بفرستاد برای خویشین ذخیره میکرد و بدان ایشگری چون بیکت بیابان فرام کرد و بهر روی
 قاتل کرده زمین داران هند را بضرر بیخ متعین ساخت و بر تمام هند و سانس تسلط یافت اما او را فرزند بی بود
 که لایق سلطنت باشد ازین روی چون در گذشت مخرج نامی از بزرگان قبایل که او را می جایگزینی برافراشتند اول
 خویش را فرام کرده ازاد و در خروج نمود و ببلند قنوج را گرفته بر تخت ملی برآمد و چهل سال استقل پادشاهی کرد و
 تخت و تاج را با بخواهر زاده خود و کید راج گذاشت و بگذشت و کید راج بر سر سلطنت برآمد و مملکت هندوستان را
 سوزان ساخت و بولایت پنجاب لشکر کشید و آنجا را سوزان نمود و ۳۴ سال در مملکت هندوستان پادشاهی کرد
 و بعد از او چون که در زمان کید راج پسر او بود قدم جلال پش گذاشته بیزوی تخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا
 که نسب از ملوک نداشت تیار رعیت و لشکر در مملکت داری کم میداشت و در روزگار خویش را با ملوک و طبایعی میر و لاجرم
 کار مملکت بر شان شد و بلائی نمود و هندوستان را بران کشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان بگذشت و از وی
 پسر بی آنک سال از آن زمانه مردی فرزند را بر تخت سلطنت جای داد و خود امور مملکت را و اداری می نمود و با وجود
 که او را دلو می نامیدند گفت با وجود من غلی خرد و سال را بر تخت نشاند و انباشد بزرگان هندوستان شده آن
 پسر را با مادر از میان برگرفت و خود در دار الملک قنوج بر کرسی مملکت نشست و مردم را ببدل و صفت می فرستاد و پادشاه
 خیر اندیش بود و ببله دلی را و بنا گذاشته بنام خود خواند چون چهل سال اندک حکومت او گذشت مردی از اراضی کلان
 که او را فرام بود بر پادشاه خروج کرد و در میدان جنگ دلهو لشکر کشید و لشکر او شکست شدند و فرار و دلقه به ستاس بود و بپشت
 نمود و بر تخت سلطنت برآمد و مملکت هند را بخت فرمان داد و در برقی و فتنه های ملی پرداخت تا آنکه روی خضر
 بزرگ حکومت آورد و پادشاهی طایل اشان کشت و آن خراج که ملوک هند انفا درگاه پادشاه ایران میشد قطع نمود

و در روزگار خویش را با ملوک و طبایعی میر و لاجرم

چون این واقعہ را و اخذ دولت بمن بود فوراً از کفر این محل مصون ماند تا وقت سلطنت اسکندر مدعی رسید بعد از تخریب مصر و مال
و غلبه بایران غرض تخریب مملکت ہندوستان نمود با جمعی از مردان دلاور و اندک ہند کردید چون این خبر فوراً رسید بہ تاج محل تمام لشکر
آن محصور برآید و بہر طرف پنجاب تاخت با اسکندر مصاف نمودند قبل رسید اسکندر پورس را کہ از جانب فر حکومت داشت مورد
اشفاق الطاف ساخت و حکومت آن را راضی با ما وی گذاشت لشکر گاہ اسکندر پنجاب بود کہ کار مملکت ہندوستان
آنقدر گشت و این وقت سنیا را کہ یکی از سپہ سالاران خود بود کہ وہی را با خود متحد کردہ سرسلطنت برآورد و در دار المملکت
توقیف تحت سلطنت جلوس نمود و بلا واسطہ را بتدریج مشغول شدہ در کار سلطنت استقلال یافتہ تمام پیدا کرد و ناچار اسکندر
و اسکندر پنجاب بود پنجاب جوہر بیکر گاہ کہ اسکندر از پنجاب بجانب مملکت بابل سفر کرد و در و زکات و بہنہا بہ
شد سنیا بدسپاری ہزار بجانب پنجاب تاخت کرد و پورس کہ از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر
گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بطوریکہ طوائف میرفت سنیا را بہر کس سرضراحت فروختہ داشت بعد از آن کہ
بمقادیر سال از زمان سلطنتش گذشت جزو نامی خواہر زادہ فرجی را بطلان رجال با با خود یار کردہ بہ سنیا
پیورید و اورا از کرسی مملکت برآورد و خود سرسلطنت را برگرفت و تمام ہندوستان را تحت فرمان درآورد و با
مردم ہرافت و مجربانی نسلوں نمود و دیوینوی ملک کوشید و در کنار دیاسی لنگش دید و قریب روان احداث نمود چون
نود سال از پادشاہی او گذشت بخت ازین جهان بپڑای جاودانی کشید و از وی ۲۲ پسر با نثار شد و لاوشس
کلان چند جامی بہر گرفت و در مملکت ہندوستان واقع فرمان گشت و برادر ازاد بخت حکومت خویش بہت
انگاہ کہ کار سلطنت باہمی است گشت است تقدیمی از آستین برآورد و ہمہ جہت بہر کس را و بخت خون مردم بخت
باہر کس کہ کان زندہ داشتی بہ بماند و ہتائی او را آودہ کردہ از آن بگریزی ازین جہت دار المملکت قنوج و دیوینائی ہناد جز
محدودی از مردم برای بخت نماند غرض ہر سوی برآکندہ شدند و ہند پر آشوب گشت و از اطراف زمین داران ملو بجان ہزار
فرمان کلان چند برآفتہ از جملہ راجہ بکراجیت بود کہ از میان قوم پراہمر گنبدید و در کار می اندک بر مملکت نہوالہ
و مانوہ علیہ بیت و در بلا و اسرار آن را راضی حکومت یافت و سایہ چتر امان بر سر کتہ ہر شہر و دیار افکندہ اعتقاد و مشیت
کہ اورا حالتی را می حال اہل دنیا بود و آنچہ از سود و زیان شاہگاہ و مملکت او واقع شدہ با مدالی زیادہ و نقصان و ضمیر او
کشوف میگشت مردم ہند افشاہنای عجیب دہادہ او بر نکاتہ اندک بحدہ چون دولت از وی گشت یکی از زمین داران
و کن کہ اورا سائبہ بیکر تقدید با لشکر آہستہ بہرزم تخریب راضی مانوہ بیرون تاخت و راجہ بکراجیت مردم خود را فراہم کردہ بابل
جنگ او کوچ دادہ و کنار دیاسی نہ دیار دور لشکر باہم دوچار شدند بعد از گیر و دار سالہا بہر غلبہ یافت و راجہ بکراجیت بہ
در ہجرت ہفتوں گشت و سالہا بہر قصد تخریب مملکت بکراجیت میخواست اندو و نہر بہر جہت کہ قصداً از شدت ہنیا
آب است فیل آدم زیادہ آب فرق شد سالہا بہر از غنہ و شیان شدہ حکومت او چین با بہر کراجیت ہندانی گشت

کرده و سپهر ادبی و فکری و بعد از ده و پند لوک الطوائف شش پانزده قنوج کوره و ده قاهره و سیال بن خیال و در کاف و جوی
بحرایی و در سینه و هر دم دت و ده لوه و کجرات و دکن که الیاء را بیان علاقه بودند که هیچکس اطاعت و دیگر را
نیکو در نه طالع آفتاب دین محمدی و پند و شان را چه استقلال بر بند فرمان روالی و مکن گشت

فصل نهم در ذکر ظهور اسلام در مکه و هندوستان

فصل نهم
در ذکر ظهور اسلام

اول کسی که از ادب باب اسلام قدم در سر هند گذاشت و با ابلی آغا قرار گرفت و طلب بن ابی صفه بود و تقصیل این حال آن
که ده سال شصت و دو هجری بمینه بن موی سلم بن نیا و بابایات خراسان و عیسان شین نمودار جلوساتی که نیریز بهرام حکم کرده
بود یکی طلب بن ابی صفه بود و سلم برادر کوچک خود بنی نیا و با بگوشت عیسان فرستاد و چون نیریز بن نیا و شنید که
پادشاه کابل فرموده و او بعد از نیریز نیا و که حاکم انسان بود و عقیده کرد اندیشه شکری جمع کرده متوجه حرب ابل
کابل شد و بعد از کشتن و کشتن نیا و از راه شگفت خود و جمعی کثیر قتل رسیدن چون این خبر بمسلم رسید لشکر خود را با نفوس را
بسرگردی طلب کابل فرستاده ابلی آغا را حیرت فرما مطمع و متقاعد کرد و نیا و بعد از نیا و با بگوشت کابل مقرر
نمود پس از فتح کابل بن ابی صفه هندوستان را آمد و با راجان و با حاکمان و از ده هزار جردادی غلام بر
کرده بخراسان معاد و دت نمود پس از آن در سال هجری چهارم الدین محمد قاسم بن محمد حلاج از جانب حجاج با شنود
سوار بنده آمد پس از جنگ غالب آمد و با شهرتشان را مسخر نموده و سی هزار را حبس و با مع زن و فرزند را سیر کرد و
نمود بعد از دت حجاج بسبب سازجانی که در میان خلفا واقع شد بر قدره مکتبی که از هند بصره مسلمانان بود و از وستان
بیرون رفت و هند لوک الطوائف شد چندی ابل هند اسوده بودند و بغزافند زندگانی میکرد و چون شلیت
حضرت الهی جل جلاله اقتضای آن کرد که در سلسله فرمان روالی هندوستان از فرقه هندو که از قدیم دین بلاد و قنوج
بود و منقطع کرد و در هندوستان قریب بی از اسلام بشام جانیان رسد اول ناصر الدین بیکلگین است جاکری
کشود و بقدیم حورث مسالکت این ممالک را میبود و نقش خطا بنود را که با عهده مسند آراسی سلطنت و حکومت بود و باب
شمیر آمار از صفه روزگار شست تین این مقال اگر سلطان ناصر الدین بیکلگین در سلکت غلامان نصیر دققی فرمان بدوی
خراسان سلکت بود بعد از دت نصیر بکرمست منصوب بن تونی سامانی بمبر تبسبه سالاری کید و مصد کارهای بیک
کردید و در آخر حال از جانب ابو اسحق و ابی بخارا بگوشت فرزند منصوب گشت پس از آنکه سارده زندگانی ابو اسحق
بیبوط انحال داد و داری که قایم مقامش تواند بودند داشت و از امر او صاحب شوکتی که بتواند نظم مملکت را
بدین دو اندک سپاه و رعیت بضرورت رجوع به ناصر الدین بیکلگین کرد که اطاعت او را بر میان بستند و در سال
هجری بر سر سلطنت جلوس نمود با می ثاقب مهمام جهاندار را بکلیت بی انتظام داده وایت جهان کشانی در مملکت
ولاوری برافراخته اکثر ممالک را بر و باز دوی خود مسخر ساخت و قریب بیست هند کاخت آورده اکثر بلاد و هند را

مسخر گردانید و اول کسی که در هندستان رواج دین اسلام را داد و بنیاد مساجد نهاد و بود و با جمل همواره در راه تاخت و تاز نموده و سکنه آنها را تاخت و تاراش عاجز بودند که مال و متاع و زن و فرزند آنها بشارت میرفتند زمان راجه جمی پال بر اطراف مالک هند حکومت داشت بقصد مدافعه با سپاهی بکران عازم غرقین گردید سلطان از شنیدن این جبارت با لشکری زیاد در مقابلش صف آرا شد فیما بین جنگ سختی بودی داد و اخرا لام راجه جی پال مغلوب گشت و از روی اضطراب مصالحه نموده که چنانچه بخواهد بجزیر فیل با نفعه فراوان لشکیش بمسلطان بدهد متعاقباً سلطان را برای دادن وجه صین همراه برداشته بملک خود رسید پس از رسیدن بکلیک خویش قول و قرار بر طاق میان گذاشته کلاه تخت را بکج نهاد کسان سلطان را که همراه آورده بودند مقدم ساخت سلطان از شنیدن این خبر عزم استقامت داشت بد عهدی او با لشکری هزاره در هندوستان شد راجه جمی پال با یک کت سوار و پیاده بمقابل و متعاقباً شافت بر لشکر صف آرا شده جنگ سختی در گرفت اخرا لام سلطان را بت فتح برافراخته ضعیفیت بیار پست آورده و غرقین بخت کرد بعد از چندین جنگ اجل گرفتار آمده راه اخوت سپهر و سلطنت او ۲۰ سال بود بعد از فوت سلطان شاهران میر اسماعیل میر بزرگ او بخت جهان بانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان محمود بای جنای برادر بزرگتر را نیاورده و پیادری بخت بیدار امانده پیکار گشته بر امیر اسماعیل غالب آمده و در ششده و دقرین زینت افزو زار و رنگ جهان بانی گشت به پیروی بخت تیغ عالم گیری بر میان بسته رایت جاپاتی را بر فراخت و بر پنج و بخارا و خوارزم و ترکمان و عراق و خراسان لشکر کشیده بمطهر و منصور برگشته که بخت بتغیر ملکات هندوستان بست در ششده و دقرین بجای بر سر راجه جمی پال لشکر کشیده راجه نیز بمطهر مقابل روانه شد در ششده و دقرین رفاقی را بفرستاده هر دو لشکر با یکدیگر درآمیختند و دادرمانکی دادند اخرا لام سلطان محمود و مطهر و منصور شکست خورده و در آن کارزار از زیر تیغ گردانید راجه جمی پال بازنده نفر از سپهر و پیاده و خویش و تبار اسیر گشته بقتل رسیدند از بخارا و هندوستان آورده و کشته را به تنه در آورده و در اکثر اماکن بنامی مسجد نهاده بر وی مراسم دین اسلام پرداخت چندی بعد آن ذوالحججه و عشرت پرداخته مراجعت غرقین نمود بعد از آن او لا ذ او بتدریج راجه های هند را متعاقباً کمر بست و سرهند و تمانسرا و تمانسرا را متصرف گشته و دانه نشیه وضع راجه جمیر و دلی بود که دولت ایشان زوال پذیرفت و دولت نصیب سلطان شهاب الدین خوری گشت تبیین اینحال آنکه در ششده و دقرین سلطان شهاب الدین انجناب برادرش سلطان غیاث الدین با و شاه غور با لشکری جرار را موکبش و حاکم گشت پنجاب را مسخر نمود و اراک و کنگر بجان لانه باز کرد و دین امانت رسید که راجه پتورا و الی جمیر را برادرش کما ندی را می حاکم دلی و راجهای را بچو بتایم شرف شده با دو کت سوار غریمت جنگ نموده اند سلطان شهاب الدین فسخ اراده نموده به استقبال آنها شتافت در موضع تلا و روی مقابل روی هوا پتورا پیغام فرستاد که صلاح شما در این است که بملک خود باز گردید سلطان

در جواب گفت که من بگر برادر و از و این صوب کشته ام این قدر فرصت به رسید که برادر خود را مطلق سازم و از او دست
 کنم که با شما صلح کند بدین شرط که هر دو حجاب و ملتان از ما باشد و بانی ملکات انشا سر واران بنود این سخن سلطان
 محل برچونند و از آنجا گفت خود غافل گشته سلطان به انشب بنیه جنگ دیده بعد از طلوع فجر در بیجا میگردید
 بود و بطل جنگ فرو گرفت هندوان اگر چه سر اسیر شده لیکن عجب رفیع بود و خود را جمع آوری کرده و صف آرشد
 آتش جنگ مشتعل گردید چون مشیت قادر متعال بر آن شد که سلسله جهان بانی هندوستان از فرقه هندو منقطع گردد
 و زمام مملکت در قبضه اقتدار اسلام در آید نیم نصرت الهی بر برجم سلطانی وزیده نبال دولت راسی
 ستور اصدات عواصر ابدار از پنج بر افتاد و پتورا در دنگاه و شکوه گشته که وید غنیمت بسیار به دست
 لشکران اسلام افتاد و سلطنت هندوستان از فرقه هندو بکلی منقطع گشته بسلاطین اسلام تعالی یافت بعد از
 آن سلطان هندو بت صویر جمیرانموده بدلی رفت و آنجا را پای تخت خود قرار داد و سلطان شهاب الدین
 پادشاهی بود شجاع و تدبیر و دلاور چون از جهان رحلت نمود و بگریخت دختر فرزندی نداشت بعد از وی
 غلامان سلطنت رسید چون نوبت سلطنت با میر تیمور که در کان رسید بیا کی ریشه هندوان را از رخ برکنند
 و بهر محتاج بجا گیری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق اینجا و آنجا است

شهبه راسی هندو

شهبه سلطان شهاب الدین



مقاله دوم تاج التواریخ موسوم بسلالة السیر ذکر سلاطین سلسله تیموریه کورکانیه که در
حکمت هندوستان سلطنت کرده مشتمل بر ده فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور که در

و حجاب خا و حجاب احتفا نمائند که این سلسله رفیع الشان چندان در شرف و تونات است که هیچ یک
از سلاسل سلاطین باین توان شد و این خاندان در آن قدر علو رفیت است که هیچ خانواده خاقانین باین
مرقتب نتواند رسانید بنا برین اساسی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سلسله کورکانیه است تحریر میشود که دلیلی
برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و دیگر خان به تونماخان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تونماخان
پادشاه ترکستان بود و پسر داشت که قبل خان و دیگری قاجولی پادشاه از نسل قبل خان چنگیز خان بود و پسر
تیمور از اولاد قاجولی پادشاه نام پسرش امیر طراغای بود و ولادت امیر تیمور در ۲۸ شعبان ۷۳۵ مطابق
نهم اپریل ۱۳۳۵ در شهر بزرگ شرواست و شهریت کوچک متصل به قندهار سلطنت تریمه شریف خان افغان
یکه خاتون از طالع اقبال طالع کشته و زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود
بدین سبب هیچ وجه در سرزمین ایران بطور آرمه چون امیر تیمور بن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر
شکلائی بن امیر قرغین را خواستگاری نمود و امیر قرغین بعد از قتل غرغان سلطان بصره در می رسید و بود و بعد از
قتل وی پسرش امیر عبداللّه قایم مقام پدر شد و بعد از وی خلایق فاحش در ملک بفرستید و هر کس جانی را متصرف
شده سر باطاعت و دیگری فرزند نمی آورد و چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ما و بلاد الهند
تصرف نمودند در آخر میان او و امیر تیمور یکدورت کشید اما نیز از بد رفتاری امیر حسین تنگ آمده بودند و خواهر
که حرم امیر تیمور بود در آن اشنا وفات کرد و یکبار ه کشته دوستی و خویشی از بهم کینه شد امیر تیمور با قافای امر اشکر
بسیار کشیده امیر حسین را از حصار یکدورت و دشمنی شده بود بدست آورده و قتل رسانید و افسر فرمانروائی بر سر نهاد
بلخ را یکی از خواهران خود پسر ده کیش مراجعت نمود و رو بجا بسم قندهار آورد و آنجا را مرکز سلطنت پاشی
تحت خود کرد و اینده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت بسم قندهار بجائی رسید که فوق آن
مقصود بنود در کشته ترکتان را مسخر ساخت و در ۱۵۸۵ خا نیم را گرفت و هرات و قندهار از آن در تحت تصرف آورد
در بجا را قتلان نمود و در ۱۵۸۵ سلطانیه را مسخر نمود و در همین سال از بایجان را استخیر نمود که بر تبار از فتح کرد و در ۱۵۸۵
از او جدا شد و آن متوجه اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود و خطا و مساوات و فحش کابیه استقبال شتافته طوعه
کرد اما لانی قبول کرد و در محفلان بجهت وصول آن شهر آمده آغاز مطالبه کرد و مذاکراتی رسید که ترکان بواسطه
مطالبه وجه مذکور عرض مسلمانان کشته علی کجبه نام شخصی از آنکه ترکان طلبی ساخته بود و بجهت مشغولی آن طلب را
نواختن گرفت و در دو او باش پیش از آنکه معلوم کنند پنداشتند که هجوم عام شده و لاجرم بوثاق تحویلداران

شتافتند تا نایب کانی که بجهت وادوستند در شکار بود نزد قربت نزد کس را ازین فتح گذرانیدند امیر متور در وقت مغرب
 ازین حرکت خبردار گشته بدو از طوطی رانده و ابطال بحال متوجیه بارود حصار شده تا صبح با عوام و اوباش تلاش
 میکردند صبح حصار خورده از توقف سیاست حکم بقتل تمام صادر شد بر وایتی هفتاد و هفت نفر بقتل آمده بودند
 شروع شد تا منصور و الی غاص که کلاه گردن کشی که می نهاد بقتل در آورد و الی منظر را متور ساخته غارس را
 بقصر خود آورد و بعد از آن بغداد در قه اهل انجمن را بقتل آورد و سلطان احمد جلایرین سلطان و امیر فرار کرد و در
 روم رفت بغداد و خواستند در خلافت بر سر تختش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود در قه او را مغلوب و شکست
 گردانیده با دبا بجان سعادت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بر سر امیرانشا سپهر بزرگ خود داد و در آن
 را بر سر شاهان سپهر بهر قه با گذشت چون آشوب و قهت هندوستان بجمع امیر متور رسید در شهر محرم سنه ۸۰۰ هجری
 عازم سفر هند شد از دیلمی سنگ گشته با همو و شاه لودی که در آن ایام در دلی پادشاهی میکرد دعای نموده هندوستان را
 فتح کرده در دلی خلیفه بنام خود خوانده پادشاه روز در دلی توقف کرده مراجعت برادر و اب نموده قلعہ بخت
 و سرته را تاخت نموده از دیلمی کنگت عبور کرده رؤسای دیار کوک را بقتل رسانیده سعادت برادر و اب و پسر و
 تاو آن که سو اکت تاخت و تاراج کرده چندین قلعہ را منسوخ و تاجانه هند و انرا بجا کت برادر کرده در مجبور رسیده
 حکومت لاہور و ملتان و دیپالپور را بخیر خان داده عازم سفر هند شد تا دو ماه تحت دلی بی پادشاه ماند چنانکه
 نصرت شاه لودی فرصت را بظنمت شمرده دلی را متصرف شد و سلطان ابراهیم چوینور را و سلطان محمود قنوج
 و در سنه ۸۰۱ سپاس و ملاطبت و از بلتار تاخت نموده لشکر شام کشید و تمامی انولایت را ستور ساخته حاکم انجمن را بقتل
 رسانیده دمشق را گرفته آتش زد و در سنه ۸۰۲ در حوالی انکوریه با الیدرم بایزید پادشاه روم مصاف داده غالب
 شده او را و لشکر کرده چنگ آورد و در سنه ۸۰۳ که در باخود میداشت با بکله امیر متور تمام روم را تاراج و دیلمی فرنگ تاخت
 و تاراج کرد چون خواطرش از قضایای روم فارغ گشت بواسطه بعدی که برین خان که بری در سنه بولایت کرچ رفته
 تمام کرچتار ازیر و زبر کرده در سنه ۸۰۴ حاکم خلا را ستور نموده از انجا کوچ کرده در موضع انرا از احوال انکستان
 که از سر قه تا انجا ۱۰ فرسنگ است قتلای نموده در آن شامریض شده شب چهارشنبه ۱۱ شعبان سنه ۸۰۵ مطابق
 فروردین ۸۰۵ عیسوی روی بجنب دارالملکت قجاق آورده بموجب وصیت فحش او را خطه سمرقند آورد و در کسند
 شیخ شمس الدین کلال مدفن ساختند بعد از وفات لعاب او را علی بن ملکای مسقر نمودند و لعاب کوکان کشتی
 اسم او است کسی که در سلسله بختا خان بقرابت دامادی مشرف میشد بختاب کوکان فو انش می بود و بختاب
 از آن قبل بود و بختاب پادشاه وقت که خدا شده بود بآمران بختاب کوکان نیار یافت کوکان نیان کی داماد ما کینه عرش
 بختاب کال یازده و بیست و نه روز بود ۳ سال ۱۱ ماه و پنج روز سلطنت کرد در این مدت قلیل اکثر رنج مسکن بود خطه طوطی

بعد از این
 بنده تاجان
 بکلیت

شهبه امیر تیمور صاحبقران



امیر تیمور را چهار پسر بود اولین شاهزاده غیاث الدین جاگیر داد و او را اول سلطنت پدر در ششاد و دهه
 سیم قذح میریت ساکنی رخت مغاخرت برتبت دویمین عمر شج میرزا که یکسال حکومت فارس پرداخته و در
 حسب الطلب صاحبقران غنیمت شام نمود و دانشی راه مالای تلی به نظاره یکی از قلاع مشغول بود تا که
 بتری از آن قلعه برآمده بر کلویش مسید بدان زخم فوت شد تا دین شاهرخ میرزا هفت سال در زمان پدر حکومت
 خراسان نمود بعد از فوت پدر برادر سلطنت هرات بر تخت جهانبا نی نشست و چهل سال پادشاهی کرد
 چارمین میرزا میرانشاه در زمان پدر حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار دیگر با ایشان متعلق بودند
 در شمار گاه از اسب بر زمین خورده ضربی عظیم بر سر وی ریخته و خطی در دماغ او راه یافت اکثر اخلاص
 مخالف اطوار سلاطین بود امیر او را بجنود طلب داشت ابو بکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود چون امیر تیمور
 فوت شد ابو بکر میرزا سکه بنام پدر خود کمرده جام سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قراقرم
 ترکمان که او را از چهار کام امیر تیمور محسوس سلطنت در سر بود و آذربایجان را متصرف شده بود در شورش
 برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد و میرزا ابو بکر را همراه برده بجا به شتافت میرزا
 میران شاه در جنگ کشته شده میرزا ابو بکر خسته نام یافته بکر بخت داشت
 میرزا میران شاه چهل سال و هفت ماه و دوه روز و دو

فضل دوم ذکر پادشاهی فردوس مسیحانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه دولت هندوستان

در آنوقت که سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور کورکان در عراق گشته که درید
او را یازده سپهر بود از آنجمله چهار نفر به سلطنت رسیدند اول خان بیکت میرزا در کابل دوم سلطان احمد میرزا در سمرقند
سوم سلطان محمد میرزا در بخارا و چهارم عمر شیخ میرزا در دجانب که در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود و در سنه
هجری مطابق ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ عیسوی از بطن قتلک خان خانم دختر دین خان فرزند یو جو و آمد و در سنه
هجری بابر میرزا که در آنوقت در دوازده سالگی رسید از جانب پدر ایلان خطه اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا
روز چهارم رمضان سنه ۹۱۲ از بام افتاد و در حلقه نمود محمد بابر میرزا با قاتل امرانچ ماه مذکور بخت حکومت
اندجان نشست و خواجہ عسکری اندک احرار که قطب وقت بودند اسم او را ظهیرالدین محمد نهاد و بعد از آن در دوازده
النه با سلاطین حجازی و ذبک جنگیده سمرقند را سخر نمود چون سلاطین و ذبک بخمال تسخیر ما و راء انهم لشکری
خطیم بخت بخاراکشید طاقت مقام دست درخود ندیده متوجه بخشاک گردید و بدشاکر استصرف شد و در احوال
سنه ۹۱۲ هجری کابل را بهم بدست آورد و در سنه ۹۱۳ قندبار را تسخیر نمود تا این زمان اولاد امیر تیمور را میرزا حکم داد
که بعد از این بار پادشاه گویند و در آخرین سنه شاهزاده محمد بایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۱۴
خان میرزا حکم بخشاک فوت شد بابر شاه شاهزاده بایون را که سیزده ساله بود ب حکومت آن ولایت نازل
ساخت بابر شاه با تیره سال در اورد و اندک و کابل حکومت نمود در آئین اکبری مرقوم است که بابر شاه
برون کابل در دامنه کوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع
انجا بزم و نشاط میداشت و این بیت گفته میخاند نوروز تو بهار می و دلبران خوش با پیش کوشک عالم
دوباره نیست و در سال ۹۱۴ هجری غریمت تسخیر هند و شاکر انموده متوجه انتمت گردید چون نزد بیکت
دلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دلی بیکت لک سواره هزار پنجاه نفر در میدان پانی پت که بدلی سنه
متر است نزول نموده قریب یک هفته هر دو لشکر با هم زد و خورد میکردند تا آنکه روز جمعه ۱۲ رجب سنه ۹۱۴ لشکر صف
آرا می نمودند از جانبین جنگهای مرده میکردند و با دلیان لشکر باری داد و در آنکی میدادند چون تا میدان می
عنان موکب بباری بودند فتح بر پرچم علم اقبال بباری و زنده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان
ابراهیم با جمعی از مقرران کشته گشته و سلطنت هند بعد از انقضاء یکصد و سی و یکسال از فتح امیر تیمور که در
اینست نه پادشاه از اولاد او خاغه بر بخت دلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دوازدهم شهر
فروردین دلی گردید و بر بخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالک هند گشت بعد از آن شاهزاده کاکلی
را با کمره فرستاد تا آخرین انجمن را ضبط نماید شاهزاده چون با گردید کبریا جیت نام راجه از اولاد حکام کالیان

ای سی پشاه و چو پیش نموده که هشت مشقال وزن داشت شاهزاده اموال و خزانه آنجا را تصرف نموده بر حجت نمود
و چندگاه در خدمت پادشاه توقف نموده اذن مرضی گرفته روانه سیل شد بعد از شش ماه بیمار شد تب مبتلا شد و پشاه
او را بحضور طلب نموده معالجه کرد و قدری از آن بیماری سبکبار شده پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آثار حال
از وجنات احوال پادشاه ظاهر گشت ارکان دولت را حاضر ساخته تخت مضایح بلند و صایای رحمت کشید
سعادت ابدی بود نموده شاهزاده هایون میرزا را و لیعهد و جانشین خود ساخته و امر را بمتابعت شاهزاده
نمود آخر الامر در ششم جمادی الاول ۹۳۶ مطابق ۲۲ تمبر ۱۲۵۴ هجری در چهار باغ اگره بر حجت ایزدی بود
و در باغی که الحال بنورافشان مشهور است و آن باغ اکنون در قبضه شخصی هندوئی است و وی او را بدنام
باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاه داشته جنازه اش را بجا بلین دوه دفن نمود

شهبه نصیر الدین محمد پادشاه قاز



فصل نهم ذکر جمعی نصیر الدین محمد هایون پادشاه برتت سلطنت بندگان
بعد از فوت پدر در عمر ۲۴ سالگی در ۹ جمادی الاول ۹۳۶ و اگره سریر اسی سلطنت چون بهاره کنون خاطر با یو
نتیجه حاکم و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و مردودش چاکران بود و بلاد کامل و طاعت را قبول میرزا کاکران
داد و پیش از امیرزاده عسکری و الور را میرزا بهندال و بدخشان را میرزا سلیمان تقویض نمود و چاکران را هر یک علی حوال

بمناسبت انعام سرفراز نمود بعد از آن تهنیت استماع قلع و بلاد را مکرر خاطر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
 کابل تهنیت نمود و راجه انکار را قطع و متقاعد خود ساخته و در اکثر ممالک هند ریاست حکومت افراشت چون سلطان کابل
 فرمانروای کجرات مصدر بعضی بی ادبی باشد بود بنا برین بر شیخ کجرات غم نموده روانه انصوب گردید سلطان کابل
 تا بمتقاعدیت بنا و زده بنیت یافت کجرات بحرف پادشاه در آمد دادند که مدت از قند بازار تا حدود بهار را در
 حیطه ضبط آورد و دست قلعی تمام سپاه که در این اثنا اخبار خروج شیر شاه بر مرض اقدس مسیده فوجی بدفع او نامزد نمود
 شیر شاه با ستام توج نظر کشای استقبال و برایشان شیخون آورده شکست داد پادشاه خود با لشکری عظیم
 متقابل و برآمده و خروج بخارج جنگ سلطان فیاض واقع و شکست بر فرج شاهی افتاد و بنیت رفته بایون
 پادشاه به اکبر آباد رسیده خود ساز می میگردد که شیر شاه از حصب در رسیده و آن نواح تیر جنگهای صعب فیاض
 روی داده و در مرتبه بایون شاه شکست خورده از هند و بکابل نهاد و شیر شاه تعاقب نموده تا آنکه اند
 قمر و او را اخراج کرد و خود بر مسند سلطنت نشین گردید بایون شاه چون بکهار امر کوت رسید رانا حاکم آنجا
 شرایط جنگی را بابت قدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنجم چو بی شاهزاده محمد اکبر از بطن حمید بیگم
 تولد شد و بایون شاه بعد از چند روز روانه قندبار گردید و حرم خود را در قندبار گذارد و روانه هرات شد و بدین
 راه حوالی قندبار میرزا لشکری خیمه و اسباب بایون شاه را غارت کرد و محمد اکبر را بدست آورد و پیش کابل
 میرزا در کابل فرستاد و بایون شاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضاء چند ماه تا حار شده
 غنیمت بایران را قرار داد چون بخراسان رسید بزم خان خان خانان را بزرگراه شاه طلماسب صفوی گسیل نمود
 این قطره را زوار دات حالات خود بشاه نوشت خسرو عمری است تا عنقای عالی بهم تم قله کاف
 قناعت را نشین کرده است روزگار مغرور کندم غنا و جو فروش طوطی طبع مرا قانع بادر زن کرده است
 دشمنم شیر است و عمری پشت برین کرده بود حالی از کین و عداوت روی بامن کرده است انگار
 از شاه آن دارم که بامن آن کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است چون نامه بایون
 بشاه طلماسب رسید شاه بدست خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت ای اوج سعادت بخت
 افتد اگر تو را کدزی بر مقام ما افتد چون جواب بایون رسید از خواسان متوجه بکجه فرستادند که حسیب
 الحاکم پادشاهی در بر منزل حکام در حده شکنداری و فرو کرد داشت نمی نمودند و او در قرون شد شاه طلماسب مقیم
 بایون را بایون پناهشته آنچه لو از هم مانده بود بجا آورده چند و چند خسرو را ببرد داشت بایون هر روز
 جشن الماس کران بهائی که خرج اقیمی بود برسم از منان پیشش بشاه نموده سه سال در آنجا بخت شکنداری توفیق
 نمود بعد از آن شد علای اعانت و مدد نمود پادشاه پسر خود سلطان مراد میرزا را باد و از ده هزار سوار و قشربا

فرم و کاب او ساخته اند و تان ساخت چون بقصد مار رسید میرزا عسکری و همکار کابل تهر گشت بهایون
 پادشاه و مقام محرم و بر قلعه پیش آورد و میرزا عسکری مضطرب گردید و بصوابید امر با کمال ترساری بجهنم بایون آمد
 حصار را بولیای دولت تقویت نمود بایون قلعه قندار در موافق و عهد که شاه طاسب کرده بود شاهزاده
 کامران میرزا سپرده متوجه تخیر کابل شد میرزا کامران سر اسیمه شده بطرف غزنین فرار نمود بایون بدون جنگ
 کابل را تصرف نموده بدیار محمد ابرو خوشوقت گردید بعد از چند کامران لشکر کوا فرج جمع آوردی کرده
 رو بکابل آورد بایون بدفع او مشغول متوجه شد در این بین اکثر سرداران قزلباش که به گوشت آمده بودند با و طاق
 خود گریختند بایون خود با فوجی قلیل بر خلف تاخت آورده تیری بر اسب سوکار آوریده از اسب افتاد
 لشکر قنیم غالب و سپاه بایون مغلوب شده فرار نمودن میرزا کامران قلعه را تسخیر کرده بعد از سه ماه بانه بایون
 تدارک لشکر دیده بامیرزا کامران چکیده و راهبندوم گردانید و میرزا عسکری را گرفته نزد و باز میرزا کامران در میان افغانان
 جمع آوردی پناه مشغول بود بایون اول حاجی محمد خان را که باقی قضا بود قتل رسانید و بعد متوجه تهمیرزا کامران
 گردید چون به او خبر رسید میرزا کامران به امانت افغانه بر لشکرها یوشیخون زده کاری از پیش بردند لیکن میرزا
 بهندال در آن شیخون کشته شد چون میرزا کامران ازین کشته جو گشتن برادر خود قاید نه ندید برگردید با افغانه پیوست
 چون افغانان دیدند که سواى لغمان بجائی و مالی مژده مستقر نیست دست از دقاقت او کوتاه کردند و خارج
 بهندرفه سلیم شاه یعنی شد سلیم شاه او را گرفته مقید نمود و لطافت کمال از قید که بخت بر بخیر گشت پناه برد چون
 سلیم شاه میرزا کامران را از ادعای سلطنت میداشت متعجب او برنگرفت تهمیرزا کامران صلاح استقامت و انجائی
 از نگر گشت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کامران را از انکاشته بهایون شاه خبر داد و بایون شاه از آب سند
 که تبه سلطان آدم کامران را تسلیم بایون شاه گردانید که بکامران عداوت داشتند بایون عرض داشتند
 که بقای جان موقوف بر کشتن کامرانست بایون قتل او را حسی نشد که بر پاس خاطر امر حکم گوید کردن او
 داد او را کور کرده روانه نمود چون بایون از قنیه میرزا کامران و دیگر برادران آسوده خاطر شد
 شیر شاه و سلیم شاه فوت کردند درین اثنا عرایض بعضی کسان مالی دلی و اگر متضمن بر این معنی رسید که
 از فوت سلیم شاه و زوسای افغانه با یکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه رایات جهان کنشای را در ملک
 هند با تهمراز اندانست و اولی است بایون بنعم خان را بجز است کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را همراه
 برداشته با پانزده هزار سوار متوجه هند و تان شده بعد از انقضای مدت پانزده سال در ماه صفر ۱۰۰۰
 وارد هند و تان گردید افغانان که در حوالی ربهتاس و حد و دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آواز
 نصرت بایونی خود بخود بریشان شدند بایون وارد لاهور گردید و افواج بجز جانب قین نموده سرهند و یالپند

و تصرف آورد و سکه شاه که بخت بدلی شسته بود با پشاه و هزار کس متوجه جنگ شده قریب چهل روز در سرهند خاکی
 یکدیگر محاصره می نمودند تا اگر روز دهم شبان ۱۵ برده لشکر صف آرا شده شکست بر لشکر سکه شاه افتاده فرار نموده و کشته
 سواران پنهان شده بجای پشاه روز غره رمضان بدولت و اقبال بدلی نزول اجلال فرموده بخت سلطنت جلوس
 نمود و سکه نام خود بجای ساخت بهشت ماه بعد از اتفاقات قصاص و قدر روزی پادشاه بر بالایی بام کتافخانه بزرگ
 پایش در دامان سجده از بالا بفریاد افتاد و بعد از دو روز در میان دهم ربیع الاول شسته این عالم یوسف خارا برود
 کرد نقش او را در کتیبه کهری بر کتاف دیوای حرم بغاصه و میل از شهر رفتن کرده عمارتی عالی بر آن احداث نمود
 مدت سلطنت بیایون پادشاه ۲۵ سال و پنج روز بود از آنچنان سال بهشت ماه مرتبه اول حکومت نمود و بعد از
 آن پانزده سال در کابل و قندهار و مرتبه ثانی بهشت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه
 بهشت روز بود او را در دیر بود و محمد اکبر میرزا و محمد کبیر میرزا

شبهه بیایون پادشاه غازی



فضل چهارم ذکر سلطنت عرش ششیا فی ابوالمظفر طلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی
 بعد از فوت پدر روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی ۹۱۴ مطابق ۱۴۴۵ هجری قمری شسته عیسی بن ۱۴ سالگی
 در باغ گلان بخت سلطنت نگه زد و نتیجه انتظام کلی مالی منصب وزارت بخان خانان حیرم خان اختصاص داد

محمد اکبر پادشاه

یافت بعد از ۲۵ روز از زمان جلوس سکندر شاه افغان که از چهار شاه شکست خورده مذکور سوادکنت سینا شاه
بود لشکری عظیم جمع آمدی کرده سریشوش بر آورد پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد
بعد از آنکه ظاهر پادشاه از طرف سکندر شاه مطمئن شد اخبار شورش سپه یون بقال اشتباه گرفت تفصیل این احوال
آنکه سپه یون یکی از مستدان مبارزخان و با مخالفان او مخالف بود از اخبار حلت مایوشا و جنون جان ثانی
بر سرش افتاده با هفتاد هزار سوار و توپخانه عظمی متوجه بلبل نمود امرای شاهی که در بلبل بودند جمع شده بگریه
تردی بیکت خان ثبات قدم مدیدند بعد گشت و کوشش بنیاد خان مذکور شکست یافته منظم شدند و سپه یون بلبل
تصرف نمود این خبر را برض پادشاه رسانیدند پادشاه در سیدیم ذی حجه دیات نظریات را بدفع سپه یون و در
چون غلام فیرمندی انجام داد سواد پانی پت زدن قتی فریقین دست داد و در همین هنگامه تیری کیم بمشور
مشرف بموت شد و لشکرش پشت بکارزار دادند و سپه یون را دست گیر کرد و بکهنه رسانیدند و دست خوا
معروض داشتند که چون جهاد اولست بدست مبارک برگردن این بی دین تمیز را نیند پادشاه سینه بگریه
او رسانید و بگرام خان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بجا بل و تن او را بدلی برده بر دروازه شهر
بیاورند پادشاه مظفر منصور داملی که بی کردید و تا چهار سال حنیسار کلی و جزئی امور حکومت بیرم خان
بود تا از آنجائی که پادشاه را خور و سال تصویب میکرد از و حرکاتی که خلاف طبع پادشاه بود نظور میرسید، آنکه
دیسال پنجم او را از عهده وزارت عزل ساخت پس از عزل بیرم خان در اندیشه باطل افتاده فتنه و فساد در
حاکمات محروسه مرتفع ساخت و خدایا پادشاه چنگیده بهر میت یافت احترام را بر وسیله منعیم خان بجز و بگناه
عازم عتبه که دید چون متصل لشکری پادشاهی سید منعیم خان دستمالی بگردن بیرم خان انداخته بکهنه آورد پادشاه از
راه مهربانی غفور جرایم او را نموده رخصت رفتن بکراه او داد خان مذکور عازم مکه گردید چون بهترین که تعلقه صومعه
کجرات است رسید مبارک خان افغان بوضع خون پردرد پی کشتن او برآمده با جمعی بهمان ملاقات نزد
او آمده خنجر بر پشتش زد که تا سینه بشکافت و جهان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم
از جلوس پادشاه بجزم متحجر تعلقه جتو روایه آنست شد و قلعه ای محاصره نموده متصرف گردید و در سال
هجری پادشاه دارالخلافه را آگره قرار داد و در سال یازدهم از جلوس شاهی قلعه الیابا را نمود و در مدت
چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اکبر شاه تمام مملکت هندوستان را بخیطه تصرف آورد و
ظاهر مانا اطراف جمع کرد اکثر اوقات با علماء و حکما مباحثه علمی مشغول می بود تا آنکه پس از حکومت پنجاه و دو
سال شب چارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه اربعه اربعه مطابق ۱۱۱۰ کتو برشته اعیوی در اکبر آباد جلوس تمام بقا
نموده و بیاغ سکندره که قریب نیمیل از شهر اکبر آباد دور است در روضه کیش از وفات خود تیر کرد و در آن



فصل پنجم ذکر سلطنت جنت مکانی نور الدین محمد جهان کیسری پادشاه غازی
 و سال ۹۰۷ هجری مطابق ۱۵ اگست ۱۵۱۵ عیسوی محمد جهانگیر از بطن جوهره بانی بوجود آمد در آنوقت که محمد اکبر شاه
 مریض بود شاهزاده محمد جهانگیر بخدمت ملاقات پیدا از آنکه آباء و اجداد آید هنوز درین راه بود که پادشاه رحلت نمود
 اکثر امرا و عیان سلطنت سلطان خسرو که محمد جهانگیر که در دیان جوانی در خدمت جد کرامی حاضر بود تقاضای
 داشتند و شیخ فرید که امر و معتبر آن سلسله بود مخالفت جهنم را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولادت عمام سلطنت
 بر پسرزاده خالی از اشکال نیست امرا ترک آن اراده را نموده سلطنت جهانگیر را ختمی شدند و محمد جهانگیر شاه در آن
 ماه ربیع الثانی سال ۱۱۳ هجری در اکبر آباد بر سر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون
 حال بدینوال دید با جمعی کشرین مصلحت و فتنه اتحادی بودند از قلعه اکبر آباد راه خود سری پیوده تا
 حدود لاهور رفت و در آنجا جمعی از جنود ختمی واقفانان بدو پیوسته قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده به
 طرف اکبر آباد آمد و آنرا در جنگ شد در اقل حصار لشکر پادشاهی شکست خورد و فرار نمود پادشاه با طرف مالک
 فرمان داد که هر جا سلطان خسرو را یابند شکر کرده بجنود فرستند تا اگر بکنار آب لاهور کشی بانان او را گرفته

محمد اکبر شاه
 در جنگ

بفتح خان عالم لاهور خبر دادند خان موصوف او را بختور پادشاه فرستاد پادشاه فرمود خضر و رابنندان فرستند
در قهای او را بر دار کردند در سال ششم از بیکس نور جهان یکم صید میر خیاث بیکت را بختور لکاری نمود و با و بخت
بهر ساینده که در آخر عهد نام یکم در کشف پیشین بگشاد شاه جاگیر یافت صد زیور بنام نور جهان پادشاه یکم
و پادشاه همیشه می گفت که من سلطنت هند را بنور جهان بخشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یکت سیر شراب هیچ در کار
نیست با بکله جاگیر بی روی طالع و قوت بخت از قندیا زنا دریا سی عمان و از کابل تا سرحد بلخا که در حیطه
نصرت در آورد و در شش بهجری به کثیر توجه نمود و در آنجا کثیر مزاجی بهر ساینده و ریات عالیات بکاتب
لاهور با هزار آرد دانی راه رود بکینه بیت و نیم ماه صفر شش بهجری مطابق بیت و ششم اکتبر ۱۰۱۶ هجری
بجالم جاودانی سفر کرد و نقش او را به لاهور فرستاده در باغی که نور جهان تعمیر کرده بود بکاش سپردند و سال ۱۰۱۶ هجری

ششبه نهم جاگیر پادشاه قنار



فضل ششم ذکر سلطنت فردوس آشیان شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه قنار

شاه جهان پادشاه در شب بیستمین سلخ ربیع الاول سنه شش بهجری در دار السلطنه لاهور از اهلن جریده بانی تولد یافت
پدرش او را در سنه ابی بختور ولایت دکن فرستاده او را بختاب شاه جهان ملقب ساخت چون شاه جهان بختور

نور جهان پادشاه
پادشاه جهان

پیدا شدند که با کمره روانه شده روز ششم جادی الشاهلی شد و او را ذکره کرده بر سر فراوانی جلوس نمود و بکشت
انرا را بقدر مراتب بخلاب و منصب و انعام سرفراز فرمود و یکی بکشت را بر بختیهر هم ملت مصطفوی و ترویج
الحاکم نبوی مضاف داشت اول حکمی که کرد مردم را از سجده کردن بوقت حضور منع نمود و گفت که لاتی
سجده ذات پروردگار حقیقی است و در عین سال و در دهم جیب دشن نوزده سلطانی بخت فراوانی بکشت
و بادشاه زادگان عالم بقدر که چهار کن سلطنت بودند جدا گشته او را بکشت و شاهی حکم بکشتن داده و آصف خان
نزدیک بخت ایستاد و یکی را مورد مرادم حسروانه کرد و اینده شاهزاده داراشکوه را بخلعت و لیعهدی سرفراز نمود
و سلطان شجاع را بر صوبه دیگر بنهاد مقرر داشت و او را بکشت نسیب عالمگیر را صوبه دکن تفویض نمود و سلطان مراد
بخش بصوبه دیگر بکرات تعیین گردید و آصف خان را بنبض و کالت سرفراز نمود و شادکانت روپیه از نقد و
جنس بقر و مساکین عنایت کرد و سال دوم جلوس افضل خان شیرازی بنبض وزارت سرفراز شد و در سال
چهارم ملکه ارجمند بنواز عالم فانی بسرای جاو دانی خراسان و در سال پنجم بنده بکلی را از قوم پیکر گرفت و سال
هفتم بخت مرضه مشهور بخت غا و دس که بکشت کرد و روپیه خرج آن شد بود جلوس نمود و سر بکشت خود
شاهزاده داراشکوه را و لیعهد خود ساخت بنابر آن دیگر برادرانش خصوص او را بکشت نسیب عالمگیر که بکشت
بود مدام با وی عداوت می ورزید و آهستی که در دهستان بهجری پادشاه بیار شد و اخبار ناخوشی پادشاه را
غشتر کردید داراشکوه رقی و متق حاکم سلطنت را میداد عالمگیر که در دکن بود و در شجاعت کوی بخت از بزرگان
دیگری بود و مدام خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانسته با امر امتفق شده لشکری عظیم
بر داشته عازم دارا خان را که دید در اشاعتی شاهزاده مرا بکشت که در بکرات بود نیز به دوست چون هر دو بر
بوضع دهرت پور رسیدند مبارز جونت شک و قاسم خان پسرالار با افواج پادشاهی تحریک داراشکوه
مبارزه بکشت بکشتی و بکشتی متقابل تا قتی فریقین دست داد و بعد از کشتش بسیار لشکر داراشکوه شکست فاحش
یافت و او را بکشت نسیب عالمگیر از آنجا کوچ کرده بود او را لیار دایره لشکر نمود و داراشکوه از اکبر آباد آمده در بکشت
بر بکشت بکشت چون اخبار آمدن داراشکوه بکشت او را بکشت نسیب عالمگیر رسید بطریق ایلتاخ خود را مقابل
هکرو داراشکوه رسانیده بغافل بکشت میل خمیه زده و بهمان روز وقتی که آفتاب بوسط التماس رسید بکشت قوی
و تقویت شکر کشید بعد از زده و خورد زیاده داراشکوه شکست فاحش خورد و آواز نثاره فتح و نصرت او را بکشت
زیبایی مباح جهانیان رسید و داراشکوه بعد از بزمیت قریب شام با کیر آباد رسیده در آخر شب پسرشکوهر پسر
خود را با قدری جواهر و ثوبه با محمد و دی از سواران جانب شاه جهان آباد رفت شاهزاده او را بکشت نسیب
از آنجا که چیده و ریاض نوز منزل که در سو او اکبر آباد واقع است نزول نمود و مالک تاج بخت کردید مقامات

جشن مثل خطبه و سکه را موقوف بر جلوس ثانی داشته روز دوم بتعاقب داراشکوه روانه شده در جانب پنجاب حینه
 زود در آنجا شنید که داراشکوه بجانب کجرات روانه و شیخ میرزا را بانه هزار سوار بتعاقب داراشکوه روانه ساخت و
 در خلال این حال شنید که شاه شجاع برادر دیکرش در بنجاوله حرم جنگ دارد و دهنزد و از دهم محرم رایت را متعاقب
 شاه شجاع با هزار آرد و بعد از حلی تازان قطع مراد یکن بود رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل بنگاه پادشاهی رسید
 توقف نمود و بعد از چندین جنگ و جدل و کوشش بسیار بر زمینت شده خدم و حشم او بتاراج درآمد و از آنجا خان غنیمت
 برنتم داراشکوه مخطوف داشت و داراشکوه در تنگنا و کجرات بسر برده بامیت هزار سوار بجانب اجمیر روانه شد
 اما دزدانم کردید و پادشاه نزدیک لشکر او رسیده حکم جنگ داد و داراشکوه تاب نصف آنانی میدان و در خود
 زنده پناه بکوهرستان اجمیر برد پادشاه بعد از این فتح متوجه دارابنگاه فرستاد جهان آباد کردید و از راه در وازه
 داخل ارک شده شاه جهان پادشاه را محبوس نمود بعد از بیست سال در حبس بشت و شبانه بیست و چهار سال
 شمر حبس آنرا ازین دارغانی ولایت نمود مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
 و عمرش هفتاد و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود در کینتاج کجری زیرین بود

شبه شاه جهان پادشاه نماز



مصلحت بهتم ذکر سلطنت غلامخان محی الدین محمد و نکست نیب عالم گیر پادشاه شاهجهان

در ششصد و پنجاه و نهم ذی قعدة مطابق دهم اکتوبر سنه ۱۰۱۹ عیسوی از بطن اجداد با نوبتیکم که شد در حالت بیاری محبوس
بر در غره ذی قعدة سنه ۱۰۱۹ بر سر سلطنت جلوس نمود و خطبه و سکه بنام خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد شاه
شیخ را بدست آورد و مقتول کرد و حکم اطراف مملکت داد که داماشکوه را بر جا دیده و سکه بکشد و بجنود برسانند تا
آنکه داراشکوه را بدستش شهر شکوه بدست مکت حیون گرفتار گشته بجنود عالم گیر فرستاد و در دست ذی قعدة بر علی رسید
پادشاه حکم حبس آنها نمود چون از رسیدن داراشکوه بجنود عالم گیر بدست رسید عالم گیر در خفا آنها را داد و خفا
در غره محرم سنه ۱۰۲۰ بپاره بازاد و بر سر شهید گردید عالم گیر بیک انداخته و برادران سلطان شده سال ده شاه جهان
آباد نقشه بنظم و منق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه تخریب مملکت دکن شد و در سنه ۱۰۲۱
از مملکت دکن را منصرف نموده در سنه ۱۰۲۲ قلعہ بیجا پور را محاصره نمود و راه دخول آمد و رفت را بر توختنای قلعہ بسته
برج و باره قلعہ را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعہ شود و سکندر عادل شاه و آل آنجا قلعہ را
حوالہ و ایامی دولت نمود و خود و بجنود عالم گیر شافیه مشمول عنایات شاه گردید چون از بند و بست بیجا پور
فارغ گردید لوامی غریمت بطرف حیدرآباد افروشت و در سنه ۱۰۲۳ حیدرآباد را فتح کرد و دلی شهاب السلطنه
ابو الحسن مشهور به ناما شاه که بحیثیت بطرف قلعہ کوکند رفت افواج پادشاهی کوکند را محاصره نمود و زمان
امداد و قلعہ مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتار قلعہ مکن نبود لکن استخوانین قلعہ بوقت شب چند نفر از راه
از دیوار قلعہ داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم نیز با فرج خود طرف دروازه قلعہ آمد و منظر فتح الباب بزرگ
که بهادران قلعہ گیر خود را بدر و از راه رسانیدند و در بارگروه روانه قصر سلطان ابو الحسن شدند از این منی صدای
گریه و زاری از اندرون قصر بلند شد ابو الحسن به تنهایی و ابستان کشیده به یکی را وداع نموده منظر همانان
ناخوابه بود چون بهنگام طعام خوردن ادب و طعام حاضر کردند و مشغول طعام خوردن گردید کسانی که حاضر بودند
از راه تعجب سوال کردند که درین حالت تشویش چگونه در حقیقت طعام می نمایند جواب داد که موافق طریقہ جنوری است
و با حاضرین بخوشرونی بهم کلام شده گفت و انشنان بجز به کار نرفته اند که هرگاه صاحب دولتان بر کشتن
و با حوادث روزگار سر و کار یافته سرشته خود را بر داری از دست نداده رضا و تسلیم را بخواهی خود را در بند بگو
بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بحال استقلال با اتفاق امراء عالم گیر روانه گردید چون شاهزاده نزدیک
بدر و از قلعہ حیثه مختصری زده انتظار اودا می کشید و راتر و شاهزاده حاضر گردید شاهزاده اهلای طلع
مهر را بی نموده و راتلی داد و بجنود عالم گیر آورد پادشاه نیز با و ساوگن شایسته نموده بعد از چند روز و راتر
دولت آباد ساخت تا در آنجا نظر بند باشد پادشاه پس از تنظیم مکت حیدرآباد و ایات نصرت ایات

جانب نخر آبا و برافراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سواد کبیر که را مضرب خیام نخر انجام کرد و نیند و سال
 پنجاه دوم از جلوس که سال نوده یکم عمر او بود در شمس احمد کبر در ساله اجمعی مبتلا برض تب کردید و امید زندگانی
 در خود ندید محمد کام بخش پسر که چاکت خود را که عزیز میداشت به نظامت بیجا و برتر رفته باشوکت تمام بهر مقصد
 روانه نمود و محمد اعظم پسر و سلی که دایم اخصور بود بر فتن با نوه رخصت داد و شاهزاده هنوز مسافتی چندان ملی نگرد
 بود که عالم گیر روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی قعدة ۱۱۱۱ بر حمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم محمد دهم
 این خبر بر عمت محادثه نمود و داخل اردوی پادشاهی کردید و بخش پدر را روانه او و نکست آبا و حست
 عالم گیر را پنج پسر و شش دختر بود و او کین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد و دومین شاهزاده
 محمد مظفر توین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد
 گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او و غیب النساء و زینب النساء و زبده النساء و بدر النساء و فخر النساء و قلی

سبیه و زینب عالم گیر و شاه قاز



فصل هشتم ذکر سلطنت محمد اعظم پادشاه نوین پسر اکبر پادشاه
 در سنه اجمعی عدد واز دهم ماه شعبان از بطن بانو یکم بوجود آمد بعد از روانه نمودن پیش پدر و در سنه دهم فی

در شهر اصفهان که در آن وقت که داشت و اصف الله و له را به منصب وزارت متقل ساخته و ذوالفقار خان را
 سپه سالار و دو وزیر اعیان و ارکان دولت پدر را بجا بر یکدیگر مقرر و بزرگوار داشت چون مرض عالم گیر در تمام
 ممالک هندوستان اشتهار یافته بود سلطان محمد عظیم پسر بزرگ او از کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد در شاهی
 راه خبر فوت پدر را شنید به لاهور آمده روز سه شنبه سلطنت خود را به تاج سلطنت بر سر گذاشت و خود را موسوم به شاه
 ساخت و از آنجا به قندهار عظیم شاه نام نهاد داشت که اگر بحسب فرمان پدر مقهور شاه فرمان روالی مصلحتات کن گفتا
 نمایند و پادشاهی باقی بماند و بمن بگذارد اصلح و انب می نماید عظیم شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در
 اقلیمی ششجده عظیم ازین معنی بخشید و هست جبروت الوفاقی تو کل این دمی زده روانه اکبر آباد کردید چون اخبار رسید
 محمد عظیم شاه به اکبر آباد که شش زده محمد عظیم شاه شد بار آورده جنگ از احمد نیکو با فوجی کثیر کوچ نموده بعد از طی
 منازل در میدان دبو لپو ملاقات فریقین دست داد جنگ شروع کردید چنانچه درین محره که محمد عظیم شاه
 با دو پسران خود با بسیاری از امر اکنه شدند و نیم فتح و فیروزی بر روح عظیم شاه و زید اکثر امر بکنند
 آمدند و این واقعه در جمیع ماه ربیع الاول سال هجری بود قریب آمد

شهبه محمد عظیم شاه



فضل نغم ذکر سلطنت شاہزادہ معظم شاہ عالم بہادر شاہ

در شش سلخ جب از بطن خواب بانی در بر پانزده توفیق بعد از فوت پدر و گشتن برادر و نور و هم ریح الا اول
له و اگر چه بخت سلطنت جلوس نموده بشاه عالم موسوم گردید و غلعت وزارت بهمن خان و عهد وکیل
مطلق به اسد الله خان مرحمت نمود و آصف الدوله را بشاه جهان آباد مرض نمود که تمشیت انجا ناخدا و دیگر
بکلی افواج شاهی مرض بحال گشته همه کام کش چون اخبار گشته شدن همه انظم شاهرا استماع نمود و سر بر اطاعت
فرو دنیا ورده با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد و شاه بر قدر او را وضیعت گرد فایده نیکو بجای و جو بهای
سخت داد و لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شبان الله از راه فتح پور متوجه بجا پور شد و همه کام کش با فوجی که
داشت از بجا پور با کمال جرئت پیش آمده در سواد کل که تلافی شدند و در سیم ذی حده جنگ سلطانی فیضین
هر دو برادر میان آمد و همه کام کش مغلوب و زخم خور گشته بجا و افتاد از آن شاهی در همان حالت بی هوشی
اوراد شکیر نموده بجنوب پادشاه آورد و در زخمهای او را بخیجه گذاشت که روز جان بجان آفرین تشریف نیا دشا پسران
استقام دکن حاکم رجعت یار انکلا ف شاه جهان آباد فر داشت درین بین خبر رسید که جماعت نالیکه در صو
لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده بر و لاج کفر و دهم اسلام برخاسته اند و وزیر خان فوج دار
انجا را گشته اند و بتخریب مساجد نقش قبور سلیمن و مصطفی در آوردن ملکت شورشی کرده اند و پادشاه توجه بدین
صوب نمود و یکی انجا که قریه قتل سائید و روضه شریک آنها را نمود و در همین سال کتارات لاهور را خیمه کلاههای
سنت جماعت گفتگو نمودند تا آنکه و حمایت امیر المؤمنین غایت نمود و کلاه علی و صبی رسول الله را داخل نمود
پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال عزم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید
میطیع و فرمان بردار بودند و در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و خارج کابل می زیستند چنانچه بنده شاهزاده بیست
است و چپ او می نشستند در چهاردهم محرم الله غلی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شهر محرم در لاهور بجا
گذازد و اوج نمود بخش او را بدار انکلا ف شاه جهان آباد آورد و در بخاک سپردند بمقتاد و سه سال زندگانی کرد
پنجبال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در کاب بودند بعد از فوت پدر و دامن
خلافت و دشمنان آمد همه عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهت نظامت بنگال صاحب استطاعت بود
و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و در آن باب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سه برادر و دیگران
عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را با السو قیامت
نمایند و هر یک بر ممالک متعلقه خود فرمان روا باشند باین غریمت هر سه بر عظیم الشان صفوف قبال که گشته
و در آن عصر که بحسن و بمر فخر نمونده و عظیم الشان در کرباب قفا افتاد و بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقص عهد نمود

علیه شد اول در میان معز الدین جهاندار شاه و شاهزاده نجف اختر جهان شاه جنگ عظیم واقع شد و رفع
 ایشان خود را بر کمان کشیده نظر بانجام هر دو برادر بیکدیگر لشکر جهانیان سپاه و ادرا پیش انده قریب
 بود که شاهزاده جهان شاه فتح کند که در این اثنا فرخنده اختر همین پور شاهزاده جهان شاه کشته شد این
 موجب اضطراب شاهزاده گردید و سر اسیر فیل سوار سی خود را در صف کارزار اندازد هر طرف کشته پشته میا خستگان
 از قضا کند فیل برقی افتاد که تنگت چیان از عقب بگیرد و بدو بجز و یک فیل شاهزاده محارزی بتل مذکور رسیده
 تنگت چیان شلیک آغاز کردند جهان شاه بفریب کلور آهنگ روضه رضوان نمود بعد از کشته شدن
 جهان شاه رفع ایشان بوجود قتلت سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم با برادرش محقق گشت
 جهاندار شاه بخش برادران را برای من در مقبره همایون پادشاه بشاه جهان آباد فرستاد و خود
 بی مزاحمت بر تخت کامرانی نشست

شعبیه شاه عالم بهاد شاه



فصل دهم ذکر سلطنت محمد معز الدین صاحب انداز شاه
 در محرم سنه بعد از فتح برادران بهمنخواه ساکی ده همدار و تنک جهان بانی را بجلوس آید

اصف الدوله را به منصب و کالت بر بلند ساخت و ذوالفقار خان را بخوارت سرفراز نمود و هر یکی از اعمال
سلطنت و ابرکان دولت را بمناسبت بلند و خدات ارجمند اعزاز و اکرام نمود و درین بین خروج فرخ سیرنج را
پرو و برادر کوش زد و خاص عام کردید پادشاه خود اعزاز الدوله را با فوجی عظیم بمبست او کورج داد و قضا
کجه و تلاقی فریقین روی نمود و اعزاز الدین هنریت یافته بطرف اکره شتافت چنانکه شاه که در شاه
جهان آباد بود و انتظار فتح سپهر ارمی کشید چون قضیه را بر عکس دید و در شاه جهان آباد بمبست اسباب
جنگ را دیده با توپخانه شایسته و فوج قریب بمشاوره سوار و همین قدر پاده لواهی غنیمت افزا
بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال محنت و شکوه و غایت کثرت و انبوه برسواد سمو که متصل
اکبر آباد بمقابل فرخ سیر فر و کش کرده و از آن طرف فرخ سیر با فوج قلیلی با کمال بی سرنجامی شتافت
دو روزه را در یک و ز طی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندار شاه نزول نمود و عبداللہ خان
سید سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فرج پادشاه مقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمیعت
خود با و ملحق گردید چنانکه در شاه و قتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رود
متوجه طرف پشت گردید و چنانکه باران و تریب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند
که لشکر مخالف حمله آورده لشکر جهاندار شاه را با می شتاب استوار نمانده برهم خورده راه هنریت
سپردند و کار بر جهاندار شاه بمشایه تنگ شد که خود را در محارمی فیل زمانه کشیده راه اکبر آباد را
پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبر آباد بسر برد.

آخر شب تغییر فیات داده روانه شاه جهان آباد گردید و فتح

ضعیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندار شاه

ده ماه و سی و نه روز بود

شیخ جهاندار شاه در غنیمت

شیخیه جان دارشاه



فصل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم شان پادشاه
در سنه دینیم شریب متولد شد بعد از طلب بر جهاندار شاه و سلطان در اکبر آباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود
محمد امیران و صاحب منصبان بجنهور آمده مورد مرحوم خسروانه گردیدند بعد از چند روز بطرف شاه جهان آباد
کوچ نمود چون در خضرآباد که یک روز به بلخی قاصدک دادند رسیدند آصف الدوله و پسرش ذوالفقارخان با
طلب داشته پدر و پسر را بجنهور آوردند بگریختن و دادند بظاهر مورد مرحوم ساخته حکم شد که آصف الدوله بزرگ
و ذوالفقارخان و جنیده یار که مارا با ایشان مشورت امورات ضروری منظور است آصف الدوله و جنیده
نمود چشتم از عافیت بر بخت و ذوالفقارخان مستعجل خود در مکان نامور نشسته پادشاه اول بنیام خوشنود
امیر بدجوی خون عظیم ایشان و پسرش محمد کریم میرزا بوی داد و ذوالفقارخان نیز بنابرین که هر که دست از جان
بشوید هر چه در دل داشت بگوید و ای درشت داد و درین ضمن لاجین بیگ میر غضب از عقب ذوالفقارخان
رسیده طناب بگردش انداخته کشید تا آنکه طایم خوش از نفس بدین بانی یافت و همان روز لاجین بیگ
مذکور حکم پادشاه جهاندارشاه را در قلعہ ارگن مقتول نمود و فرخ سیر ایشان و شوکت تمام داخل شهر شد حکم نمود

که سرچنان ارشاد بر سر نیز کرده و لاش او را در بهوج میل انداخته و نفس ذوالفقار خان را در گون بر دم میل
 بسته و در محضر که دانیله پیش قلعه اندازند و آصف الدوله را حکم بس نمود و خلعت وزارت را بشید عبد القدر
 سادات پادشاه داد و خطاب طلب الملک بهادریار و خا و از طلب نمود و خلعت امیر الامرا را به برادرش بشید
 حسین خان مرحمت کرد و با جگه جدا چندی با غوامی بعضی از امرای حدیثیه در میان فرخ سیر و طلب الملک
 غبار نقاب بر تپند که دید که تدا سیر امیر و دستگیر کردن طلب الملک در خاطر فرخ سیر عبیده روزبر و زود تیر
 گرفتار کردن طلب الملک بود تا آنکه مدت عداوت با سید اکره نشست و نوشجات طلب الملک درین داده
 متواتر بطلب پادشاه امیر امت تا آنکه او با فوجی از قندهار حساب بیرون از دکن ملی مسافت نموده به
 دار الخلافه رسید چون سیح نوع وضع نگذارد شاه متیقن خاطر او محروم دید بنابرین هر دو برادر حق نمک خوار کی از دست
 داده برای حفاظت جان خود لوامی نمک بگرامی فرستادند و بنای جلوس از اوج تخت جهان بانی انداختند
 و پادشاه سر رشته صلاح حال از دست داده و در دام آغوا که تدا نشان افتاده او را بفضیحت بی ادبی
 تمام از اراک بیرون آوردند و میان مانیالی و حرم کشیده و در تنگنای زندان اندرون قلعه ارک که جانی از کور تنگ
 تر بود و محبوس ساخته بداد و ماه او را حقه کرده نفس او را برای قرن بقیره بجا یونان رسانیدند و ایام ملطنت او را

شبییه فرخ سیر پادشاه



فصل دوازدهم ذکر سلطنت شمس الدین در رفع الدرجات ابن رافع الشان
 چون قطب الملک امیر الامراء از کشتن فرخ سیر فارغ شدند نظر به شیت امور سلطنت و رفق و رفیق ملک که
 بغیر از نام کی از شاهزادگان تیموری صورت نمی بند در رفع الدرجات را از محبس بر آورده در قلعه انجم بیج الشانی
 بر سر سلطنت نشاند و برای رفع شورش و آشوب طبل شاد دایه بکوش اهل شهر رسانیدند و هیبت
 خان که از محض صان الملک بود بمشرفی دیوان و اتالیقی و معتمدی پادشاه و چند خدمات معترک گرد
 و تمام امورات ملکی مالی را خود تحمل می شدند خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بمصرف ایشان بود
 و هر قدر جواهر و نفوذ و نفایس بدیعه که میخواستند بر داشتند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و دفعه
 هر دو برادر شبی بر بساط آسایش نیار میدادند و کوش بر اخبار فتنه و فساد در اطراف ممالک میداشتند و
 پیوسته چشم بر راه قصاص اعمال خود می بود چون رفع الدرجات بسبب بیماری بت و خوردن گوشت را منع
 ناتوان و ضعیف البقیه شده بود که اطباء از معالجه اش مایوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که منرا و اطبا
 رفع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خیر را به
 او واگذارید قطب الملک حسب احکام رفع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب الله هجری در خدمت
 رفع الدوله نشسته او را بر سریر حکمرانی جلوه داد و بعد از پانزده روز از جلوس بیخ الدوله رفع الدوله
 رخت حیات بعالم بقا کشید تا ام سلطنتش سه ماه یا زده روز بود
 و در همین سال نیز ایان قلعه اکبر آباد و سیراک در قلعه محبوس بود از محبس بر آورده بر تخت نشاند قطب
 الملک بجز و استماع این خبر پادشاه را بر داشته غریمت اکبر آباد نمود و در اندک زمان بجای قلعه
 پرداخته بعد از یکماه قلعه دارنا چار شده قلعه را بقطب الملک سپردند و سیکو سیرابا زبندان بر دفع
 الدوله چون بدستور برادر معقود به گوشتار بود در حالت انزو و بعد از جلوس ترک کرده بجزایر
 کردید چند اطباء معالجه کرد و نه فایده بخشید و آثار استعمال از وجبات او نمایان گشت قطب الملک
 کس بطلب میرزا روشن اختر که ایام گذشته مشغول جهاد در شاه با والد خود در قلعه دارا خلفه بود روانه نمود
 شش ماهه طلوع آفتاب جهان تاب از افق مشرق برج دارا خلفه بر تو شیوع غیظ اخته بود که ماه حیات
 رفع الدوله در مغرب محال غروب نمود و فوس از آن و و نهال روضه
 صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهان بانی از
 جهان ناکام رفتند



فضل سیزدهم ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه فارس
در سال ۱۲۳۴ شعب جمعه اول ازین قدسیه یکم بوجود آمد بعد از وفات رفیع الدوله بتاریخ پانزدهم شهریور سنه
بعمر هجده سالگی در سواد فتح پور سر یارای سلطنت گردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی دولتی گرفت چندی مطهر
و نوابی قطب الملک و امیرالامرا بود و از حسن تدبیر این پسر و دودار المهای کار سلطنت انجام میکرد از آنجا که
در میان قطب الملک و نظام الملک آصف جاه فرالدین خان که یکی از امراء کبار دولت تیموری بود و صفای
باطنی نبود تا زود تیر مناصبتی دست داد و نظام الملک از خصومت مالو غریمیت دکن نمود و بر اکثر مذهب و قلع
دکن علاقه امیرالامراء تسلط یافت امیرالامراء قطب الملک از شنیدن این خبر طول کشید برای دفع
شورش پسر و برادر صلیت دید که قطب الملک بدینایست پادشاه روی توجه بجانب شاه جهان ناماد
و بنده لبست مصوبه اردو امیرالامراء در کاب پادشاه بهمت بتقلیه نظام الملک بحار دلهذا امیرالامراء
بفرایم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فرماجم آورده در آخر شوال عیش خانه بهمت
جونی تیر مسافت و میل از اکبر آباد کوچ نمود و نیم ماه دلی قنده در سال دوم از جلوس پادشاه از

مستقر خلافت بمقامت سیل نصرت نموده مضرب خیام ظفر انجم فرمود و چهاردهم از آنجا کوچ نموده
مقتل فتح پور بمطعمه کمر کردید و چهار روز توقف نموده روز پنجم از آنجا کوچ کرده متوجه دکن شدند قطب الملک
نوزدهم ذی قعدة کوچ برنج میلی اکبر آباد بجانب شاه جهان آباد حقیق ساخت و پادشاه ششم فتح پور بنگر کوچ
نمود منزل نوزده که از فتح پور مسافت سی و پنج میل دارد و دوازده خیمه پادشاهی برپا نمودند چون پادشاه
داخل حرم شد و امراء هر یک بخیمه خود رفتند امیرالامرا نیز از حضور پادشاه رخصت شده متوجه خیمه خود کردند که
درین راه میر حیدرخان باشاره پادشاه نزد یک امیرالامرا به بهانه دادن عریضه ناکاه یکا یکی خبری بهیچو
آورد و کسان فکیر که درین کار شرکت بودند بشمشیر کارا و را تمام کردند درین اثنا از هر گورنش آورد و سر امیرالامرا
را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند درین بین خواهرزاده امیرالامرا بهیچای این خبر بدو ناکه بهیچ سپاه برد
با چند نفر متوجه خیمه پادشاهی شدند چون نزدیک رسید هوا خرابان شاهی اورا امان نداد و مقتول ساختند از طرف
پادشاه صدای غل شد و یازده آواز که دید اسباب امیرالامرا که زیاده بر کرده و وسیع بود بمضبط پادشاهی
آمد قطب الملک هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر این حادثه را شنیده زمانه در چشم او سیاه گردید با مراد
ورؤسا که همراه داشت مشورت نموده صلاح درین دیدند که هنوز جمعیت شایسته در کتاب پادشاه نیست
اگر درین وقت غنیمت آنجا شود مقرون بصلاح است و تذکره خواهد شد قطب الملک که سالار تجربه کار
بود صلاح ندانسته فردای آن روز روانه دارالخلافه شاه جهان آباد گردید چون قریب دارالخلافه رسید به پنجم
الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم کده هستند یکی را بر آورده بر تخت سلطنت جلوس
باید داد و بدین تذکره افواج اهتمام یابد بکار برد و مقدمه کشته شدن امیرالامرا را بقلم آورد و چون این خبر بهیچو
خان رسید پیر بن صوبه دار برتن درید چون از تقدیر چاره نبود فرستاد بای قطب الملک را همراه گرفته
درارک شاه جهان آباد رفت اقل نزد جهاندار شاه رفته پیام و بتیت جلوس را داد و اندیشا ارضی نشدند
از آن بایوس شده نزد نیکو سیر شتا فتنه آنهم قبول نکرد سلطان ابراهیم خلف دفع الشان را دیده باظهار
مطلب پروا نغذ بعد از اصرار بسیار سلطان ابراهیم قبول نموده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
الملک بعد از دوازده روز داخل شاه جهان آباد گردیده در اندک روز قریب هشتاد هزار لشکر سواره و
سیاده جمع آوری نموده بر فاقه سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه شکرگاه
ساخت پس از آنکه خبر توجیه پادشاه از او اکبر آباد بسمت شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
نیز راه فرید آباد اختیار نمود و متصل شالو بر لشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمودند چون ایام نوال قطب
الملک رسیده بود مغلوب شد و فیل زیر پا و سپاه چون فیل را بی سوار دیدند بکمان کشته شدند او را راه فرار

پیروز و حیدر قلی خان قطب الملک را اسیر کرده زندان بخشید و پادشاه آردو پادشاه کجک حبس او فرمود و آواز و فتح
 و غیره را می پادشاهی از پادشاه بلند گردید و بتاریخ شام دهم محرم کوسس توجیه صوب دارا اختلاف نوخت رفته
 نو زدیم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خیا م ساخت بتاریخ محرم است و دوم محرم ۱۱۱۱ پادشاه با کوبه
 و دبدبه تیموری بایری برپیل سوار شده داخل دارا اختلاف شده و اردو را گت گردید لشکر حقیقی را بجای آورد و بعد از
 آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده قطب به صف جاوه گردید و در آنجا ملک صوبه دکن شد پادشاه
 مشغول عیش و عشرت گردید ارکان سلطنت خود را می شده با یکدیگر عداوت پیدا کردند و دخل کل دارالملک
 به پادشاه رسید و پادشاه هندوستان سید مجمل از متصل آمد و در شش ماه چون پادشاه بر ملکات
 ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد و بر
 اخراج افاغنه که از ایران فرامی شده و در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سفیر که خبر می شد
 پادشاه بقتل آمده قتل شد با ما مسخره نمود و ثانیاً مار محمد خان ترکان را بسفارت روانه نمود و از آن خبر می
 نشد و پادشاه از قتل با رکاب آمده از توقف المخی از رده خواطر شده یکی از جلواران خود را با چند نفر سوار پشاه
 جهان آباد فرستاد و جلواران چون پشاه جهان آباد رسیدند پیام پادشاه را با ما رسانیده کسی تلفت او
 او نشد و لایه مراجعت نمود چون بکمال آباد رسید چند نفر از او با شش آنجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
 پادشاه از استماع این خبر غمگینت هندوستان نمود چون بکمال آباد رسید بقتل غارت اباالی آنجا پرداخت
 بعد از آن بر پشاه و رده ۱۱۱۱ هجری را مسخره نمود و در آخر شوال ۱۱۱۱ هجری او کتب نادری از لاهور بخدمت نموده
 و در محرم ذی قعدة وارد سرهند شدند و در آنجا تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد نفر از مدو و هزار عراد و پنج
 و در کربل محبت فرسخی شاه جهان آباد کشته بزم مقابله توقف کردند و پادشاه شهنشاه بفرز ابقر و لی تعیین نمود
 که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبرد می زده تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رساننده بعد از روزه حیات
 ایشان سوگند داری از سرهند حرکت روز چهارشنبه پنجم ذی قعدة وارد قصبه بنا به استتار و غرق را
 بسیر کردی و فتحی خان قشار و جمعی از سرکردگان در آنجا گذارشته روز پنجشنبه دهم از بنا به حرکت کرده پادشاه آباد
 محل ترعل اردو را ساخت روز دوازدهم پادشاه آباد روانه تها سرور و سیزدهم وارد عظیم آباد شدند و
 قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بروفق فرمان حاضر شدند و از آنجا متوجه طرف
 پانی پت شدند و دوسه یوم در محل منور توقف نموده روز دوشنبه چهاردهم از آنجا حرکت نموده و در
 فرسنگی اردوی محمد شاه و بیکان سلطان خیا م فرشته خود با چند نفر از دلایران آنزدگی مسخره محمد شاه رفته لشکر
 و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق اندیشه مراجعت نمود و نهم شام خبر رسید که پادشاه الملک سعادت خان

که یکی از اعدای مستقیم و دشمنان بودست باسی هزاره شون و توپخانه و استعداد تمام لفرم اعدا و لشکر شاه و اردو
 پخت شده فی القدر جمعی از سپاه بمقابله او حاضر شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان برهان الملک دیم
 شب ازیر ابراهیم خود را با ردوی محمد شاه رسانید و روز دیگر برهان الملک آمد و بجنگ گشته خان دوران و سپاه
 هندوستان جمعی از افغانین هم در محاصرت او از جا برآمده آن جنگ میدان جنگ نمودند و بعضی محرم عرق
 حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صوبه داره کن و انام را سی اعظم از دولت بود با توپخانه نیم فرسخی
 میدان جنگ بیرون آمده صف آرا می نمودند و شاه فی القدر با فوج و توپخانه مستعد میدان برادر گردیدند
 طرزاً و مساعدت بغزو باند نایره و حشمت حال داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان ردوی یافته
 بیکباره بجانب نظام شاه خیز برهان الملک استا محمد خان برادرند و او که هنوز فوج منظم نگشته بدان
 مخزنه گرفتار و خان باندان که سپه سالار هندوستان بود و خود را گشته و جمعی کثیر ازنده بسلسله گرفتاری پیوستند و محمد
 شاه بیکسر خویش با کشته خویش بید و تر جمیع تصرف در آمد و تا شام عرضه میدان از دزد و دزدان خالی گردید و بعد از دو
 این فتح از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نموده چون کار محمد شاه با خطر را اینجا میداد صلح برآورد و روز دیگر
 خلع سلطنت از خود کرده و افسر سردی از سر بر گرفته با خوانین و امراد و دودگانه نادری گردید و در جلین که پادشاه
 عازم دارالامان بود و بر احوالات نسبت ایلی که فیما بین ملوک داشت از جانب شاهان و شاهان و شاهان و شاهان و شاهان
 تا خارج اردو و استقبال فرستاد و بنگام ورود و خود تا بیرون خیمه فته دست پادشاه را گرفته در سینه چاک
 خویش ساخت و اظهار ملاحظت نموده اول سخنی که نادر شاه در میان آورد و این بود که چند مرتبه بفرمود
 خدمت نموده که از روابط قدیم که فیما بین سلسله تیموریه و شاهان ایران بود استیلا و جته دفع افغانه که
 خار راه برد و دست نموده و چند سال منظر جواب شده مایوس گشته ناچار حرکت برین سمت شد و الا
 برگز غیر از قواعد اتحادی که بر ارمون خاطر خود این همه تقاضا شایسته سلاطین نیست محمد شاه گفت
 تقاضا موجب سعادت لازمست که دید این سخن موجب سرور خاطر نادر شاه شده گفت سلطنت هند
 به جلین حضرت مبارک باد هر که از حکم اعلیٰ سزا به برای کوشمال او حاضر محمد شاه چاشت آنروز مهمان نادر
 شاه بود و بعد از طرز بیکسر خود را رجعت نمود و روز دیگر با امراد از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر
 شاه شده خیمه خود را در حوالی مسکن نادر شاه قرار داده و در پنجشنبه غره دی جه راست نادی بجانب اینی نشست
 کرده و در بیستم ذی الحجه ماه تزل نموده و یکت دزد و آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مکانی
 مرضی شد و پیشتر و آن شهر گردید و روز نهم ذی الحجه منور سور شده با کوه که تمام مدار اختلاف و دلیلی اخل شده
 و بر روز عید اضحیٰ خطبه بنام نادر شاه خوانده شد و در شام آنروز دهر و روز یکت فته عجب بخت و نفس

طریق انکسیت تین تن اکر شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شهر ابله و دورخاش کرده و خدیو
ایرانی را بقتل رسانیدند چون خبر بد شاه رسید جمعی از ولیران قزلباش را مامود نمود که در سر محاکمات پاس
دارند تا فر دایه آنچه مقرر کرده عمل نمایند بتمام طلوع آفتاب نادشاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از
قلعه برآمده در مسجد روش الله و له قیام نموده بعد از تحقیق حرکات ووشینه حکم بقتل عام داد و شو و شوش و آشوب
فریاد اکر در میان شهر پدید آمد و کاکین تجار و ارباب گنت و تمامی اسواق شهر بجزیه بینا در آمد از بتمام طلوع
آفتاب غروب آفتاب به بتمام قتل غارت بر ما بود و شاه و امرا و صد دشتاغت برآمده نواب
اصف جاه بجاگن افتاده عرض کرد و اگر پادشاهی بخش و اگر آجری بفرودش و اگر رضا بی کیش و در شاه بطول
مطایبه گفت بر پیش سفید تو بخندم حکم امان داد و جار چنان در کوچه و بازار دویده حکم امان رسانید بجهن
صد و در حکم و یک کسی را یا را بنود که یکسب از تین رسانند تا بعد از عشره محرم جشن عروسی بضر آید نیز از
با دختر محمد شاه در میان آورد پس از آن از فرزندان پادشاهی آنچه توه نسبت گرفت و صوبه کابل را بعضی
از محاکمات پنجاب ملحق به مملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشاند و در هفتم ماه صفر ۱۱۱۵
از دلی رایت مراجعت اخراجت بهر چه بخواه و بخت و وز و بند تو خف و

شیخیه در شاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از دو اکتی در شاه محمد شاه سرگرم انجام مهمان سلطنت گردید عهده الملک ماه صوفیه آباد و آصف
 حاجت و فرمان نظامت صوفیه او و نظام الملک پسر آصف جاده را برای بند و بست صوفیه
 روانه نمود که درین هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بیع با شاه رسیدار شینیدن این خبر پسر و شاهزاده
 احمد شاه را با وزیر المملکت نواب ابو المنصور خان صفد جنگ دیگر امر را با سپاهی وافر برای مقابله قی
 نمود چون شاهزاده از سرهند در گذشت به کنار دریای ستیج مخیم ساخت احمد شاه ابدالی با سپاهی از سوا
 راه راجپ کرده در سرهند رسید شروع در تاج شهر نمود چون خبر وصول شاه در آنی سرهند بعرض شاهزاده
 رسید خزانان توجه بجانب آن بلده کردند و انبیه بر چهار تنگی سرهند خیم نمود و لشکر آصف از آنی کرده
 و بمیدان آورد از هر دو لشکر کوس زرم سر با آسمان کشید و جنگ توب و قنکت در آن مرحله کرد
 قریب شانزده روز جنگ توب در میان بود بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب
 لشکر حمله کردند و دید که اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند! اخراج شاه ابدالی با مقاد و مشتیا و رده قبا
 قندار شتافتند و نیم فتح بریر چم اقبال شاهزاده و زید در کنار دریای ستیج اقامت کردند و هنوز
 شاهزاده در نواحی سرهند بود که پیشش محمد شاه در شاه جهان آباد بتاریج عبیت و مفتی ربيع
 الشانی علیه السلام مطابق شانزدهم اپریل مسند عیسوی داعی حق را بلیک گفته بر حمت ایزدی پیو
 نواب کله زانه با تفاق امیرالامراء اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن
 این راز و رؤشاهزاده سعی طبع بکار بردند شاهزاده بجز اطلاع برین حادثه نواب حسین الملک را
 بدار سلطنته لاهور محض نموده با بغیر متوجه دارالخلافه گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
 نقش چادر را بکثیر و تکفین نموده بجا کسپه و عیت بدینا دل نهند و هر که مرده
 که دنیا سر برانده و در دست بر و باری بکورستان گذر کن
 که این دنیا حریفان راجه کرد است آیام سلطنت محمد شاه
 سی سال و یازده ماه و بیست و روز بوده

شبهه محمد شاه قازق



فصل چهاردهم ذکر سلطنت محمّدالدین احمد شاه بن محمد شاه قازق

روز نهم شبهه غره ریح انسانی سلاطین ابرهیمیت ساکلی بعد از فوت پادشاه قازق سلطنت را
 زینت داد و افسر چابانی بر سر گذاشت و مراسم آرایش جشن جلوس را بر آیین آبی کرام تقدیم رسانید
 رومی جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را به منصب وزارت سرافراز دار و مقربان حضور
 معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیگران مقرّون صلاح نیست
 و او آفتاب لب یام است که خبر فوت او از دکن نرسد مطلقاً داشتن این امر ضرور است این عرض پسند ظاهر
 پادشاهی افتاد بمقتضای آن فردیوالی اشاره شد که رجوع ثبات خود با نظام الدوله خلف از الممالک
 داشته باشند از قضا بعد از سی هفت روز آصف جاه چشم از اسباب ستی بر بست بعد از فوت آصف جاه
 پادشاه بدلی آمده خلعت وزارت بصدر جنگ مرحمت نمود و جاویدخان خواجه سرار انجذاب نواب
 بهادر نام آور گردانید بعد از چند میانه صفدر جنگ جاویدخان گذشت اقع شد جاویدخان
 میخواست که با اتفاق نواب قدسیه والدۀ پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیره به تنهایی خود

گیرد صفدر جنگ ازیرا علم تیر خواهم این مطلب بود هر دو منتظر وقت بودند آخر صفدر جنگ پیش کشی کرد
 او را بیانه ضیافت بخانه خود طلبید و قبل رساند ازین سبب در پادشاه و ارکان دولت تمام مدد و صفدر
 را در دل کاشته و بر و رایام پادشاه را از و بمان کرد و تا اینکه پادشاه صفدر جنگ را از وزارت معقول ساقه
 بنواب نظام الدوله محول نمود صفدر جنگ ابتلاخ اینخیز مضطرب شد از شهر بدفته متوجه جنگ کرد و شروع بجای
 نمود تا چند ماه بماند از کرم داشت چون یک روز روزنامه ای بشمار طبع از بطرف لشکر مخالف میر و دجاده جز
 صلح ندید عرضه داشت بجنوب پادشاه نوشته بطرف او ده که تعلق با و داشت و از آن شد بعد از ده و انگی صفدر جنگ متوجه
 سلطنت محول بجای جنگ شد تا آنکه بعد از چند میانه او پادشاه که در بی تهر سید وزارت را بر عهده و الملک گرفته
 به محمود و او هم و الملک را امر به پستان شده و اباب شرح جمع آورده در باب عدم حمله و از سلطنت شوق
 نوشته و بهمان روز نوکران خود را فرستاده از امر که کاسرا احمد شاه را از زندان کامی فرستاد بعد از آن نزد پادشاه
 های تیموریه رفته برای جلاوسن تخت جاسپان نهاد و نمودن چون تخیل از ستم کسی تن بقبال این امر میداد
 لهذا بعد از آن حاج بسیار سلطان عزت الدین محمد معز الدین جهاندار شاه را که در آن غارت نشینی تحصیل علم
 مشغول بود بر اقدام این امر را صی ساخته تخت جاسپانی زیر پا ویش که ششده است سال ۴۴۰ ه و از آن

شبیه شاه بن محمد شاه



خصل با نرد بهیم و کر سلطنت عزیز الدین عالمگیر ثانی بن محمد الدین جهاندار شاه

و دیکشیده بهیم شهبان سلطانیه براونک سلطنت و تحت خلافت جلوس نمود و عماد الملک و خلعت و زاری کشیده
و بهر یک از امر واجب حال منصب سواجب مقر نمود و فرمود با تحت سلطنت راجحه نگهبانی را عایا قبول نمود
و این بکران و محض غایت عبادانته بر ذمت بهمت خود نهاده ایم صلاح ملک و ملت است که فرزند
و برادر نادگان خود را از مردم سرانجسور آورده براج و مراتب از چند سرفرازانیم و بر صوابت ملکات هندوستان
حکمران تا نیمه متمدان سرکشان بی آئینا بکافات گردانیده باشند عماد الملک طوعا و کرها متابعت حکم
و الامور به موجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بجنور آورد و بهر یک را بمناسب از چند سرفرازان
منوچهر بن بهشت روزا جلوس پادشاه که پیش از ششم احمد شاه و مادرش میل تائینی کشید بعد از آن عاقبت محمد
خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقتول نمود و در سال دوم از جلوس عماد الملک پادشاه را و در آن خلافت
شاهزاده عالی کمر با سایر خوافین بمرکه گرفته از راه بانسی روانه لاهور شد چون به لاهور رسید فوجی را به
سرکردگی جمیل الدین خان سپهسالار معین کرده به تعقیب تمام بد لاهور فرستاد و آنها در کیش خود راه لاهور رسانیدند
و خود را سرایان از مردم سرفراز و مغالانی یکم بن معین الملک را که در خواب بود و عقیده ساخته و خیمه خود جدا و در
عماد الملک را به تخاصم در آورد و صوبه دای لاهور را به آوینیکند اده بدلی محاد و ت نمود شاه در رانی با
استماع این خبر از قندار کجابل و از کجابل لاهور ایات غنیمت را فراخت آوینیکند خان تابستاق و مستخو
نذیر فرزند شاه دمانی از آنجا کوچ نموده و بقیه سولی پست خیمه زو عماد الملک ازیر که در آنجا بود جزا طاعت
چاره ندیده خود را بجا رست شاه رسانیده اول منصب سلطانی درآورد و از آن بجا ریش سلیم مورد عنایات
گردید و منصب زیارت بشرط دادن پیش محفل بر و مقر شد شاه در رانی در هفت ماهی الاوّل خانه داخل
قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ملاقات نموده به نوب و غارت شاه جهان آباد دست کشاده و بقیه
فرود داشت کرد و یکماه در آنجا توقف کرد و دختر عالمگیر ثانی را به ازدواج تیمور زاپشش درآورد و
شاه جهان آباد کوچ کرده که بوشال سورج که از سالها بر صوبه اکبر آباد تصرف داشت رفته و قلعه بیکم را
مسخر نموده و مستحفظان آنجا را قتل آورده و از آنجا بر تهرانشا قه قتل غارت آنجا پرداخت و اکبر
آمده چند روزی در آنجا اقامت نموده روانه کابل گردید چون نزدیک شاه جهان آباد رسید و دختر محمد شاه را
بعده خود آورد و بجنب الدوله را خطا با میرا لارانی هندوستان داده و سفارشش او را بکمال گیر کرده و
کابل کرد و عماد الملک چون شنید که منصب میرا لارانی بر بخت خان رسیده بطرف فرخ آباد روانه شد و آنجا
بلکش را آنجا برداشته در بدلی بخت الدوله را از شاه جهان آباد بر کرده و مشغول رفتن تمام سلطنت گشت

و انحرافان پیش را حده امیرالامانی داد و پادشاه چون از عمادالملک مطلعین بنود نظریه بعضی ملاحظاتی کرد
عالی کبریا روانه محاللات غربی شاه جهان آباد نموده درین بیگام عمارالملک بقوت مرسته نیاده زسان
در امور سلطنت مشغول شد و هر روز پادشاه اصرار می نمود که طلبیدن شاهزاده را از محاللات صلاح دولت
است تا آنکه مجبوراً شاهزاده را طلب نمود چون شاهزاده نزدل اجلال بدار اختلافت نمود و در قصر علی مردانشا
فرود آمد و چند عمارالملک اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعه آرک شود و قبول نمود عمارالملک بعد از ده روز
فوجی بسیر کردی خواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که تواند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
و صف قتل لشکر و کشت افواج عمارالملک در باغ مذکور سنگ محلی تپه تکیه و در کیشبت قتل تمام در وضع
دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده تکیه بر عون الهی کرده از باغ برآمده جنگ کمان خود را بجمعه پستیل داد
که یکی از سرداران عمده مرسته بود و با فوجی کثیر متصل داراختلاف جانب تکیه مجنون معتمد بود رسید و قدم
شاهزاده را ضمنت داشتند و لازم خدمت جان فشان قیام نمود شاهزاده از آنجا بفرج تکیه حضرت خود
و از آنجا متوجه کج پوره شد و از دریای جون مجبور نموده روانه نهارک پور کرد و بکیشبت الدوله که در آنجا
بود بیست ماه لازم خدمتگذاری را بقتدیم رسانیده شاهزاده از آنجا رایات اندام مراد آباد و بریلی
صوبه آورده حبش داده و بیست و نهم ربیع الثانی ساله در قصبه عین متصل موهان که به لکهنو بیست میل مسافت
دار و وارد کرد و در آنجا خواب شجاع الدوله صوبه دارا و ده مجبور رسید و یک صد و یک شش تفریق
نزد که رسید بعد از آن چهار رکاب روپیه و چهار بخیر خیل و چند راس سبیل سلیمه و شتر قرا و کشتی شاهزاده
در آنجا شاهزاده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده و در خدمت نمود شاهزاده رو به الدوله آباد و
ناظم الدوله استقبال نموده لازم خدمت را بجای آورد شاهزاده از الدوله آباد جانب تپه عظیم آباد
نزد و صبح میلادی قیام نمود اول سال الفوجی قوی بیست برتخیر رکاب بنگالانوده روانه شد چون درین
ایام خلبه مرسته بسیار شدند و مسلمانان از دست آنها عاجز آمده با اتفاق خواب شجاع الدوله عرضه
داشت با حرم شاه و صدانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بیدین راست میل گردانند و خانچه
شاه در ساله روی توجیه بیست هندوستان آردار شدند این اخبار عمارالملک بخیاں جبارتانی که نسبت
به عالم گیر شاه اندوخته و آمده بود و انحراف جان خود انتظام الدوله را ازین گمانید و بعد از سه روز بچند نفر از خدایان
خود اشاره نمود پادشاه را گفتند و جیش را انبالاسی ارک بطرف دیوانا خستند بعد از شش ساعت
بعضی کسان بخش او را برداشته و بقره بهایون مدفون ساخته و همان روز حکم عمارالملک محی کسبت
بر تخت جلوس داده بشاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی کبر نیز با ستاع خبر فوت پدید رسد و عظیم آباد

و سیم خلافت بر سر نهادن دین بین خبر رسیدن احمد شاه کوش زد خاص و عام گردید و نامشید با لشکر و که قریب بیست
 هزار سوار جدا جدا به احمد شاه روانه شد و در حمله اول کشته گردید و تا سید بسا نیو برادرزاده او مدتی سید فوجی
 عظیم و دانه بدوستان گردید چون بشاه جهان آبا در سید اول شهر را تا راج نمود بعد از آن محلی است که حرکت نرفته
 بود و معروف ساخته میرزا جوان بخت را بختاب جهاندار شاه طغتب نموده بود بعدی پدید که در بخاله بود و بنده گردان
 نشاند خود متوجه جنگ احمد شاه گردید و در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاه خجستان آبا را که چند
 توقف نمود و پاسبان خاطر خویشی سلطنت دهندا بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بخاله بود و معروف ساخته
 و جهاندار شاه را به پنهان بجای پدید که بعدی که هشته خلوت فداست بنواب شجاع الدوله پادشاه پادشاه
 حمده امیرالامرائی را به نجیب الدوله بگشاید تاریخ شاهردهم شهر شعبان سال ۱۰۸۰ بطرف قندهار مراجعت نمود
 و بنواب شجاع الدوله بعد از مدتی با بدای و در بطرف شاه عالم گردید

شبهه محمی است

شبهه عالم گیرانی



فضل شاهردهم ذکر سلطنت ابراهیم مظفر جلال الدین شاه عالم پادشاه غازی عالم گیرانی
 در سال ۱۱۸۰ از بطن زینت محل بوجود آمد پیش ازین مردم شده که شاهزاده عالی کمر در عصر حیات پدایر شاه جهان آبا

فرار کرده و پشیمون ملک بنجار غنیمت نموده بود و در آن ایام حتی چند تا انگریزان از طرف کپنی در گلگه و غلیم با کپنی
تجارت داشتند کیما قبل از دهه دوازده در میان نواب سراج الدوله ناظم بنجاره و روسای انگریز خصوصی داشت
داد که همان باعث خرابی و تاختی او شد و ستین این مقال آنکه در پیش از سراج الدوله ناظم بنجاره شده بعد از آن
اراده تصرف نمودن ملک پورینه عازم راج محل گردید و در آن اثنا خبر رسید که کسانی که برای گرفتن کپن پور براه
طبیعه بدو آمده بودند باز آمده اند زیرا که کپن پور به خود را به گلگه رسانیده پناه به انگریزان آورده و سرداران
انگریز حاکمیش می گفتند از استماع این خبر عداوت بر شد آباد کرد و بعد از چندی لشکر گلگه کشیده و انگریزان کپن پور
چون مرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معدودی چند خود را بر جهازی رسانیدند و جان سلامت
برنده و باقی ماندگان امیر پسر سراج الدوله شدند بعد از یکسال که ریل و او غلیم که سردار انگریزان بود با کپن پور
انگریز و ده فرج چند و ستانی قریب بر شد آباد با نواب موصوف جنگیده با وجودیکه همراه نواب قریب
نجاه هزار سوار و پیاده بود و بریت یافته و شکست خورد و کپن پور رسید و امیر جعفر علی خان را که نایب نواب
نمک پور بود بجای او بر مسند ریاست نشاندند یک سال بعد ازین مقدمه شاهزاده موصوف در حضور بهار رسید
باراده و تسخیر بنجاره محاربه و مجادله پیش داشت و دین شاهزاده فوت پرید و رسانیدند شاهزاده و بهو او بدید
امر او که همراه داشت بتایخ چهارم جمادی الاول ۱۱۸۵ و حوالی عظیم آباد و سیم فرمانروائی بر سر نهاده
جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم نمود و سکه خطبه بنام خود کرد و خلعت نارت بنواب شجاع الدوله
صوبه دار داده و خلعت امیرالامرائی بنحیب الدوله فرستاد و با فوج عظیم تسخیر قلعہ عظیم آباد متوجه شد
و در آنجا با متابعان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور پیرین صاحب بقعات و قلات
نمود و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با روسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را
مخبره کرد و اینده خود بر مسند ریاست نشاند تا ملک انولایت گردید بعد از آن بجنور شاه عالم آمده برای مصافحه
پادشاه انصوبه بنجاره بلیت چهل گله سیاه لیا به مقر نمود و از آنجا کوچ کرده به ال آباد توجه نمود و در آنجا شجاع
الدوله بجنور رسید و مدت ده سال در آنجا بسر برده چون او از سال ۱۱۸۵ هجری میانه روساء انگریز و
نواب قاسم علی خان ناظم بنجاره که در آن واقع شد بنابرین انگریزان قاسم علی خان را مغرور و جعفر علی خان را
بجای او منصوب نمود و در ناچندی نواب مغرور را ایشان محاربه داشت آخر الامر بریت یافته متوجه ال آباد
شده از شاه عالم سئود و ملک خواست که بدو کرده و در ابرو گلش تسلط گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
در آخر ۱۱۸۵ با فوج عظیم کوچ کرده و عظیم آباد رسید و بسبب ایام بارش گیاه توقف نمود و چون ایام بارش تنگ
گردید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نموده و بکسر رسید مقام کرد و در مسیر حصار سرداران انگریز حجب

چون میرزا نجف خان دین هم صدر بعضی خدمات نمایان شده بود پادشاه غده امیرالامرائی با و رحمت نمود و خطاب نواب ذوالفقار الدوله غالب جنگ اورا خطاب ساخت اگر چه پادشاه را بعد از مغلوب یافتن طایفه روهیلکی و سبب بدست آمده بود لاکن در دبر و ناکار شریک تباری داشت زیرا که آنچه ملک از دست ضابطه خان و روهیله ها گرفت مرسته ها رشوه گرفته به ضابطه خان مسترد گردید تا بجهت ضابطه خان با کوه کوچی و غده رشوه کلی نموده بواسطه او طالب منصب امیرالامرائی گردید چون پادشاه گوشه نظر نمیزد نجف خان داشت این مطلب مقرون با حاجت نشد تو کوهی بنحیده مستعد جنگ شد پادشاه تیر میرزا نجف خان حکم داد که تهمینه لشکر دیده مستعد جنگ باشد و اندک رزق لشکر فراهم آورده با مرسته ها جنگ دید و پست آخر الامریه از کشت و کشتش میرزای موصوف هنر میت یافت بعد از آن مرسته پادشاه را بران داشتند که ضابطه خان با خلعت امیرالامرائی بنحیده خلاصه مرسته ها از پادشاه مرخص شده باراد و شیر ملک افغانه و رشوه میرزا نجف خان را نیز همراه برده و از کنگا عبور نموده با همی تاخت و تاراج نمودند چندی نگذشته بود که خبر فوت نادرین - و از دکن سید سرداران مرسته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که توقف با حال در اینجا صورتی ندارد اگر شما شخصیت ملک با دهید ملک را از آغاحه گرفته ایم بشما می سپاریم چون نواب بخیرالی آغا غنچه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده گفتگو نموده اورا راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که با فضل شما یک کسور و پیر میرسته ها از خود بدید شخصیت ملک بحساب خود و چهل لک در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بتهیج سرانجام نموده بخدمت میرزا خان نواب وجه مذکور را تسلیم مرسته ها نموده آنها پس از وصول وجه بملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا نجف خان بخدمت نواب کشاج الدوله رسیده بفارشر ایشان بنجاری مقامات سلطنت مینابت زارت کردن اتفاقا بطبقه ساخت بدلی آمده محمدا الدوله که شیر سلطنت بودی رجوع نموده و حام الدوله را حسب الاشاه پادشاه محبوس ساخت بعد از آن به شیر قلعه اکبر آباد بهیج راه نول سنگ بود غنچه محبوس نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن غنچه دیک را محاصره نموده می جنگید که دلین اشاه وجه نولی سنگ در قلعه فوت کرد و قلعه را مسخر نمود چون میرزا نجف خان لکهای مفتوحه را تمام به تصرف خود میداشت مجدد الدوله پادشاه را بر آن داشت که فرمائی بام میرزا نجف خان فرستاد و باین مضمون که چون همین ولاه مفتح اکثری ملایم رکاب شده اند ما هم است که از ملک ای متصرف بقدر موجب و مفتح جدا ساخته حواله ملایم مسکرای می نمائی غرض مجدد الدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف ملک او صرف در موجب و مفتح خواهد رفت و اگر سرافرمان باز نماند مفتح اگر نیز افرستاده لشکر او را برهم زند لاکن چون نصف

کور و جزل شامل حالش بود خلایق در رسید و در همان سال از اکبر آباد شاه جهان آباد آمد حسب الامر و در
 مجدالدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در ششم جادی اثنا فی ستمائة بجا آمدند بنوبت فوت کرد پادشاه
 منصب امیرالامرائی را برافریسایان بخشید و او را مخاطب بخلاب شرف الدوله ساخت مجدالدوله از
 مجلس باقی یافت بعد از چندی میرزا شفیق خان که او نیز پسر خوانده میرزای موصوف بود افریسایان خان را
 از دیوبند ساخت و منصب امیرالامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیق خان در قلعه
 دیکت کشته شد بعد از کشته شدن او مجد و افریسایان خان پسر خوانده میرزا نجف بخت امیرالامرا
 سرزند که در چون سالی ازین مقدمه گذشت قلعه و فساد کلی برپا شد و میرزا جاما در شاه از خود افریسایان
 خان که کینه بدو داشت شروع کرد و در عهد و کالت بدو وحشی رسیده تمام مهابم سلطنت را بر عصبه
 خود انداخت و پادشاه را بهر نامی نبود درین بین غلام قادر خان پسر ضابطه خان فرصت غنیمت شمرده
 لشکری را با فاخته جمع آوری نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و در راه پادشاه جهان تنگ
 ساخت که مجبوراً او را طلبیده منصب امیرالامرائی را با و داد و کذا نمود پس آن خان موصوف بخت
 که مرته را از انگلت بدو ساخته بی مزاحمت بکار ملک بردارد و مبلغی کلی از پادشاه بجهت مصارف سپاه طلب
 نمود چون پادشاه میدانست که او از عهد این کار بکنی آید و دادن وجه را ضعیف نشد غلام قادر خان
 مکلف شده روز دیگر چند نفر از خانان را برداشته همراه خود آورده اول پادشاه را مع شاهزادگان
 و تنگی نموده مقید ساخت شاهزاده بیدار بخت را از مجلس برآورد و بر تخت نشاند این آن از روز و حوا
 آنکه گوشت از خزانه پست آورد و درین هنگام پادشاه و شاهزادگان چند روز بی آذوقه بودند بلکه چیزی
 از آنها اگر تنگی جان دادند با بکله بعد از خبر بسیار در دستم قوی قعه هر دو چشم پادشاه را از خنده برآورد و
 دست نظم برآورد و تیموریه دراز داشتند از ترس مرته با فرایم نموده بطرف شکوه و شافت بعد از واکمی او
 مرته پادشاه جهان آباد آمد و پادشاه را بدستور سابق بر تخت نشاند و از نو بام او سکه و خطبه مقرر شد
 چنانکه سکه او آتش شده و تمامی ملک هندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرته با بر تعاقب غلام
 قادر خان رفته او را دستگیر نموده بسزای عمل خویش رسانند پادشاه تا چند سال دیگر بر تخت نشسته
 بود لکن جسم نامی باقی نبود بعد از هشتاد و سالگی در بیستم شهر رمضان سال ۱۰۰۰ هجری مطابق نو بهر شش
 عیسوی در شاه جهان آباد بر حمت ایزدی پیوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از آنکه دوازده سال
 مصوبه بهار و هفتاد سال با چشم بینا و نوزده سال با چشم کور در جهان آباد
 شیشه شاه عالم پادشاه در صحنه بعد است

شهبیه شاه عالم پادشاه



فضل مخدوم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه قاز
 بتاریخ ۱۸ شهر رمضان ۱۰۱۸ هجری مطابق ۱۲ نوامبر ۱۶۰۹ عیسوی بعد از فوت پدر بزرگوار و بیست سالگی تحت
 سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماماً بسیر کار کپسلی آنگریز بود و سالیانه برای اصراف شاه هزار
 لک مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز حجتیه بیست و هشتم شهر جادی الثانی سنه هزار و دویست
 پنجاه و سه هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و بیست برض استغادر و
 جفان غانی نمود

شهبیه محمد اکبر شاه ثانی در صفحه بعد است

شبهه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد بادرشاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه مجاز
 بتاریخ بیت دهم جلدی ثانی ۱۲۸۰ هجری مطابق سبت و هشتم سمرقند ۱۱ صیوی بعد از فوت پدر و
 بر تخت حکومت نشست و از سر کار پسرانی یکی یک روپیه چند مصارف او مقرر شد مخفی نماید که بعد از
 احمد شاه در سلطنت دلی مرج و مرج زیاد روی نمود سر داران دولت تیموریه بر قطع چند متصرف
 کشته و بطریق غذا آنچه برای پادشاه میفرستادند پادشاه غنیمت شمرده قبول میکرد و فرمان ایلان حکومت
 با خطابه های شاهی نوشته میداد بر این مدخل مصارف شاهی مقرر بود و چون اکثر زبان بر اکثر بلاد تسلط
 یافتند سر کار از مطیع ساخته با همه عهد و پیمان نمودند از آنجمله چه اکبر شاه ثانی سالیان دوازده گانه
 روپیه معین ساختند و چند قریه از توابع دلی که در سال قریب سه لک روپیه آمدنی آن بود و پادشاه
 واکدار دند و بطاهر احترام شاهی را مرعی میداشتند چون فوت به بادرشاه ثانی رسید قانون کفر فرامین
 حکومت گذاریدند و در هم هم خورد فقط همان مقرر شد که برای پدر چنین بود برای پسر نیز مقرر شد بادرشاه
 چون مرد صوفی فشی بود بهین قناعت کرد و در شاه جهان آباد بسر میرد و هندوستان تا نازیر حکومت مکنه

انگلیز کین و کتو باشد تمام راجان و نوانان مطیع حکام فرنگ شدند تا آنکه از زندن شکست ای می برار وضع
 چه شکست سپاه آه و دنگ کاغذی که بر آن شکست با سپیده بود و غنی بود چه آنکه در دریا از آسیب طوبت محفوظ
 ماند هندیان گفتند که چون باید بوقت استعمال هر شکست را بپندارن برید یقین بر و عن کا و چرب کرده اند اهل
 اسلام مذکور گشتند که غالباً با یازده خریز باشد بریدن از دندان خلافت این آئین است اگر یزان این
 گفتگو برانستند و بعضی از سران سپاه را از هند و مسلمان در سیرت عقید نمودند فوج احاطه بنگال سران
 باز زدند و بقدر شخصت سواره چند سوار خود را که اگر یز بود کشته شدند و قشلاق و ایلا قها آتش زدند و حرم
 آنگری می بیوت رها یا تاراج نمودند فوج فوج شاه جهان آباد آمده در ماه رمضان سال ۱۰۱۰ بهادر شاه ثانی
 بر جنگ فرنگیان برانگیختند که در فساد و فحشاء و قمار بودند و در پی چند می فرنگیان شکست خوردند و بدین
 فرنگ از زندن و جزایر هند فرنگیان احاطه می کرد پس پنجاب لشکری که برای جنگ خلیج فارس رفته بود و در
 آمد در راجه چون و غلبه و دیگر فرمانروایان هند بخیل نظام والی حیدر آباد و کن در شبهه به پال فوج به و اگر
 انور که در حال در کون که دید در اوایل سال ۱۰۱۰ مردمان شهر بر دست سرداران فرنگ که گرفتار شدند و شاهان و
 بقتل رسیدند و قلعه و بی تباراج رفت و بهادر شاه را بشهر نکون برده قید کردند و می در ۳۲ سالگی به قتل رسید
 هستی یافت و دولت تیمور بنیست و نابود کردید جهان ای برادر نایکس دل اند جهان فریند بس

شبهه بهادر شاه ثانی



مقاله سیم تاج التوابع موسوم به بیان حالات خاندان شاه و دوله در فصل
فصل اول خواب برهان الملک سعادت خان

نامش میر محمد امین پسر میرزا نصیر که اصلش از نیشابور بود در ساله هجری بملاقات پدر برادر ترک وطن کرده بهنگام
در بنده شهر عظیم آباد رسید که پدرش فوت شده بود از آنجا هر دو برادر بمبوی بمبلی روانه شدند و یکی چندی
دمی بمیر برنده بشاه جهان آباد درآمدند از آن سلطنت محمد محکم شاه بهادر به امر او ارکان سلطنت در ساخته
بنماصب مختلفه روزگاری خوش گذرانیدند در این اشامیر محمد امین علاقه جات تحصیل و فرج داری میبرد
سیاه از مصافات صوبه اکبر آباد و بجای هفده لک روپیه بدست آورده بمطعم و نوق علاقه مذکور با همکار
اشتغال میداشت آنکه باهوان سیر ارادی فرد کس را محاکمه محمد شاه حکام شودش بدعزت خان با جمعی
داشت مصدر خدمات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرده بمنصب پنجزاری با پنج هزار
سوار و خطاب بهادری سرافراز گردیده در سنه هزار و صد و سی و یک بمنصب هفت هزار و سی و دو
نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو
خلعت صوبه داری ممالک اوده را پوشیده با افولج و قوچخانه و انواع تجلات بمیر زمین اختر مکر او
رسیده بهما سراج اقامت انداخته با مذکذانی از سن تدریس آن حد و در از حسن و خاشاک مخالف
پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که رانته اوده و خیر آباد و گنگو و بهراج و مظفر آباد نام داشت
با تمام شایسته کوشیده حاصل پنج اضلاع را که هفتاد لک روپیه سالیانه پیش بنود افزایش داد و زیاده
از یک که ورور و پیرانه شاهی رسانید و سال دوم محض از سماعی حمیده خود بدون جبر بر اهدی محمول
آن ممالک را بدو گرد و رسانیده موارد و عواطف خسروانی گردید و بهر همین سال میرزا محمد مقیم بشهر راوه
خود را از وطن طلبیده دختر خود را بسکات ازدواج او در آورده چون انوار فراست و کامکاری از چاشنی
احوال میرزا هم صوف فروزان بود به نیابت خودش بر کاشت و بفرافتن قواعد سلطنت و درس
قانون محلیت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت در سنه هزار و صد و سی و یک که نادر شاه
از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدمات نمایان بمصیبه ظهور رسید و همان اوان از جهان فانی
بسرای جاودانی رحلت نمود با بجهل نوزده سال بصوبه داک
ممالک اوده بسکرت برود

شبهه او در صفحه بعد است

شبیله نواب برهان



فضل دوم ذکر صوبه دار صفدر جنگ بیا در شیر و زاده و داماد برهان ملک
 امش میرزا محمد مقیم است در زیر کی و فطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشاره مرحوم نواب
 برهان الملک به هندوستان آمد و در سنه هزار و صد و شصت و یک پس از فوت نواب برهان ملک
 بخلعت صوبه داری اوده سرافراز شد و اوایل بپن سال سنکامی که احمد شاه درانی به دست داد
 حسب احکام پادشاه خدمات نمایان کرد و عساکر خیم را شکست داد و تقرب کلتی بدرگاه پادشاه بهرین
 بنصب وزارت فابض گردید و بخلاب دارالمهام وزیر المملکت اعتماد الدوله میبای کشت و ده
 عهد وزارت خود به ضبط محالات احمد خان بکیش داد و مر دانگیها داد صاحب رای ثاقب و شجاع بود
 در سنه هزار و صد و شصت و هفت هجری در مقام کرمات

بالحق عوارض جسمانی از این جهان فانی

رحلت نمود

شبیله او در صنف بعد است

شیخه صفدر جنگ عباد



فصل سیم ذکر صوبه داری نواب شیخ الدوله بهادر بن وزیر المملکت صفدر جنگ
 نامش میباید احوال الدین جده دست بعد از فوت پدر برسد امارت بشکن کردید و در عهد سلطنت غزاله بن حکیم
 ثانی و زمان ولیعهدی شاهزاده بلخاخر شاه عالم بطرف هند بر دانهایی علی مردان رو به و غیرت
 برکاشت و هر طریقی که توجیهی نمود علم نصرت بدایر شایسته بری فراشت خصوصاً بر نهایی که باز احمد شاه دکن
 با ستاع غنده افغانان متوجه هند و گمان شد در حفظ و حراست حدود مملکت و دفع هر گونه فساد و غارت
 و مراعات باقدانیان بدینچه مناسب آن به تمام بود پرداخت و با اینهمه طلب رضای پادشاه زمان نیز
 کوشید تا هم در آن بخت و کشا در سته هزار و صد و هشتاد و سه بجای نصب وزارت هند و قرار
 گرفت و بوزیر المملکت شیخ الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و کناف را بمساعی جمیل خود
 از تند باد حوادث وار بماند و چون در سته هزار و صد و هشتاد و سه قاسم علی خان ناظم صوبه پنجاب
 از جنگ با افواج انگریز بستوه آمده پناه نواب شیخ الدوله آورد نواب محمد وح نوری بقصد اجابت
 ناظم ماده گردید و پیش از خروج بر روی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افغانه و کارپردازان هند و تزاران قبا

سنگ عمری بطبع و نیروی قلوب مضروب شد آنوقت میداشتند و در حقیقت معاطه این خبر با معان نظر خالی از
خوف نمی نمود تا چون تیر سخت و اقبال نواب از افق سعادت تابان بود که در بهای معاین کاری نکرد
تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تفصیلش متغییل می باشد بآب صلح و وفاق برآتش بغض و نقاق افتاد و دوش
آنها را با این دست از خون ریزی خلاقی بازداشتند و بهین اثنا با اشاره خاقان هند و نخلد با این
شجاع الدوله و سرکار کبیری معاهده صلح و محبت با استحکام شرایط چند مصداقت پیوند حسن افغان و یافت
در زندانی سرکار را که نیز در محاکات او ده قایم کرد و یکس عده کورنری هم از حضور پادشاه انگلستان کشو
هندوستان بآه اکست نه هزار و هفتصد و هفتاد و سه عیسوی مقرر کرد و اولین ملاقات نواب کورنر
جنرال با نواب شجاع الدوله در مقام بنارس منصبه ظهور آمد پس از آن معاودت بمستقر ریاست خود نمود
توجه شایسته با مقام مام مالی و ملکی مبذول میداشت تا آنکه بعد از چهل و پنج سالگی در بیت چهارم ذی قعد
سنه یک هزار و صد و هشتاد و هشت هجری داعی اجل را لبیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده
سال بود و محاصل قله و شش دو کور و هفتاد و یک بود

شبهه نواب شجاع الدوله بهنا



فصل چهارم در موصوفای نواب آصف الدوله پسر مرحوم نواب شیخ الدوله بها
 امش میرزا نانی محمدی خان بعد از فوت پدریت و بچگی مدتی در هندوستان بود و در آنجا
 و از جانب پادشاه بختاب وزیر المملکت آصف هنر جنگت مخاطب شد پس از آن از فیض آباد شهر گهسو قدوم
 از آنجا فرمود به تعمیر عمارات عالیله و باغات پر خضار و مساجد پرداخته چون رابطه محبت و داد و دهی
 و اتحاد و فیما بین سرکار دولت و ایگنی اگر بزیاده تر از یاد تری پذیرفت نظر بمصالح ملکی مراعات داد و بطور
 و محبتی علاقه جات بنا کرد و چون در غار مورد اسیر کا کینی مغرض کرده و از طرف کینی در عوض اینکه از احسان
 نمایان قرار جدید مخصوص خط ملکت مال وزیر المملکت از هر قسم مخالفان و بدخواهان درونی و بیرونی متوجه گشته
 در مراسم داد و دلوازم اتحاد و کمال توکید پیدا شد که پیش از آن تقریر مهمی مانست برود که چند زینت
 البلا و گشت از جمله اعمال خیری که از و باقی هست یکی آنست که در بخت اشرف هنری در آن زمین چهر نمود
 باسم هنر اتعفی ثقت و مشهور است قریب به هفت لک روپی خرج آن شده بتایخ هشتم شهر ربیع الاول سال
 هزار و دویست و دوازده در عمر پناه یکسالگی بر حسب ایزدی پیوست سال الفیقه

شیخ آصف الدوله بها



مصلح عمر ذکر صده داری میرزا وزیر علی خان بهاداد آصف جاه

چون آصف الله له وزیر المملکت فرزند می داشت وزیر علی خان پسر می را از خانواده شریف بفرزند می خود گرفته پس از تعلیم و تربیت و لیعهد خود ساخته بود بعد از رحلت نواب موصوف و لیعهد مدح و با تقاضای اعراد و شیخ انگریز به سند ریاست متکلم شد و بقصب نواب میرزا آصف جاه شهرت یافت اما از احوال بی باکانه و مزاج طغخانه و عدم مناسبت با این دو دمان بریکی را تقریری از وی امن گیر خاطر گردید تا اکثری از ارباب کین ریاست سر از متابعت او و از دنا و نیکو بعد از چهار ماه حسب ایامی که وزیر جنرل از منصب و رگرت و ریاست خارجش کردند و پس از تقریر سه لکت روه سه سالانه در بنارس محل اقامتش را قرار دادند چون اختر معاد و قش و و به پستی بود آنجا هم مصد دمان قسم بی اعتدالی باشد چنانچه رزیدت آنجا رابع سه نفر از صاحب منصبان انگریز را کشته سر برآورد کی نهاد و در اطراف هند گردن قمار شده و وقعه کلکته مدت هفده سال محبوس شد و در ماه شعبان سنه هزار و دواست و سی و دو بهمرسی و شش سالگی از قید حیات نجات یافت چون ونگا مسند نشینی میرزا می موصوف بن قلیل بود از وی امر می تازه بطور رزیدت که قابل یاد کار بها

شید نو وزیر علی خان آصف جاه



فضل ششم ذکر صوبه ولری غایب بین الدوله سعادت علی خان چهارم سپهسالار

باشاره که دشت نوم سلطان مشایخ جوی رونق افروز دولت خانه وزارت شده بائین تیره ریاست
وسا و آرای منصب پدر گشت از آنجائی که مراتب محبت اخلاصش با سرکار انگریز و افرو و متکا نگریز و
ایفای بعضی مواعید و عهود که سابق بمیان آمده مطلع نظرش افتاد بنا علی ذلک مبلغ نوزده لک بیست
و نه هزار و شصت و شصت و دور و پیر سالانه مبلغ پنجاه و شش لک و هشتتار و شصت و هفت و پیر و شصت
سالانه افواج که برای حفاظت و امانت او ده متعین بود و میفرود و بنامی مودت را فیما بین دو لیتن از
سرنو موثق تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب کورنر جنرل به لکهنو آمد و ذکر افرونی مصداق
سرکار انگریزی و حیات کجداشت افواج در انگلستان شش آدم خوانان استوار شدند نواب و پیر الماکت نظریز
اتحاد و نجواب فرمود که در مقدار سالانه زیاده از آنچه مقر است بخشیش افزایش بنظر در نیاید تا از برای تسهیل
و تحصیل وجه مقربکن که بعضی مصارف تنخواه افواج انگریزی تحلیه لک او ده جمله لک نواب با صوبه الیه آید
قطعه فتح کده و فتحه را اعظم کرده و فرخ آباد و تمامی حدود و بیکنده مع اخراجات تحصیل و مشا هره شاهزادگان
و سالانه معمولات اولاد و صریحک و امور خان کشش و معاینه و چاکر است و غیره که همه از خزانه وزارت او
بکار بردار و کورنت مغضوب کرده و عیو و بقیه مالکت بطلان وزارت باشد چاکر تقسیم این بر دو حصص بخود
برده و سرکار قرار یافت و بتاریخ نوم و بجهت شاکه تقسیم مذکور بمصنعه منظور آمد بعد از طی این جمله و ارجحیت
و کشاد کار ریاست توجه نمود و رونق و آبادی لک داد و مقابل افرو و داتا اینکه ملک هند از کمپنی منتقل با پادشاه
شد کیفیت اینکه انگریزان چند نفر به هم مشق شد و برسم تجارت هند آمدند چندی که در هند توقف نمودند
بتدای بعضی جا را متصرف شدند و پادشاه انگلند قرار دادند که ما بخواهیم که ملکی هند را بدست می آوریم
بشرط آنکه جزا دیگری در حق نیست که برای تجارت هند آید و هر قدر ملک که مفتوح شود در اجاره خود ما بماند
و آنچه مال الاجاره معین شود خود بخوانه شاه میسرسانیم پادشاه انگلند قبول نموده عهد و پیمان ایشان
میکند ساخت و ایشان رفته رفته تمام هند را متصرف شدند تا در ساله ملک هند و شان تمام کمپنی
نامیده میشد و بعد از آنکه مذکور بعلب تقشاشی که در هند پیدا شد و فوج هندی سراز اطاعت کمپنی باز زدند
و چهارم انگریز گشته شد ملک هند از تصرف کمپنی بیرون آمد و گوین و کتوریا که لک لک و شش و شش
کار فرمایان هند بر کاشت نواب موصوف خواست که مالک هند را نوعی که بمساجری کمپنی است
از حضور پادشاه انگلستان گرفته بخیطه انتظام خود دارد و داتا اینکه تحرکی اندرین خصوص بمیان آمد و در حقیقت
نواب پذیرا شد بشرط آنکه گیاره محصول ملک را پیش از نواب ازین نوید نشاد خاطر گشته میجد و کمر و پیر

فرابهم نموده و چای یکت کرد و دیگر میخواست که دام گرفته سرانجام کا بخود نماید که کارکنان قضا و قدر مکررم
استقامی دیگر بود که چهار دانگ تن غصه شیش پیش از سرانجام این مرام خارج از قبضه مستاجران مستعار
کردید یعنی بفرشته سالی در ماه و جب نه هزار و دو گشت میت نه بگری ازین سرایانی رخت برست

شبیبه خواب یقین اولیها



فصل هشتم ذکر ابو المظفر خازی الدین حیدر پادشاه

نام وی در اوان ولیعهدی رفعت الله و رفیع الملک حیدر خان بهادر شهابت جنگ بود بعد از فوت پدر
در شهر هب ششده اجری تاج شاهای بر سر و قبا سیاست در بر کرده بر میند نشست می را رعایت مراسم تمام
و خلوص با سکا را اگر نیز با ده تر از نیامان خود منتظر و نظرها و کورمنت نیز نظر بر عواقب امور کرده اجواب
محبت و مفتوح نموده چنانچه در پرتو دهم می حبه ۱۳۳۸ از طرف ملکه انکلند خطاب شاه زمین مخاطب کرد
و صاحب خطبه و سرگشته در تعمیر عمارات رفیع مشغول گردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آن خاصه
مقتد الله و ضیف بک را خلعت نازت بخشد با بجه و زیر با قاق اداکان دولت شاه را قبل ازیر دخت زواله
نموده و زو شب بنوشانیدن بک کشیدن چرس در لهو و لعب مشغول داشت خلاصه شاه زمین عزیمت

شاهنشاهی کرده و عمر عزیز را در عیش و عشرت گذرانید و رعیت و بیستم شهر ربيع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار هجری بخار خنده اسهال انتقال نمود

شبهه فازی الدین حیدر شاه



فصل ششم ذکر سلیمان جاهد فی الدین حیدر پادشاه
بعد از فوت پدر و رعیت و بیستم ماه ربيع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار هجری با تجمعات
عسکر و اندرون و تقاضای تخت سلطنت گردید و در راه و لعب و لعبه از مرتبه زیاده از پدر مرگب و منهک شد
و تقاضای امور مملکت بوزیران بود و مدت ده سال با حشمت و خوشی سلطنت و جهان با فی نمود و در هر
سی و پنج سالگی در اوایل صفر مان روانی ملکه و کتوریا پادشاه انگلند بتاریخ چهارم ربيع الاول
سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری پیوند زمین کردید

شبهه او در صفت بعد است

مصلح نم و گریز از دفع الدین حیدر معروف به شاجان

دی برورده و پس خوانده شاه بود اول زیر سایه الطاف نواب عالی پادشاه یکم بر پوش یافت بعد بهشت سالی
 بصدقه بعضی امور خلاف از نظر شاهی بقیما و حتی نگه بسیار گردنست اظهارش داد لکن میرزا صالح نظر عاطفت یکم بود
 چون بعد از فوت پادشاه به انشای یکم صاحب میرزا دفع الدین حیدر با جمیت و دوبرارتن مصلح بدو و قضا شاهی
 داخل شده بر تخت سلطنت با گزین کرده میرزا سپاس و بهوا خوا داشت نذر کذا نمایند چون خبره رزیدنت رسید
 گفت شخص حاق استحقاق مندر سلطنت نذر اردفنی حکم با فراج اگر نری داد و متوجه خانه شاهی شدند از هر دو
 جانب آتش مخاصمه باز زن گشت اگر چه از جانب رزیدنت کمال احتیاط ملحوظ بود لیکن باز چندین از سپاهیان
 کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مصلح ضرب توپ دید و فرود آمده از سر تخت بگذشت یکم صاحب
 مع شاجان بعد سا حقی از تخت نشینی بجا صره در افتادند و شیران خود را نیز با خود با سیری همراه بردند و لا
 بجا پور بعد از آن قلعۀ چناکده و قلعۀ سایش قامت گزین شدند و مصلح طبیعت بیشتر از دوسه ساله پادشاه
 مصارف یکم و شاجان از خزینۀ سلطنت او ده مقرر کردند تا اگر شازده هم ماه محرم نهد هزار و دولست
 شخصت و دو شاجان در قلعۀ مذکور وفات یافت

شاهی میرزا دفع الدین حیدر شاجان



فصل دهم ذکر عهد جاری محمد علی پادشاه

دری فرمتد وزیر الماکت نواب سعادت علی خان بود بعد از مجبوسی سنا جان با اتفاق رزیدنت در چهارم ماه
 ربیع الثانی ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی او ده جلوس نمود و از آغاز جلوس پادشاه محمد و حجبش و رت رزیدنت
 پادشاه بر سر میز و تاجی در عهدنامه موثقه سابق بتقریر جدید چند لکت روسیه سالان از خزانه شاهی حقه مدبارف
 انگریزی سلطه وران که متعین بکراست حدود و منطقه کرستان می ماندند راه یافته بود و اگر کیفیت این قرار داد
 بود و بجز آنکه گشت و گشتاشی اندرین خصوص نمایان باب محکم علیه پادشاهی پس آن نظر بر احاطت حقوق حکم
 رزیدنت رسید که پادشاه او ده را برای ادای این مبلغ تکلیفی نتوان داد و بسا بی استقامی با که در کارها نجات
 مالی و کلی این دیار که بود و تمیل کار پر دازان سپین راه یافته بود از حسن تدبیرش با صلاح گراننده طبع و کلام
 این پادشاه با شاعت غیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود و پسین جیف که دما غایزال ششم از
 جلوس که سه هزار و دویست و پنجاه و هشت بهری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی
 متوجه عالم جاوداتی گشت زیر سایه رحمت یزدانی جاگزید

شبییه محمد علی پادشاه



فضل نازدهم ذکر شایاه محمد احمد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بزرگوار و نیکو سالکی نیم ربيع الثانی ۱۱۵۲ هجری بمقت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه
اجرای قوانین عدالت و مراعات حقوق هرگونه خدایان و تاسیس مانی دین بین اتباع او امر و نویسی
شرعیست قصبه سیق را از بسا پیشانی این سلطنت برده و در کثرت طاعت عبادت و ادخاله و خزان
خیریه عبادت بر اکثر سلاطین با فرو تمکین و منتهی حاصل کرده مراعات مراتب و داد و اتقاد بهرگاه
انگیزه اکثر جاگزین طرآن پادشاه می بود چنانچه به تمام منصف افواج انگریز نسبت کابلستان به تمام دولت
نکده داشت هم اگر جبار به پیش آمد تمام لاجور چه قدر با اعانت نمود و لگوک بار و سپه تقویض کرد که هنوز
از منافع مستمره پیش شاهزادگان کامیاب میسند چون مدت حیات این پادشاه با مضامین
سواد بهشت روز علیل نازده شب کیشنه بیت و ششم ماه صفر سنه هزار و دویست و شصت و سه ای اهل التکلیف

شعبه شایاه محمد احمد علی شاه پادشا



فضل دوازدهم ذکر سلطان عالم محمد و محمد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بهیت و ششم ماه صفر سنه ۱۱۵۳ هجری بمقت شاهی جلوس نمود جمله متوسلان سلطنت ارکان دولت

بیا مقن خلعت ای کران بها پیاده عزت و است بار خود برافروزدند و سرگرم کارگذاری گردیدند چون میلان و توج
پادشاه بطرف علم مستقیم بود و تحصیل تکمیلش که شش سال بکار برد که او استادان این فن بجایه نکالانش دم از دعوی
او ستادی فرو بستند روزی چند در تیر آسایش و اصلاح مزاج مصروف بود و بتفحص و آراش طبع صرف
اوقات کرامی نمود چون درین اوان جمله رتق و فتق مهمات سلطنت تعلق بعلی بنی خان وزیر داشت رزیدنت بگریز
بعضی وجوہات نا ملائیم که در تی با وزیر روداد و روش حکومت و طرز کار کندار بها خاصه پس پسندانه افتاد
تا آنکه کلکوه و شکایت وزیر را بخصه پادشاه افغان نموده و خواهش تبدیل وزیر را نمود وزیر نظر براه اقتدا یک درین سرکار
داشت علی العکس تو صیفت حسن انتظام خود را با تردید شکایت رزیدنت بواسطت بیان سایر مقریان شب
دور و بمرحض عرض در می آورد و از اینک پادشاه با حاطه و تیر وزیر حرف شکوه و شکایتش از هیچ در و گیر نمی شنید
غزل وزیر را بجز و اظهار رزیدنت خلاف آئین جرات دانسته تن بقبول این سؤل نمیداد چون رزیدنت شکایت
این بچنی بگو رز جزل نوشت درین اثنا بسال مشغله اعیسوی که رز جزل بهنگام سیر ماکت ملاقات پادشاه
عقد گنهنمود و از استماع این خبر در ارتک همان آمده شده تا کنون بارتقا ق امر استقبال نمود بوقت
ملاقات با کمال مهربانی در یک هجرت نشسته و بکلمات لطیف آمیز سرگرم گفتگو شدند بعد ازین ملاقاتی پادشاه چنانکه
طلب ضیافت بمقتضی خلافت داد و خود را پیشتر متوجه دارا نکلا فکری دید بعد از آن که وزیر جزل بکمال ضیافت از
عقب بمقتضی خلافت در رسیدند روز در گنهنمود توقف نموده روز چهارم بوقت رها انکی محبت نامه بفرستادن بعضی
شکایات و نصایح دوستانه در خصوص انتظام سلطنت برای گذرانیدن بخصه پادشاه به رزیدنت سپرد و در پیش
آن نامه پس از روانگی که وزیر جزل بخصه پیش کرد پادشاه چون در آن نامه بیک نظر کرد و توجه با مشکاف
مند بجا نش نمود وزیر باز حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقریان بپایه ثبوت رسانید پادشاه بر کشته وزیر
اطمینان نموده چون سالی چند بر همان و طبعه بگذشت رزیدنت تخریری بانظار شوق تفرج اضلاع ملک شاه و
بخصه فرستاد پادشاه نظر بر تواحد و اتحاد انگشت قبول این مأمول بر دیده صلاح بین بناد و رزیدنت را
اجازت سیر فرمود و چون این شتم دوره رزیدنت درین محکمت امری بود و عجیب از همان وقت توهمات
کاسده بپسای حوام راه یافت بلکه وسوسه اشتباہات بعضی خواص بهر طراف خلاف سیرفت
کسانی که با غرض نقضانی با طوطی بعضی بی اعتدالها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از منتقامت
انگاشته عریضه ای شکایت بنظر رزیدنت گذرانیدند و همدرار پورت بگو رز جزل می نمود تا آنکه از شکایات
متواتره که تسلسل را در آن دور انقطاعی نمیشد که شهای ادب صدر ولایت انگلند آگنده بود و دیگر آب شنیدن
نماده تا آنکه از کمال دست کشی بالی عالی چنان آمده شد که سر رشته انتظام مدام سلطنت او در آنکف کفایت

خود کرد چنانچه حکم این خصوص بنام کم روز جنرل بماند نقاد یافت و میجو جنرل اترم ندیدت گشته از برای براهین حکم
 حسب الطلب که روز جنرل بنگلته فرستیده بمرگ کی افواجیکه بر این ضرورت این مهم فرستاده بود باز پس روانه او
 کردید بر اترمان دولت او در خبر خوش اثر پادشاه رسانیدند لیکن چه معروضات از بهنوات زیر بماند
 کار که با وصف یکاکی از گوناوندین بایکانه افتاده بود در پاره اختتامند میجو جنرل اترم با افواج اگر تیرگی
 بلای گمانی در سید وزیر استعجال استقبالش مشتافت و بوقت ملاقات اراده شش را در یافت بعد و در
 جنرل معصوف حاضر بادگاه شاه بی نشست پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که بحقیقت بعکس بود از نظر
 پادشاه که در این پادشاه آنوقت برگردان سرتار و وزیر واقف شده در نیوقت هیچ سوخته داشت در غره
 چادری شانی شانه ای پادشاه را از تحت فرو داورده و گشت او در داخل کف اگر کسی نموده نظر
 اگر بزرادان سلطنت که سال جاری کرد و دیکت که پناه به چاه پادشاه معترفه پادشاه و پادشاه
 لندن در کله نو برآمده بنگلته رسیده معین گشت مادش بلند رفت در پاریس انتقال نمود و شاه معقول
 در کنگلته عمارات عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیما چشم بسته به عیاشی خوشگذشتی مشغول گردید در ۳۳ هجری
 انتقال نمود و خوش او اگر بزرادان بعد از ولایت نهر کار اگر بزرادان چاه اولاد ایشان با مانده بقدر شد متق معین گردید
 و قریب میجو بزرگس خلقه خوا بود در طرف نشاند

شهبه محمد و ابجد علی شاه پادشا



خاتمه

مخفی نبود که در وقت دروایی و بعد علی شاه از کهنه نیک پسر و صبیح مونسوم بر بر جیس قدر و مادرش را در کهنه کشید
 بود و در کهنه پسر که فرنگی غنی شد و در دلی غیره و بنا و بر پا کرد و مردم بر جیس قدر را پادشاهی مقدر کردند
 و خزانه او را اگر یزان از کهنه نیک خیال است ترده بودند که مادر و برادر شاه بکشدن رفته بودند برای اجزای
 که بر گاه استر و او ملک پنا نشود و با ضرورتی متاع ایشان با نوا و کنایه خواهد شد و خزانه پناهی خود بود پس
 بر جیس قدر بر خزانه دست یافته زاده از نیک لک پناه جمع آوری کرده و لیکن با فرج فرنگ شکستند و به پیروز
 یوم سلطنت کردند و از بی وفائی و نیک عوامی طایفه از خورشید کثرت سپاه فرنگ بسته آمده و انگه پناه آمده
 و امن کوه خیال دلی با فرج فرنگ جنگ جو مانند چون نوکران خیرخواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب نماند
 در ماه جمادی الاول شکست پیری پناه برادر خیال بر دواج او و ادعای خود جاسی داده و جنگریان فرنگ
 گفت زبون کشته رایش و خیزد و بود بر یک مرده نشتر زدن بد خیال آه و چه پوی چو تیر اگر بشیر
 پس شیر که اگر یزان سخن را قبول کرد و دست از پیکار کشیده مراجعت نمودند و راجه برای بر جیس شد
 و عقیده مقرر کردند و قبول نکرد و گفت هنوز نزد من قدری زور و جواهر موجود است هرگاه صرف شد همان
 شما هتتم راجه در سودا و شهر کوهت ماند و برای سکونت او جانی مقر بنود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی
 سوداگر ایرانی که ساکن تداخ بود و دختر خود را به بر جیس قدر داده و بر جیس قدر آنچه خواهر داشته بختن سوداگر
 مذکور داده تجارت نماید و غایده آنرا سال بسال میدید بر جیس قدر بان آمدنی که از آن میکند لکن از ترس که
 معلوم شد این اوقات حسب انخواهش هر کار را بکلیه بکلیه کرده و یکای پی در جاسی مین است اما از دولت
 بنیه انکلیشه برای ایشان مقرر شده جان ای برادر نماید بکس دل از جهان آفریند پس

مقاله چهارم کتاب نیت الزمان تلخ التوازیخ و سلاطین السیر در بیان محلی از کیفیت حکومت
 و تسلط االی سلطنت برطانیه بملکت وسیع الفضای هندوستان از آغاز ظهور
 حکومت انرل آیت اندامی

بر خاطر طراولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب کثوف و معلوم باد که ملکت هندوستان در جنوب آسیا
 واقعست بمجا با اهل خرافا در چهار حصه تقسیم شده است اول که بکلیک یعنی ولایاتی که از روه و کجمن شهر و بیابان
 دوم سندیک یعنی ولایان که از روه و خایه سندیا یاری مشهورند و سوم ملکت اندیا یعنی ملکت مرکزی چادام سورن
 اندیا یعنی ملکت جنوبی تسلط و سلیلا سلطنت بکلیت به پارسوی هندوستان به دو کا به جز تجارت بود

چنین این حال نگردد و نه عیسوی از پیشگاه که اقربت فرمانفرمای گلستان جامعی از تجاران مملکت بخصوص بنگاله
 سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمائی حاصل نموده اساس کار تجارت این مکت را محکم گرداند و این عفت
 ۱۰ از نزل آیت اندیکینی لقب و مسموم گشت در آغوش کار در عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دلی بمقام
 بندر سورت آمده طرح بنای تجارت انداختند پس در سلطنت عیسوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه انگلستان
 و در زمان سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دلی جو عتی از تجار مذکور به بندر پل برای تجارت فرستند
 و در سلطنت عیسوی زمان سلطنت همان چارلس اول عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دلی در مقام همو کلی نیز
 با قازان تجارت پرداخته و در عهد عیسوی که عهد فرمانروائی چارلس ثانی در زمان سلطنت او نکست نیب بود
 کاشان کپنی فرزند کافخانه تجارت مکت بنگاله را نسبت به راس افزوده نظریات حاکم کرد و دستگاه
 تجارت کپنی در مکت بند خلی ترقی دید و آید پس در سلطنت عیسوی بنگال کورت آف دیرکترس کارخانه تجارت مکت
 بنگاله از تجارت در راس مکت کشد چون نواب شایسته خان صوبه دار در آنوقت بعضی احکام منافی زای کپنی
 جاری کرده بود و لاجرم از پیشگاه چارلس ثانی پادشاه انگلستان حکم جنگ با صوبه دار مذکور و پادشاه دلی بنام کپنی
 صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با و صد توپ با و مرکب جنگی از انگلند هندوستان با و فرستاد
 و با ضرر کپنی حکم شد که جانان با چاکام برزد و اول آن مقام را بحیطه تصرف خود در آورند و بنا طبعه
 در آنجا اندازند خلاصه بعد از گفتگوی بسیار و زور و خور و شمشیر تاراج شایسته دهم ماه اکت ۱۸۰۸ عیسوی ملین
 کپنی صوبه دار و حاکم صحت بسته شد و کپنی بنگاله را ریاستی جدا گانه قرار داد و در مکت طلع ساخته بنام شاه
 انگلستان خمت ولیم موسوم نمود و در سلطنت عیسوی بعد سلطنت کلالی نواب مرشد قلیخان از وضع حرکت
 کپنی خوش نیامد و احکام چندی که خلاف طبع کپنی بود چاری کرد و کپنی مستر طبرن و خواجه سر برند ایمنی را
 بر رسم سفارت بجنو فرخ سیر پادشاه دلی فرستاده انجام امر خود را بجنم بنده های رایت چاکانه و نزل خود
 اول آنکه حکم شود بارانضرب مرشد آباد بجرای سه روز سکه طلا و نقره برای کپنی بطیار گردود
 دوم آنکه هر کسی که بر دانه راهاری بدستخاک کپنی داشته باشد در سجدات شخص مال متاعش نکند
 سوم آنکه هر کسی که دیون کپنی کرد و محکوم حکم سردار مکت باشد
 چهارم آنکه کپنی میخا و سی و بهشت قریه نزدیک مکت بخریدن و تعرض درین امر راه نیابد
 فرخ میر بهار خواجهش آنها را قبول نموده سفر ای مذکور با نیل مرام عنان غریت به و ب مکت منطف
 نمود و در سلطنت عیسوی پس از آنکه نواب مهات جنگ داعی اجل را بستیک اجابت گفت نواب سرج اول
 به و به و ب بنگاله و بهار داد و دینه منصوب گردید کشتن نایب نواب شهاب جنگ غنیمت و کاک خنجر صوبه

موصوف باطل عیال که بنحیضه دخل حمایت کمپنی کلکته آمد و از کمپنی امان خواست سرانجام الله به خواستگاه پایانی
 کمپنی فرستاد و از آنجا نیکو عایت تمام از واجبات آئین ملک ادریت کمپنی خواستش را و قبول نکرد و سرانجام الله
 ازین فقره برآشفته بتاریخ جدید هم چون ششماه عیسوی کمپنی کلکته جنگی عظیم کرد کمپنی مداس نشیندن اینج کریر کلکته
 با یک فرج سپاه انگریز و دو فرج هندوستانی به دروازه کلکته نمود و باره میان فرج انگریز و نواب نایره آتش
 جدال قتال بلب شد آخر الامر نواب شکست خورده کلکته تصرف انگریز و بندر هو کلی را نیز تسخیر نمود و بعد از آنکه
 مصالحه ظاهری در میان کمپنی و نواب عقد گردید لکن بعد از عرصه قلیل صورت مصالحه به بخورده و باز بمقام پایانی
 محاربتی عظیم روی داد و با وجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب آید از چهل هزار تن بود و نواب تسلیم و استناده
 راه کریر میمود و هر شبهه آبا در سیده اهل عیال را بر داشته روانه عظیم آباد گردید و بدین راه او را کشتیر نمود و بدین
 کشید بعد از آن میر محمد جعفر خان بر مسند ریاست مرشد آباد و مسند اراک گردانیدند و در ششماه عظیم آباد را مسخر
 نمودند و در ششماه لار و کلکته را ناظم و افسر ملک هندوستان قرار دادند و در همین سه صو جا بت بخاله و بهار و در سیده
 شاه عالم و شاه دلی با انگریز و اکند نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لک و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 لار و کلکته استیفا داده روانه انگلستان شد و بهتری و نیز لیت بجای ایشان مقرر گردید و در ششماه فیما بین انگریز
 و نواب حیدر علی خان الی میسر بعد از محاربات بسیار مصالحت سلوک گشت و در ششماه لار و دران بستن گشت
 افراد کلکته گردید لار و موصوف اول برآورده دخل کمپنی را نمود و تحویل گشتد کاشف را کلکته نام کرد و خلاصه
 کمپنی را از مرشد آباد کلکته آورد و همان سال جدا التماس فرستاده در کلکته و همگی عدالت پسیل قرار داد یکی برای
 اسیل مقدمات دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت در جهان و آن
 برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای شوری صوابید و در اجلاس کورتری
 چهار کس کونسلی مقرر شدند و در ششماه اجازت طبع اخبار داده شد مشروط باینکه اخبار صحیح مندرج سازند و در
 لایحه انبارس را از نواب وزیر گرفته و در ششماه لار و کارن و آکس کورتری و هم بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
 کشته و درین عهد انگریز بکرات باقیو سلطان الی میسر محاربات سخت نمود و آخر الامر شیو سلطان تن به مصالحه در
 در ششماه چون صد کورتری به مارکوس و طبعی اختصاص یافت باقیو سلطان محاربه روی داد و بدین محاربه
 سلطان کشته شد و در ششماه مالک اربکات سورت و تجور مسخر نمودند و در ششماه باغیا لیان بنجامه کارزار کرد
 گردید و فیما لیان را بهزمتی سخت سید انگریز ایشان صلاح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از ملک خود را با انگریز
 و اکند نمودند و در ششماه دکن بقصر انگریز درآمد و در ششماه هندوستان را عده ای حلیله صدر احمد و کمال
 شد و آمد و رفت جازات و در بند جاری گردید و در ششماه و به کمپنی جاری گشت و در ششماه ملک پنجاب را تصرف کردند

مردم عوام از هندو اسلام بود و اکتف نمودند از اصل مطلب نسبت مداخلت انگریز را بجنب و ادیان فقیهانه عال
 انگاه این کاشان تیرا تندیگان سابق ایشان عاری از پیرایه خود بود و چه که این قانون برای عموم مردم بود
 نه ملت مخصوصی اصل بنیاد و تجویز این قانون بنیال کو پشت آن بود که چون حقوق معاش هر شخصی از تعلقات
 دنیوی بدین کیش قاطع ندارد و ملت مذمب امریست متعلق به ثواب و عقاب آخرت نه بجایه و دولت که در
 اصل هندو و ثراوی بدین اسلام در آید یکی و بدی وی متعلق به روز جزا خواهد بود و بقانون سلطنت کلیست
 معاملات دنیوی هر قوم بدون رعایت مذمب ملتی انفصال می یابد پس حقوق دنیوی چنین کسی را بعلت تبدیل
 مذمب تلف نمودن چه ضرورت است تبدیل مذمب امریست متعلق بصل و اختیار و از هیچ آئین سرکاری نمی توان تجدید
 که سلطان وقت مردم را بملت خود میخواند و حال آنکه در خصوصیات مذمبیته و مراسم دینیته را با حکومت
 انگریز گاهی مضایقه نموده و همیشه رعایت مذمب کیشهای رعایا را ملاحظه داشته چنانچه مدارس عربی فائز
 و سنیکرت محض پارس خاطر مسلمانان و هند و در هر شهر و دیار جاری نموده و کشتهای عام داده که رعایا خیالات
 واهی نکنند که حکومت انگریز مذمب کیش رعایا تفرض و مزاحمتی میرساند و هر کس در مذمب ملت خود مختار است
 خلاصه بدین شما که هندو و زبازار و دو خلق خدا بصدا و پریشانی که قرار بود دندای را که این سلطنت بر آن قرار گرفت
 که یکی از احکام کلکته که از راه صنایع و اطوار مردم هند خبردار باشد تذکرک حالات رعایا و تأیید احکام آنجا و اصلاح
 به ظنیهائی که با انواع اسباب راه یافته بر کار دنا با حسن الوجه تنبیه و گوشمال سرکشان را در آنجا و در تیرا میرزا سید بنیاد
 و چشکین و متلی خاطر رعایا که بشنیدن اخبارات ای عوام پر اکنده دل شده اند بنبوتانی نپردار و که امر و امان و
 وحییت و اطمینان که از میان رفته با بجا آید آخر الامر سبب قبول صدر الهی و کلکته که واقف از احوال و اطوار
 قاطنین آن دیار بود و دانش یگان و در کار بود و بعدد کشتی مقام مینه و اختلاج حسیه متعلق آن مامور شد
 روانه کرد و چون وارد عظیم آباد شد مجلسی منعقد نموده صلاهی عام در داد کرد و که در خلافت و آن مجلس که دادند
 کشته موصوف تعلقی فتح و فتح بدین معنون و اندو که ای عوام دانسته و آگاه باشید که بجهت عافیت و عیش و
 سرکار که در جنرل ایچکونه تفاوت و اختلاط راه نیافته جلدر رعایا از مسلمین و هندو و نصرا و یهود و چنانکه سابق و نقل
 یافت عنایت جناب ممدوح بود و اکنون نیز همچنانست و فاشعاران حق که از امداد مستحق انعام و توقیرند
 و بداندیشان قابل مزا و تفریز چون بریک از شما صاحب عقل و خرد میباشید بناید کوشش بر او و عوام نمائید لازم
 آنکه در تعلیم و تفریم عوام بکوشید و هر که در سلطنت و شمشیر حکومت را خاطر نشان آنها کنید و بجا بکار نایزید
 صدقات و پریشانی و ایند با بجا بکشته صاحب بکلیت عملی آنچه باید و ستاید از حالات واقعی و قضایای که مناسب
 وقت بود بیان نمود و متلی کلی بخاطر دای پریشان را میافت از وقت جمیع رعایا و برابا با کمال عینیت خاطر خود

به جای دوا مملکت پرداخته حیا ل غفل خود را که از ترس اشرار با طرف فرستاده بودند طلب نمود و کار بار
 تجارت ارباب حرف از سر نو رونق گرفت و در عهده قلیل نزار که شش و هفتاد آن مملکت اکثر مقامات فتح و حضرت
 حاصل شد اشرار دیگر را با بنهار خویش گرفتار شدند و حشمت اضطراب رعایا بجای بر طرف شد و احکام کورنشت حسب
 دستور سابق جاری گشت و درین سده مملکت هند که پیشین متعلق به حضرت کاکه مظهر شده این وقت بحسب قانون مملکت به
 هندوستان بر پنج حصبه کبیره مقرر شد اول ممالک کشن و کشن از آبش حصه تقسیم کردند
 حصه اول علاقه بنجاله و آنرا در تحت حکومت لغنت کور قرار دادند

و آن صوبه بنجال و صوبه بهار و صوبه اولیه است
 حصه علاقه مدراس آن را در تحت حکومت کور مقرر کردند

و آن امکات و ترچنپلی دیور و دیورا نیلور پتن قحلی پتن کنتور کرنول باری راج مندی
 که این ناچری کالیگوت سنگاپور سرنک پتن
 حصه سوم علاقه سینی آنرا در تحت حکومت کور و کونسل قرار دادند

و آن تیشی پوند آچونکر قانڈیس دیوار تمانه دتاگری سعوت بروج آچولاباد
 قید آباد سند شکار پور تاسک ستارا
 حصه چهارم علاقه غریبه آنرا در تحت حکومت لغنت کور قرار دادند

و آن بنارس فتح گده تیزا پور کور کور شاه جهان پور مترا بریلی پیلی پیت مراد آباد و پسر پور
 حصه پنجم علاقه پنجاب آنرا در تحت حکومت لغنت کور قرار دادند

و آن دلی لاهور امرت سر قلمان کودیانه آنباله شله دبرخانی خان ویرا همیخان
 جالندر تشاور سیالکوت

حصه ششم علاقه اضلاع جدید آنرا در تحت حکومت سیرمی قرار دادند

و آن آوده ناگپور برار بلاو پکه متمان برما کشمیر مین پور
 دوم ممالک مطلق النان

و آن کپال و بهوتان است که این بیاست خراج نمیدهند
 تقسیم ممالک پیکیز است

و آن گوا دمن قلندریپ پوند پچری کارمیل تانان ضلع راجندی چندرنکو
 چهارم چایری که از توابع هندوستان است آنرا در تحت حکومت جیف کشن قرار دادند

شیخ ابوالنظر قاضی الدوله میر محمد علی خان بهادر



ذکر معذوری از مقتدان دولت و مقربان خلوت علیحضرت ارشاد
اول بحر معرفت ارکیت آسمان و ایت مریه تفاق جلالت جناب مستطاب غم اکرم غم اشم رفت جنگ
بشیر الدوله عمده الملک اعظم الامراء وزیر دربار اعظم داخله و خارج کل محروم و کن ام حبسه و اعلیٰ باندرج خیال
اناسته اقسام خیال پرسته راسی غیب نمایش دستور حل مشکلات امور است کار صایت این قانون کشف
مضامات احوال جنبه و از آنرا که مسند وزارت و چهره دیاست را بحال شوکت آرایش داده چندان در اسراف
و االب ضنفا و آبادانی حال ولایت و شادمانی بالبعیت مبالغت فرموده که در هیچ یک از عهود او و اخرو و قرون
اوایل وزیر علی ملک المعتمد و الاماثر و مشیری علی ملک اخضایل مشهور و متقاوده نامم در آسمان ادب و دانش
خو اتم یا حدیوان خرد و بندیش و اتم از زمین کفایت حسن کفالتش چنان در پیشگاه شاهی محل مرحمت است که احدی
از حتمان دولت و مقربان خلوت را این نوع عظمت شان نیست اشهد بالله ذکر خصال و شرح فضایل و خلوص
بمنه و بایزیز و وزیر دولة آید است که شایسته و افاضه و اعلیٰ اعلام نماید .

دوم جناب مستطاب عظمت و جلالت انساب جل اکرم انجم نواب محمد علی الدین بهادر تنج جنگ شمس الاما

ذکر نوبت

نجم و شمس
الینظر

امیر کبیر خورشید چیده دام عظمت قرون ادب را دانا و صنوف لطیف را بهار عالم انا صدد افزای قوت و جلال مشند
 نشین عقل و کمال در ضاعت کلام و حرافت مقام خلق و نسب و متو حسب و انعام بی پایان احسان بی امتداد
 و استغلا قوت استیلا قوت در برج کمال معارج جلال کمالی با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست باین
 بلند در جت، اقبال و منزلت چنان با حق دور ویش و میکانه و خوش سدرک و قیامی نماید و اما نزدیک و دور ویش و میکانه
 و بخشش میزند که تو گفت آنرا که چشم مد نیست بروی ای با نایب و هرگز دست تمنایت بسوی او دراز ناید
 نسیم جناب مستطاب جلالت کتب جل اکرم افخم چشمه نواب محمد افضل الدین خان بهادر سکندر جغت اقبال الله
 و قارالامراء دام اقبال العالی کو بهر گشت بهر گشت مرآت عزت و اقتدار و مر اسم شوکت و اعتباری
 با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست ای دینه ایست از لالی که تا لی آن بهر عثمان خیر و اوجت بلند
 بی زوال ویش که دست و سوسا لی نیست که بهر قزاق بر ت و میزان بر اسم الضافت چنان در پیشگاه شاهی محل
 و ثوق کرده که مرع مدام و مصد کفایت امور خاص و عام است بهمان این لقب خود مرانده جاد و جلال
 و خزانده شوکت اقبال الله نسیم فضایل و اطراف جانی چون کلمات و حروف وینا قشش شنی بین نازا چون در غنایه وینا قشش

نواب محمد افضل الدین خان

شیدیه نواب بشیر الدین بهادر	شیدیه نواب اقبال الله و قارالامراء
	

چشم زپاک و بینقنباک خورشید آسمان عالی و در وقت شام باو در طلعت میریزد و پیرفت ذواب مشطاب اصل اکرم
فخر جلیک که سرکار خورشید جدا را عالی شود و پیراست بنامت اخلاقش مانند همان صبح صادق شهید شاق و
بی نیاز از شمار همه گوید مباحث و غرق است

شیخ ابوبکر خورشید بہار



شہید شہزادہ ظفر جنگ بہا



نوحیم ذواب مستطاب اجل اکرم فمیزان بهای خاکی بهای نظام بزرگت نظام ماورالدیوار اجسام الملکات منجمی مان
معین الهام متفرقه حیات ام اجلا فضل ابرار و درو صلی ظاهریت جوهریت منجمی نامنا کثرت بخشش بریزه و در
بخشش ابریت مترجم که از شدت در زینش فیزید و در کت اسبابی ملوک کجمن مایک موز است بلندی ایگامش
بملاحظه لایوصف الفکات بالانقلع و جیزیر تو صیف کجند و رفت ایگامش مناسبت الاعرف الشمس بالشلع و
میزان قریف نسخه که به بیان از آن عاجز آید و همه انان ناصر

卷之四

ششم نبدۀ عدوان شرافت و تخمۀ خان از نباتات کوبه در ج نوا به مستطاب شرف الامیر سرور علیا
خان بکار صفت جنگ تیر الدوله قمر الکمل معین الله ام محمد ساسی میرا علی ام محمد رانت قد و اوای سریش
اکمپند و زکایات همه امضا تائید حضرت خجیده دستو و اقبالش بزان غمخیز برادر و خطا سپهر مهر و در گذشت

三

هستم آنچه مفضل دانش و فضل و پیش جباب جلالت آفتاب زوایا بطلب شجاع السلطنة انفسه جنگ دام حلاله عالی
 عقل و شجاعت معروف و بهر کفایت موصوف است و ای میرش در شب حادثه آفتابیت روشن کرد و می تو شمع
 خیرش در تیره کی هر واقعه نورست غلظت زدای کجاست و سیدش ملکجو ابر علوم مشهور ابر فیاضی از شیار دست
 و در شیارش عرق خجالت بر جبین و کلان بدخشان از پیشش کف کجاستش خون دل بر زمین نشاند و پیشش بزرگ بهت
 بلند بیاز و دیر و بدل و دشمن و بسبب شرف نفس کرم ذات و دو خوشبخت طوطو بهت و میامش قیر و موافقت
 سز و ار جاده و کنت شایسته بلند ای بختت همواره خان کرم و احسانش کسرت و آینه و درنده و اندر آب
 لطف و کرمش خوشی مملو و بهره و میداد و خدمات ایشان چندان مطبوع خاطر خوشید مطا هر بندگان عالی
 میباشد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت بالطف ملوکات منقح و مسرور اند

شید خباب شجاع السلطنة انفسه جنگ بهادر



نهم و دو اقبال و شجوه کمال سخن پرور نکته کسر سخن ساز جباب جلالت آفتاب دولت یا جنگ نیکو
 دام اقبال آفتاب جلالت افروز بهت از نا صیه مبین و تیره جبین و چون ضیاء خورشید و صفا و مروارید بهر
 و در کسب فضایل فغانی و کمالات جسمانی و معارف و پاکیزگی طینت ماصالت حسب و معیت نسب

چون خوش شیدا و مشتد و سرافرازه بحال انش و جمال فطانت بهر پروردی مخصوص متنازه بواسطه الطوار حمیده و انبیا
و نیکی نهاد و در مقام مطبوع و بخاری دست ارفع تر است به بندگی حکمت که از وی پیدا است با این باب
فظم و نشر در این ذات محاصفا نشو و ج که گوشتگیر کنار جواهر خیالات و پسندش مطبوع طبع کلید داخل عالم مقبول
ضمایر تمامی اکابر فضلی بنی آدم است و اندک شحات اشعار که هر بارش با یض فضل وضاحت تا خرد و نظرات ابیات
در تبارش جیاض انش بلاغت سرشار و مالاست و تفریف ظلمش از اندازه برون تو صیف نشو و ج که از وی
خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فوایح کلمات که هر بارش با یض فضل و اصحاب خبر و پیش شیرین
و در بابی حقیقت و خوشی نهاد و مقبول طبع بکلی اعیان و دبار و محبوب القلوب تمام است از کال و دولت است

شمیه نواب دولت دار ملک مجاهد



دویم جناب جلالت آفتاب اجل اکرم الفخر نواب محمدا علی ملک مولوی سید حسین نام اقباله مقصد و با کرد و
دارد مقامات ادبیت و مقدسات عرفیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرید و دیر و وحید محضر است بلطف حمیم
و کرم حمیم و خلق کیم و حسن سیرت و لطف معاشرت و موافقت و حسن معاشرت و مقصود با خضارتی تازه و کلید
بهت مشوکت با خضارتی بی اندازه بخشیده و در مدارج علوم از قبیل هیئت و نجوم و جغرافیا و حساب

و نامی بی غیانه و متناهیست چنانچه اگر از مشرق تا غرب عالم را بدین پانصد ویراد و اجای دوازدهم فصل و ادب بنشیند
و ادای هر زبان و ادای هر پانصد فصلی دهی بنین و فقهایی با همگین با تمام بی پایان و احسان فراد انفس مضمون
و اسنند دور و نزدیک بر پنج بنایش قائل و صنوف عرب و غیر بر و ارج قضیه پیش تا نهد و جهان در پانصد خارج و امور
پانصد یکصد و بیست کرده که کسی از ادای بیاب زهر و اشتباه و بجزه و تالیفات و اسالیب فصاحت و تفهیم در کتب و
و تحبش و تاریخ و جبر کنون و مخزن حکم و مصدر و محاسن شمیم گردیده چنانچه و در احصای و ادب از نیم تریش با اثر
و شجره و قبالی ارباب کفایت از شمیم تریش باور است .

شیخیه نواب محمدا الدوله سولوی سید حسین شهاب



پانصدیم شجره فصل و فوت جناب تاج الادب سولوی عبدالقادر که ششتر انعام بر یزد فضائل آراسته است در حضور
نندگانی در بیان شایب اندوی جدوت فهم و حدت نهی و یافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی به اوج و ادانی بی
الکتاب و استب انفس حدت بندگی علم و تحصیل فنون و پانصدی طلب در راه تقصیر و ادب استخوان و
که جرت بهما العاد و بر کشود مقدمات با سایر علوم در اندک مدت خواند پس از آن مسایل غریبه و غریب و ادب و ادب و ادب
تا به فرقت مسلم گشت و هر چند که ششتر سید خاص و عام شد و در ملک از بهر مستند با تری بر دیده و در جزه و مثال انفس

در نشو و نما و شاخ اقبالش در برك و نواشته بین سبانی بهم و حسن بکام شمیم مانیک نشان فروغ چهره او لولا ابصار کشید
در ظل عاطفت اعلی حضرت بندگان عالی با کمال خرمی ره ز کار سب که نازد اکنون سال فروغ نازیت است
که با نوازش مشتبه الفت چنان محکم است که بدینگونه الفت بی شباهت گفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

و از او هم شجره اقبال جناب عده انگار حکیم محبت حسین زیوی فضا که نیت فو اخیل است است است علم
عزیت مراتب، نیت و انواع معقول و منقول و حکمت الهی طبیعی و ریاضی تالی ارسطو و تالی افلاطون است
و چنان در مسائل حکمت و نجوم و بهنیت تدیس کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بهمه تدیس نیست
از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار ذاب و قارار امارت روحی دارد که هیچ یک از معتمدان را بدینگونه نیست با برکت
عنیت و سالهاست بشرف ملازمت و موافقت خدمت سرافراز است بهار عالم حشش دل و جان ننده

میدارد بر بکات اصحاب صورت را به بواب معنی را

خلاصه این بدست وادی مقصد میرد گیر است که جمیع اطوار انسانیت در آنها موجود است کن علم در میان
اتهار و اجمعی نادر و مشغول بیاشی می باشد خداوند از برای اتمام محبت بر آنها چنان نواب نحمد الملک و زیر
بایدیری را عطا فرموده بود که میدان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین مملکت بودی زمین بود و هر چند که شش نمود
در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر نکرد حتی آنکه استخوانان ماهر از تربیت طلب نمود و در رسید
بای مقصد و چه در مشروط و چه در محالات باز نمود و اثری بطور زیر رسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به سنگ
آهه بنا نمود و در مان لایق را از خارج طلبیده به اسوارات ملکی مقرر نمود و با وجود اینها باز اثر بر آنها نکرد و در
تربیت اهل ملک بمقتضی آخر الامر بمقتضای مستور و در روز کار بعد از مدت مدیده مستقر سر بر گذار
به درخت بیابانیتش شید از این دنیای و اما عجب فتنی نمود که ملک دکن را همراه بر دو انقوبات
زیاد و زیست پیدا کرد و کسان را که آن مرحوم انجام طلبیده بود و گنجان چنان تسلطی بر ملک پیدا
نموده اند که امانی ملک نه زیاد شده و نه از دیرینه از دهنیت سی را قدرت بر آن نیت که بتواند خلاف
اثر آن عمل نماید و این علت بر آنها بنا مگر سبب بی دانشی و بی علم و اکنون سبب اتفاقی که در میان
آنهاست ملک مانند کشتی در آبی غافلیم است که محقریب از حوادث

ناب غری حواید

شهباز قلیه عایشه جهانگیر

فضل تو بهیاد است بهر حال



این یاست یکی از یاست که سحر جنت و از جمال بالور
محبوب می شود و بانی این ریاست دوست محمد خان افغان
است که یکی از امراء طایفه سیزده خیل و در ملک طرازان پادشاه
فتح سیر بود و اکنون ولایت است که ریاست بر سر حکومت
حکومت ملاده و اخلاص دوست از حق اتفاق رخا تو در محرم بی
پی هدی این یاست حکمران هستند و کمال هم سلطان جهانگیر
جلیه و سید از جانب اورد و قمر مستند و ایام حکومت سکندر
چنانکه این یاست محسوب است و ساهی سیاه جواد و شیرین درین
استقام و دولت داری و لشکر کشی و شمع کشی و رعیت و رعایا
اگر چه هم بنویسم قمری جدا گانه یا حق تعالی که داد و دادی خدات خیر
خواهی دولت و شوکت گلشن است و ایامی که می بیند
کردند و بر کنه بر سارا و در دولت و شوکت ایشان که در
و با هم در این است که بر بدست آورده از جوارش بر کشته
جلیه یکی این بود که در وقت شغل این یاست و از زمانه قمر
مستقل در این و در دهه داعی احوال انیکت اجابت است
بعد از وی آخرت است و آخرش از این یاست عایشه جهانگیر
یکم برین یاست که برینست حکومت و در ایام الان نظم
همام امور ریاست و در لف کفایت ایضا است و است
کلیت ۱۳۷۰ سال من ربع آردنی ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰
خارج به یکصد و شصت و شش سال و دو کت و پیمیک
نزد ده شکست پسلام برای ایشان قمر است
۱۳۷۸ با سوار و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲
موجود و معین همیشه اوقات دارند .

فضل سیم ریاست دامپند

شیخ اب کلب علی خان بیاد



باتی این ولایت علی محمد خان افغان است که کسب شیر
 بسیاری از نواحی مراد آباد و ناحیه تصرف قاورده و سر
 کرد و چهل و شش هزار افغان شد و خطاب نوابی از جانب
 پادشاه مرعی بیاد او شش خدمتی که بساعات باره کرده
 بود یافت به هنگامی که نواب کلب علی خان بمند حکومت
 قرار گرفت از حسن تدابیرش ریاست مذکور محسوس و بسیار
 بای قریب و جوار خویش بود و رعایا و برابرا همه
 خوشنود و بودند و طبع والا می این نواب با شجاعت
 خیر و اجزای کارهای حسنه ایل بود از آنجائی که
 مصد رخصات نمایان شده بود و از طرف حکومت
 انگلیس مخاطب بکتاب بشیر قصه بند شد و پانزده
 شکست توپ سلام برای ایشان مقرر شد چون
 داعی اجل را لبیک اجابت گفت پسرش نواب
 محمد شتاق علی خان بر مندر حکمرانی جلوس نمود
 و در عرصه قلیل بدو و جهان فانی کرد پسرش رحیم
 نواب حامد علی خان بیاد جای نشین شد چون نوبت
 بر اقتصاد می رسید بهر کار که در نبرضزل ریاست را به
 کونسل واکذا نمود تا که در شش حالیه تجدید شد به
 آنجا ریاست و کف کفایت او گذارند و معیت ملک
 ۱۱ میل مربع آمد لیسانه یازده کت روپیه است
 نواب حالیه اکنون سیاحت بکند در فغانه و جغت
 انکند اجمال دارد که نام ریاست را بقصد است
 ایشان واکذارند





فضل چارم ریاستکے ایجنٹ

باقی این ریاست امیرالدوله نواب محمد امیرخان سپهسالار
 افواج چهارادجیونت رومی بکمر بودتبارخ و دوبر
 سده هزار و هشتصد و هفده علیوی معاضد بودلتن هرکا
 انگلیس کرده را امپور و قلعه کوه دشت را اسکار این
 برایشان عطا فرمود و کلکریه حاکم محمد ابراهیم
 علی خان است و سندی قبی مع نوز و دشتک توپ
 سلاح برای ایشان مقرر است و سعت ملک
 ۲۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک پیه
 است و این ریاست از حسن تدبیر رئیس حالیه
 منظم و قابل تعریف و توصیف است .



فضل و خرم ریاست بالا سنو

این بیاضیست از محال کاتیتها وار و تحت حکومت بیاضی
است و الی این بیاضیست از اولاد و سر و دماغ و خاکی
شیر خان بانی جو ناکه است و شیر خاکیه بخا
نواب زور آور خان است شکست قیام
از سر کار کلینیس برای ایشان مقرر است بیعت
مکات ۲۰۰ میل تبرع آمدنی سالیانه چهل هزار
روپیه است

شیره نواب شیر محمد خان بهادر

شیر محمد خان بهادر



فضل بشتم ریاست پالن پور

این ریاست از محل کاتیا و ارتخت حکومت بند
میشی است در پیش عالیجناب نواب شیر محمد خان بهادر
است در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت در ازاده خدای
که بدولت سرکار انگلیس کرده بودند قبی گیری
ویازده شکست توپ سلام برای ایشان فرستاد
ملک ۲۴۱ میل برین آمدنی سالیانه سه لک روپے
تقداد خرج یک صد و پنجاه سوار و پیاده یک
دار و چهل و پنجاه و پانصد و دوازده روپے خراج
حکومت انگلیس در سال می



فضل هفتم ریاست مرثلا

دارای ریاست نیکت بحال است شمالی این برتنت هدرتی
اسلم برتنتا جزو طبع بگالاد از علی صدر ریاست او و دیه
برسم قبی این ریاست متعلق دیوان این ریاسته ایجنسی علی کی زامری
عالم بود در سنه ۱۱۸۱ هجری قمری و قتل و بدو و کجایه و شورش
آباد ریاسته در سنه ۱۱۸۱ هجری قمری و قتل و بدو و کجایه و شورش
و در این حکومت خلیفه لکات متعلقین و شاه و پادشاهان
بر این ریاست حمل و یک لک شاد و شاد و کجایه و سی لک روپے
کردیم بر این ریاسته لکات اب فیه و ن و چاه و
علی خان حضرت حکمت بهادر است نام ریاسته
بنک نوزده شکست توپ سلام برای ایشان فرستاد

شهبه نواب محمد صادق خان کابل



فضل عظم ریاست بهادرپور

حاکم این ریاست ابتدا بهادر خان از قوم او و پسر
بوده زمانی که کاپوش و درانی بعد از فتح هندوستان
وارد ملکت شدند آن ملکی که در توابع سند بود
تا نواح ملتان بخوانین داد و پسر عطا نمود و
ریشس حالیه آنجا نواح صلیح محمد خان دکن الدوله
بهادر است مبلغ یک لک و پیریه بوض خدائی که
در وقت اقتضائش کابل کرده بود و انعام می یابد
و سعت ملکت است همسند اصل مرتجع آمدنی سالانه
چهار لک و پیریه تعداد فرج سید برادر گس هفده لک
توب سلام برای ایشان معتمد است .

شهبه نواب محمد اسماعیل خان بهادر



فضل نهم ریاست جوده

این ریاست در ملکت مالوه واقع است و سعت
ملکت ۲۰۰ میل مربع آمدنی سالانه شش
لک و پنجاه و پنجاه هزاره و سیت و چهل و پیریه است
ریشس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است
در سند هزاره و شصت و شصت و پیریه سیتی کیری می یابد
شلیک توب سلام برای ایشان معتمد تعداد فرج
حاضر کتاب ۵۵ اسوار و ۱۰۰ پیاده است و

شیخه نواب بیگم آفتد خان بیگم



فضل و بیست مادرین پید

این ریاست تحت حکومت بیگم بیگم است در ولایت
سال قبل صاحب دهنان بیگم این ریاست از صاحبان
آمد این ملک را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بیگم
خان صاحب دهنان است سند قبضه گیری و یازده شکست
توپ سلام برای ایشان مقرر است و دست ملک
۳۵ میل برنج آمدنی سالیان و دو گشت پنجاه
هزار روپیه نقد و فرج ۲۳۳ سوار ۲۱ پیاده
حاضر رکاب می باشند

شیخه نواب محمد ابراهیم علی خان



فضل و بیست مادرین پید

سابق این ریاست در تصرف ریخت سنگدالی
لاهور بود در سنه ۱۸۱۰ هجری قمری و ده کو گشت پنجاه
بوجوات چند شیخ صدر الدین معروف صدر
جهان را رئیس الیر کوته و بخلاب نوابی سرافراز
نمود و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است
سند قبضه گیری و یازده شکست توپ سلام برای
ایشان مقرر است و دست ملک ۵۰ میل برنج
آمدنی سالیان و دو گشت و بیست

شیر نواب حمایت خان بابر



شیر نواب راجه مادوجی بابر



فضل و ازو و هم ریاست جنگله

این ریاست تحت حکومت بیٹی و از حال کاتیا دار
است سابق حکمران این ملک از قوم راجپوت بوده
شده ۱۳۲۴ حاکم گجرات این ریاست را تصرف و مآورد
و در ششاد شیر خان که یکی از سپاهیان بود حکمران
آنجا را گشت و ملک را تصرف خود و مآورد و پیش حالیه
نواب حمایت خان بابر است آمدنی شش رنگ پیچید
است بیست و هشت هزار و نه صد و نود و چهار پیه
بگلپسید و پنجاه و پنج گری یا زده ششک توپ سلام از گجرات
حاصل گردان در بار قیصری اکنون پانزده شلیک
توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فضل سیزدهم ریاست کرایا

این ریاست شامل ضلع متفرقه است االی حالیه ریاست
مادوجی نام دارد و وسعت ملک سه میل مربع آمدنی
سالانه هفتاد و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو
بابت خارج فوج بد و لست شیکت بگلپسید و پانزده
که در ششاد بابر است بهیه کرده جای داد شش رنگ پیچید
با و حمایت شده و در ششاد و سیوی و سیوی
استراف اندیا درجه اول شد و پنجاه و پنج گری
کرده و نوزده شلیک توپ سلام در هر مقام
که باشد و در صد و دو و دو و دو و دو و دو و دو و دو
برای ایشان معین است

ضلع پور پور ریاست برودہ

شیخ مبارک علی سید جی راد بھار



این ریاست از ضلع بالوہ است بانی این ریاست
ابتدا لہار داد پور کی از سر واران فرج میر تہ بود
چون ہماراجہ لہار و حکمران سابق بجات چند حکومت
معزول شد ہماراجہ حالیہ سید جی را و طقت کاسیکو
بسن دو از دہ سالہ کی بر سہ حکومت جلوس سن پور
اقتضای سن امور ریاست و تمام حکومت بہت
مجلس جمہور بود چون ہماراجہ تہ شد قابلیت
رسید دہ سہ ہزار و بہشت افسدہ و ہشتاد و یک عیسوی
از دہ یار قیصری حکم صادر شد کہ عنان حکومت را ہم
ریاست را و دہ کث کفایت او و اکہ از دہ اکہ کنون کہ
ستہ ہزار و بہشت افسدہ و نو دہ سہ عیسویت ہماراجہ
مزبور در کمال خوبی امور مملکت خویش را انجام میدہ
کلاک دوزبان اگر ہزار و ستان کرد و دہ اسان
جلالتش را یکی از ہزار و اندکی از بسیار توان
سر و دہ سہت ملک ۹۹ میل مرتج آمدنی
سایا یکیک کو ویشیچ نکہ و سہ تعداد فرج سولہ ہزار
پیادہ چھ ہزار سہ تہنی گیری و خطاب است
در جز اول و بہت و یک شلیک توپ سلام سالانہ
ستہ لک روپیہ تخفیف از جانب حکومت برای
ایشان مقرر است توپہای طلا و نقرہ در توپچی
ایشان موجود است کہ در اہم ملک ہندوستان
چنین توپہا نرہ واحدی انکلاہم ممکن نیست .



فضل مادر دهم ریاست الوار

این ریاست از هیالات میوات و دیو بند و بار است
والی این ملک موسوم است به پسر گل پسر گز از قوم
راجپوت راجه مو صوف این ریاست را دارند
هزار و بیست و هشتاد و شش و علیوی از ریاست
جی چور و بهرت بوده وضع کرد و سعت ملک
۳۰۰۰ میل مربع آمد فی سالیانه بیست و یک
روپیة است تعداد خرج پانزده هزار سوار و دو
هزار پیاده حاضر رکاب دارد و سندی قبیله گیری
و پانزده شکست توپ سلام برای ایشان تهر رشا
و حکومت شان بگلان می نام



فضل شاهر دهم ریاست الوار

والی سابق این ریاست از قوم راجپوت بود و لکن
بوجبات چند بموجب عهدنامه لاهور و قریه و
۱۲۶۰ به تصرف گلیس درآمد بعد از آن سرکار
انگلیس در سنه هزار و بیست و هشتاد و یک بر این
بر سرین و دوات او و اکدار نمود و قریه که راجه مو صوف
بر روی جیبان نمود و پسر گل پسر گز حکومت
مشکون کرد و سندی قبیله گیری داد و ده و یازده شکست
توپ سلام برای او تهر شد و سعت ملک ۱۰۰۰
میل مربع آمد فی سالیانه بیست و یک روپیة است
و سالیانه یکت و روپیة حکومت خراج میدهد

شهبه راجه بشو ناته سنگه



شهبه راجه بشو ناته سنگه



صل عهد هم ریاست براج چتر پور

بانی این ریاست ابتدا کنور سونی ساه مازم هند و سپت بڑ
 قیقین این مقال اگر بسبب سخاوت پورش هم به کنور سونی
 ساه بسیاری ملک از اطراف وجوان این ریاست براج
 خود در آورده حکومت میکرد و هنگامی که انگلیسین قیام
 ملک بودند کمند مستط شد صلاح وقت با چنان
 دید که ملک متصرفی کنور سونی ساه را بخودش واگذار
 نماید لهذا در فور و هم ماه مارچ ۱۸۵۷ ملک را با او داد
 نموده و دستیارانی گزید و راجه پور و داد و ستد ملک
 ۱۲۴۰ میل مرتب آمدنی سالیانه سه لک روپیه است
 پانزده شد که توپ سلام برایش مقرر است
 و شتر جالیه و راجه پور است

صل عهد هم ریاست کشمیر

دارا ریاست این ملک سرنجی است بانی این ریاست کلاب گراندا
 نر و خوشحال سنگه فوج اندیک سنگه مازم بود و در قندهار و پشاور
 و در فوج شد و از اخی خد ماتی که در جنگ اکبر خان کلمه جیا
 از او ظهور پیدا کرد و بعد از کونت او در قندهار و پشاور
 کلاب سنگه از این جوان بود تا وقت پیرش که یک سال در حال
 بجای پدید بر سر حکومت شکر کرد و در دولت ساجه
 استر و در جاول مخاطب مسند قیامی کرد و یازده سال که
 سلام برای او مقرر شد تعداد فوج سوار و پیاده و شتر و
 دارد و این ریاست خود مختار بود و اکنون تحت حکومت
 دست ملک ۱۵۰۰ میل مرتب آمدنی سالیانه پنج لک روپیه است

شهبه مهارانا قه سنگه جی پیا له



فضل عیسیٰ ریاست پیا له

والی این ریاست تو جهاست که ذیبت شکستایی در ۱۸۱۸
 سادش خدائی که راجه نیکو نگه و پرکنار نول حکومت کرده بود
 فخرمرد دولت رو پریدم حکومت به عطا شد و فخر و کجاست
 استر و جبهه اول که دید و سنده قشبی که چای حاصل نمود و سرح مقدمه
 شکست توپ سلام چون که مهارا جبره موصوف در ۱۸۱۸
 موافق آیین ملت شد که بسیار ثواب از دزدان و دزدان
 انداخت پس سر که به پهلوانی که در زخمی از قتل نموده بودند
 ریاست جی نشانی و مهم ریاست که نسل و فخری قشبی که به پهلوانی
 تمام جایا و بر انا خوشنود شد و از حسن پیر کونسل روز بروز ملک
 رقیبت و سنت ملک ۱۸۱۸ میل از ۱۸۱۸ ساله ایست که ریاست

شهبه مهارانا قه سنگه جی پیا له



فضل عیسیٰ ریاست پیا له

این ریاست از محال میوار است مهارانا او دمی شکست
 این ریاست را آبا و کرد و خدائی ایست که در شرفی او
 کوتا بود و قشبی که جنوبی او و در غربی سر و است است
 ۱۱۴۱ میل قریب است که در ۱۸۱۸ ساله چهل و یک روچه
 خرج فوج دولت و کجاست پنجاه هزار روچه حکومت میداد والی
 این ملک بسیار قدیم عالی خاندانست تمام از اهلان و پهلوانان
 خیلی بزرگ و حومت میزدند او قشبی که به پهلوانی
 والی حاله مهارانا قه سنگه جی ۱۸۱۸ جوزی ۱۸۱۸
 با حکومت عیسیٰ که به پهلوانی معاهده نمود و مسند
 قشبی که به پهلوانی ۱۸۱۸ شکست توپ سلام حاصل کرد

شاهی راجه راجه در پرتاب سنگ

شاهی راجه راجه در پرتاب سنگ



فضل بیست و ششم بیست و نهم

فضل بیست و ششم بیست و نهم

این بیست و نهم از محال بود که کند است در نشسته راجه کشور
سنگ بر مندر بیست و ششم شد پس از فوت او در نشسته
راجه تربت سنگ حکمران این بیست و ششم گشت و پادشاه
خداوندی که در نشسته هزار و شصت و پنجاه و هفت
عیسوی حکومت کرده بود از جانب پادشاه بخت
قیمتی بپشت هزار و شصت و پنجاه و هفت
تنبی گیری و یازده شکست توپ سلام سرفرازی کرد
در نشسته در جهان نمود در شش ساله و در پرتاب
بجایش نشست مست ملک و میل مرغ آمدنی
سالانه چهار گشت نه هزار و شصت و پنجاه و پنج روست

این بیست و نهم از محال بود که کند است در نشسته راجه کشور
سنگ بر مندر بیست و ششم شد پس از فوت او در نشسته
راجه تربت سنگ حکمران این بیست و ششم گشت و پادشاه
خداوندی که در نشسته هزار و شصت و پنجاه و هفت
عیسوی حکومت کرده بود از جانب پادشاه بخت
قیمتی بپشت هزار و شصت و پنجاه و هفت
تنبی گیری و یازده شکست توپ سلام سرفرازی کرد
در نشسته در جهان نمود در شش ساله و در پرتاب
بجایش نشست مست ملک و میل مرغ آمدنی
سالانه چهار گشت نه هزار و شصت و پنجاه و پنج روست

شبهه راجه جیونیت سنگربا



فضلیت دهم بیست و چهارم

دوازدهمین این ملک داره راست بانی این بیست
ابتدا جود نامی ز خاندان راجپوتان را توفیق است
در سال ۱۸۵۲ راجه جیونیت سنگربا بر منو حکومت حاصل
نمود بموجب هدایای که حکومت انگلیس کرده سند
احتمالاً بر مبنای کیری و خطاب است در جزایر و نوزده
شکست توپ سلام از حکومت حاصل نمود و تحت
ملک ۹۶۲۲ میل منبر آمدنی سالانه بمقتاد و دو
لک و پیه تعداد فوج کثیرا سواره و پیاده دارد و خود
هشت هزار و پیه مخارج فوج و یک لک پانزده
هزار و پیه خراج حکومت میدهد

شبهه رانامال سنگربا



فضلیت دهم بیست و پنجم

راجا این بیست از قوم جات است بانی این بیست
ابتدا در عهد باجی را و پیشوا سپاهی بود و در
هزار و هشتاد و سی و شش عیسوی راجه رانامال
اینده سنگربا حکومت انگلیس معاهده نموده و پس
رانامال سنگربا جانشین کرده و تحت یار مبنای کیری
و پانزده شکست توپ سلام حاصل نمود و تحت
ملک ۷۶۲۲ میل منبر آمدنی سالانه بمقتاد و دو
لک و پیه تعداد فوج سواره و پیاده و دو هزار و
هکاتب دارد

شاهی مهار و رام سنگه پیا



فضل سیام ریاست بوندی

راجا امید سنگه حاکم این ریاست از قوم راجپوتان است
ابتدا کسی که با حکومت نگین و مقام اتخا و برادر این
بود و در سال ۱۱۱۲ امید سنگه بدو جهان بنو و لیسر کوچی
از اوقات بود و موسوم به مهاراوش سنگه حکومت بجای
نشاند و او عهد ناجیه بدی بنی خند و درین وقت امید سنگه
مهار و رام سنگه را به این ریاست بازده سالگی می فرستادند تا ایام
اتفاق ملکات احکومت نگین میسدا و چون بزرگ شدند
ریاست و در کفایت آنها و در عهد و شکست و سلام برائی
مقرر شد و در سال ۱۲۹۱ میل تاریخ آمدنی سالانچ لک
خراج یک لک و بیست هزار روپیه بر آریه و در فوج سوار و
ساده

شاهی مهاراچ سکریه سنگه



فضل سیام ریاست در بنگه

راجا عالیہ مهاراچ سکریه همیشه شکست است و
ملکیت و سه هزار میل مربع آمدنی سالیا چهل
هفت لک و پنجاه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه
و دو لک و پنجاه هزار و سه سالیا به حکومت نگین
خراج میسدا پانزده لک و شکست توپ سلام برائی او
مقرر است

شعبہ راجہ اشیری پشاور



فضل سی و دوم بیست و نبارس

باتی اینست منارام زمین دار موصوع کنگاورد و دولت
در ۱۲۸۰ هجری و جهان خود بجایش دولت ننگ جایش
شد در ۱۲۸۰ هجری و موصوف در قتلان ننگاله همراه شاه
حالم و شجاع الدوله بود پس آن همراه شاه عالم فتح
انگلیس در آمد در ۱۲۸۰ هجری و علاقه نارس با حکومت
انگلیس بود و اکثرا رنود مشروطه اینکه سالیانه چهل
لک روپیه میپردازد اختیار خود را می دیرانی و مال
دست حکومت انگلیس چون حکومت عثمانی و انگلیس می باشد
نراین را بجا اینست نیشین سند قبیله کبری و سینه دولت
توپ سلام از حکومت برای او مقرر گردید .

شیخہ امینہ خاتون



فضل ہی شہرہ است و یا بکر

دشمن عالیتر است نه فیض از پیش سروری از پند کجی راج
سلطان پادشاه است امیر شرف نامی از سر کشت جادو
میکرد کف افشش ششوا که دست طبعش از کج خون
حاکم هر موشش پادشاه بود و بشود و کمال فضل به نوبت
نزار بگمان نازد از آن بزرگ بهت نیند بهار نور
بدان دشمنه و بدستش نفس و کرم فاع و خورشید
بهت میسر و قهر میسر بخار به نوبت و کرم فاع
خون تا ایشان طبعی خاطر و دلخاک کجی
که چاکر کرم است می نشیند اکون ال فون از دوت
که با نفس و دهان کرم است قهر و کرم فاع
و پادشاه

شهبه راجه پرختی سنگدیا



فضل بی چاودم بی جی راتین

ریش حالیه پرختی سنگدیا دست اختیار قبری گیتی
 و پاتر ده شکست توپ سلام از حکومت برایش مقرر است
 وسعت ملک ده هزار و پانصد میل مربع آمدنی سالانه
 پاتر ده لک روپیه پستاد و سنار روپیه سالانہ
 حکومت خراج میداد و فوج پانصد سوار و
 هزار پیاده حاضر در کاب دارد و حکومت ایشان
 در نهایت ثبات است

شهبه ماراژول بی مال سنگ



فضل بی نیم بایست جلیبر

این بایست در تصرف قوم راجه پوتان است و چهار
 دل بود راج ده ساله معاهده با حکومت انگلیس نمود
 در سال ۱۸۶۲ عیدوی فوت کرد پس از آن غیره اش
 کج سنگدیا کران بایست کشت این نژاد در سال ۱۸۶۵
 جهان را و دواع نمود درین حال ماراژول بی مال سنگ
 مسند نشین شد و قبری گیتی پاتر ده شکست توپ
 سلام از جانب حکومت حبه ایشان مقرر شد
 وسعت ملک ۲۳۵۲ میل مربع آمدنی سالانه
 پنج لک روپیه کبزار فوج حاضر در کاب ۱۰۰ و پست
 ملک کبزار و بیصد و بیست میل مربع آمدنی لک روپیه

شیره راجه کبیری پشنگه جی بهج



فضل سی و ششم ریاست سرهسی

در سال ۱۸۷۳ راجه شیره سنگه رئیس این ریاست معاهده حکومت
انگلینس نمود که اطاعت نماید و خراج از قرار رویشش آنه
بد و حکومت نیز دعه داد که او را پناه خود نگاهدارد
و قرار داد که اگر کسی از وارث او بعد از وفات شیره
سنگه جی را نداند او مالک ریاست باشد رئیس عالی کبیری
سنگه جی را پانزده شلک توپ سلام برایش معین کرد
و سعت ملک سه هزار میل مربع آمد فی سالیانه پشناد
هزار و ششصد روپیه خراج سرکاری را پانزده هزار
سیصد روپیه است نصرت ده سوار و دویست
بجه پیاده حاضر رکاب^۱

شیره راجه اوری سنگه بهج



فضل سی و هفتم ریاست پراگه

راجا این ریاست از خاندان راجه اوری پور
در سنه هزار و هشتاد و چهل و چهار عیسوی راجه
سنگه مندر نشین شد خستیدار جنبی کبیری و پانزده شلک
توپ سلام برای او مقرر شد راجه خالیه اوری
سنگه بهج در دست وسعت ملک ۶۰۰ میل مربع
آمد فی سالیانه چهار لاک روپیه است پنجاه
و دویست پیاده حاضر رکاب^۲

صلی و شهادت رستم

شکره راجه نجیب سنگریه



راجه رستم را قوم راجه پوت بیا و عزت میدادند و
 ایشان را در این جهت داد و چهار هزار و پنجاه
 حکومت انگلیس راجه سفید بر خراج میداد و
 نه هزار و هشت صد و پنجاه و نه عیسوی فیما بین راجه
 سفید بریا و پرتاب سنگر راجه رستم بود سلطنت
 انگلیس عهد نامه منع شد که راجه سفید بریا متعرض
 ریاست رستم نشود و خراج بگیرد پس از فوت
 پرتاب سنگر پسرش بود سنگر بر مندریاست قرا
 گرفت نظر بخت مانی که در پستگاه دلی در سنه
 هزار و هشت صد و پنجاه و هفت عیسوی نجیب
 بحکومت انگلیس از بونوت سنگر بفرستید و بزرگ
 پسرش بر سنگر از دیر و قیصری بکشت تا آخر کشت
 شد و یازده شلیک توپ سلام برایش مین
 کرد و راجه حالیه نجیب سنگر جی بیاد است
 وسعت ملک پانصد میل مربع آذنی سالیانه
 سه لک و شصت و چهار هزار و شصت و چهار رتبه
 است پانصد سوار حاضر رکاب دارد و اندوخته
 حکومت ایشان منظم است

شیرداد جویت ملگری بهادر



فضل بنی انعم ریاست بهر پچ

این ریاست از محال میوه افتا نیست بانی انریاست
برج نامی قلی بطریق در عهد عالم گیر پادشاه بوده
است ریاست این ایالت به دست شیرداد ملگری است
شیرداد ملگری پادشاه داده شده و در سنه ۱۰۵۵
پناه و پنج عیسوی هفده شلیک توپ سلام برایش
مقرر گردید و سعت ملک ۱۹۰ میل مربع آمدنی
عبیت و یکت گت روپیاست نقد و فرج سوار
۳۲۱۴ پیاده ۳۳۹۸ سپاه تو پناه ۱۰۶۸
می باشد

شیرداد جویت ملگری بهادر



فضل چلم ریاست بجاوه

بانی انریاست خاندان سنگه دیو پسر غریب ملگری حکمت نواح بود
بوده و بجا سیک علی پادشاه ملک بنیال گنند واقع گرد و خوشنویس
سیر طاعت نمود و در جنگ کشته شده و اجرت پادشاه داده
علی پادشاه داده شده ملک پادشاه پسر ملگری و یکسری سنگه سر و کرد
و حیات کیسی سنگه ملک بنیال گنند و تصرف حکومت ملگری
و بسبب شایسته فیما بین با جگر کمری بجا کیسی که در سنه
نیافت بهمان تپا سنگه برین حال بعضی خانی که در سنه
حکومت ملگری که دره بود و بر سرند حکومت مقرر شد و چنتا
قنبری کمری یا زنده شلیک توپ سلام حاصل گرد و سعت
ملک ۱۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه یکت توپ است

شهباز بکریم سنگر بهاد



فضل جلال و کبریاست خدیو کت

این زیادت بهمت جنوب فیروز پور واقع است بانی
 این زیادت بطن نامی از قوم جات بود در عهد کبر شاه
 حاکم فرید کوت شد بعد از چندی علم خود سری برافروخت
 تا در سنه ۱۸۶۱ در وقت لشکر کشی آنگزیز ستم نظر جنایت
 لایقه که از او بطور رسید و بود بر گنه کوت گتوارا با
 خطاب را جلای از حکومت بخلیافت و بعد از خدانی
 که در سنه ۱۸۵۶ کرده بود دانه شکست توپ سلام پیش
 مقرر شد و در سنه ۱۸۵۶ بکریم سنگر رئیس عالی را اختیار بکنی گیری
 دادند و سعت ملک ۴۲ میل مربع آدنی سالانه
 پنج هزار روپیة آسپناه سوار و دولت پایاد خدیو کا داد

شهباز بکریم سنگر بهاد



فضل جلال و دودمیاست اجمی کنه

رئیس عالی بهاد بکریم سنگر است باز ده شکست توپ
 سلام برای ایشان مقرر است و سعت ملک ۴۲
 میل مربع آدنی سالانه یک ملک و دهفتاد و پنجاه روپی
 است بهفت هزار و سیصد و روپی و دو و اندر لاج
 حکومت میداد تا در سنه هزار و هشتاد و هشتاد و
 عیسوی سیمی چند قدری ملک از تصرف بیرون رفت
 حکومت یک هزار و پانصد روپی از خراج مقرر شد و او
 تخفیف داده است

شهباز نرب اندر نراین بهباد



فضل چل و شیم ریاست گنج بابا

این ریاست از محال کامروپ است و در شاهزاده‌گری
 راجه هندو نراین رئیس این ریاست را قوم به پیش
 ساختند راجه مذکور از گورنمنت انگلیس درخواست نمود
 که اگر سرکار مدد کند مر از قبیله برهمنه نصف آمدنی ملک
 خود را لبر کار خواهم داد و حکومت انگلیس او را از قید
 خلاص کرد و رئیس حالیه نرب اندر نراین بهباد است
 سیزده شلیک توپ برایش تقرر است

شهباز نرب نام گنج بابا



فضل چل و چارم ریاست نونکو

ریاست خرافه کورد را تر براج هم میگویند و از انگریز
 این ملک ترا ویدام است راجه حالیه نام هم بهباد
 است وسعت ملک ۳۵۰۰ میل مربع آمدنی
 سالانه چل و دو ملک بهشتاد و پنج هزار روپیه
 است تعداد فوج ۸۰۰۰ پیاده و سینه سوار
 بهشت صد و بیست و نه نفر است عیسوی ریاست
 معاهده با حکومت انگلیس کرده که دو طبقه لشکر
 بهای حفاظت سر قصبه

شهباز اجد را حبیبند بهار



فضل چهل و پنجم ریاست میورد

این ریاست تحت حکومت در اسس است در سنه
هزار و هشت صد و سی و یک عیسوی حکومت گلپایس
بسیب بی انتظامی در ملک ریاست رانز راجه کوشا
راج گرفته بقصر خود در آرد و یک گت روپیه
سالیانه برای مخارج راجه و پنج گت برای ادای
قرضه او مقرر گردید شش حالیه مداراجه حبیبند
بهادریست و نعت ملک ۲۴ هزار میل مرتجع
است و بیست و یک شلیک توپ سلاح برزی
راجه مذکور مقرر است

شهباز اجد را حبیبند بهار



فضل چهل و ششم ریاست میوان

این ریاست بسیار قدیم است بگردت بی شیک
پشت بخا نواده بیاک دیو میرسد در ستمیز اردو
هشت صد و سی و دو عیسوی عهد نامه سکا را گیر
منته شده خنده شلیک توپ برای ایشان مقرر است
و نعت ملک ۱۳۰۰ میل مرتجع آمدنی سالانه
بیست و پنج گت روپیه است نقد و فوج نقد
شصت و پنج سوار و دو هزار و هشتاد و شش
پیاده حاضر در کاب دار و شش حالیه
مداراجه دیشمن شکو

شهبه راجه جو نشت سنگه بهاره



فضل چهل و هفتم ریاست بهرنج

این ریاست از محال کاتندیا و ارجت حکومت بیستی
است بانی این ریاست سیکت نام از قوم راجپوت
کو هیل است ریش حالیه جو نشت سنگه بهاره است
آمدنی سالیا نه ده لکت و پیداست یک لکت
سی هندو پید خراج حکومت میدهند چندی
قبضی گیری یازده شلیک توپ سلام برای ایشان
مقرر است

شهبه راجه ساوجی چرتی بهاره



فضل چهل و هشتم ریاست کولاپ

بانی این ریاست راجه رام سپر کو چاکت سیواجی
راجه ستار است ریش حالیه ساوجی چرتی است
آمدنی سالیا نه ده لکت و پیداست تعداد فوج
سیزده هزار سوار و هشت صد پیاده نوزده
شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است
و مدت لکت ۲۱۸۴ میل مرج

شعبہ مبارک پورہ کالج سری
مہاراجہ مانا اندھ صاحب سنگھ



شیخہ راجہ جنت عیسیٰ سنگر



فضلِ چل و نہم ریاستِ بدوان

رئیس عالییه این بایست هماراجه و مبراج سری
هماراجه را نماند چیه شک بهادر از قوم جاگیر کپور
که تریست خطاب بهزادینس و سیزده شکست
توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و همان نوازی این هماراجه
بی نظیر است و صحت ملک و هزار میل جمع آمدنی
سکک و پنجاه هزار روپیه است

فضل بنجا ہم ریاست کو پہنچا

بانی این ماست ابتدا جیسا سنگه بود بعضی از ملک را
 بزور شمشیر و بعضی با بطور افحام از دربار لاهور محال
 کرد بعد از او سردار بخشان سنگه حکمران بود بعد از او
 سردار بخشان سنگه و بعد از او بخشان سنگه و بعد از او
 در سال ۱۰۵۵ سپادش خدائی که بجاکومت کرد و در محال بودی
 و بعد از او راج ملک او در مع خلعت قیمتی ده هزار روپیه
 عطا و اختیار قلمی کردی خطا و در هند و از ده شکست
 سلام و در شکست ۹۸ میل مسیحی سال ۱۶۴۱ لک تعداد
 هفت هزار روپیه لک قیمت که در روپیه کجاست
 خراج میداد تعداد فوج سواره و پیاده که در حاضر کتاب

شاهی بهارچه سوانی سنگریه



فضل بنجاه و کیم ریاست دیتا

این ریاست از محال بنذیل کند است و شش حالیه
 بهارچه سوانی سنگریه بهار است و بهار بهار
 دل است و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 اخت یار تینی گیری با ایشان عطا شده و بهار
 بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 رویه است

شاهی بهارچه سوانی سنگریه



فضل بنجاه و دوم ریاست نامه

حکومت ریاست دیوانه ریاست ریاست ریاست
 محاربه با سکه بان و بهار بهار و بهار بهار
 انگلیس بعد از تسلط بر کمان اجبه کرد و بهار
 نظریه ساخت و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 آن حکومت و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 رویه بود و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 شکست و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار
 میل ترنج آمدنی سالیانه بهار بهار و بهار بهار
 حکومت و بهار بهار و بهار بهار و بهار بهار

خامنه

و کرمناغ و فوایدیکه از ایجادات و خصوصیات این سلطنت قریب است در ممالک هند منضمی باد که بعد از تسلط و تاج
در بلاد هندوستان بسیار نزدیک به اعث فلاح و ترقی ملک میباشد از تو جهات این طایفه جاری شده و شایع گشته
اگر از بهر عقل و ادبی و ان حکومت آنها بخوانیم یکی با میان کرم درین مختصر کتب چاربا ختصاصی بر و انهم از آنجا فرایده
باعث آسایش حال مال خاص و عموم گشته و درستی و حفاظت طرق شوابع است بمنزله مراحل عبیده نظام
و آنکه و آنکه نه اگر از ایجادات و ادب این سلطنت نیست بلکه واضح است که این شتم درستی و امنیت طرق و نظام و آن
از برای هر طایفه و از برای خلط و کافذات و انواع سوارها برای مسافرین آسانی و از برای تمام اقلع و مقامات این
بلاد وسیع جابست در عهد حج یکت از سالین نبوده اول در عهد سابق امن طریق چنانکه دین عهدست کجا بود و ثانیاً شتم
طریق و شوابع صاف که مینائی بدون استیاج فائد بر آن تواند گشت و مسافر هر چند که بدیت بدستیده شد و دلیل
متوجه منزل مقصود تواند گشت در عهد و ساله هرگز نبوده مع هذا اکثر نو احوی و اطراف دنان عهد و انتر کلم اشجار صحرا
و هجوم حیال و اقل ترکت نامسلوک مینا بد که در ایام بارش سلب ناهم داری مین راههای پر غنا که اکثر سیلاب
و یابی آب میگردید و تیر از خوف راه زنان صد و در هر طرق جاری شوابع عام بسیاران کام به درین محبت
کمره قیامی آمد علاوه برین سبب اندام امن طریق کسی نابلست و صد سفر عبیده و آن عهد و دیگر دو اگر امان کسی در سفر
بمسافت و در سیکر و ابل عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می شمردند و بحال مایل او و اداع می کردند که کنون از این سلطنت
است که برین جهت حکام آنهمه خارهای مخاسد و قحط از رکن در جهان و در که دیگر کنون از آن همه مخاسد و قحط غلظ
تقصیر و حکایات فائده است امنیت طرق شوابع بجهت که مسافران و تجار با استه و اموال و هر گونه احوال
بفراغ مایل بر طریقی که خواهند تر و گذشتند آسانی رسیدن بکاتب و خطوط طریقه است که لغاظ خط و پول
تاسافت دو راه و سه راه بدون تخریب و مشقت میرسد و اموال و اجناس با بی آنکه محافطی و نگهبانی بر نگاشته باشند
به قدر مسافت خواهند عبیر قلیل کیل می کنند و نیمه فواید منافع دراز منتهی سابقه کجا بود و از آنجه است انتظام
متوسیلاتی یعنی درستی و صفائی راه و در تمام بلاد و قری و دفع کسافت از هر جا برای خطا اعتدال آب و هوا
و اتمام آنرا بش در دشتی تمام شب در هر کوچه و بزمین در عهد کج از پادشاهان بر روی کار نیامده و هیچ
یکت از خیالی در این چنین امور بوده از آنجه است هر گونه تعلیم داشت قد آن در هر امصار و قری از برای اتقی
رعایا نقطه زبان علوم انگریزی عربی و پارسی غیره و انواع هنر و صنایع که کامی از اوان حکومت هنوز تا
ایام تسلط انگریزان شنیده نشده از آنجه است انتظام محکامات پولیس که خطه جان مال و اموال و امنیت
هر یکت از رعایا از آنست چه جابست که در با و سی و یا در صحرا یکی بر دیگری نیست اندازی میناید مسافر که

تستایند و جواهر و کسباب گران بها بآرام از شهری بشهری مدد نباشد و با شب و روز باطل حمایت از خواستارین
سلطنت می آید و شیر و وحالات امن طریق عمو و سابقه را چگونه بی حرکت بر دشمنان در خانه های خود که چگونه
از کتب و قوایخ هر ملک و زبان پیدا است از آنکه است تربیت پرورش حفاظت اطفال صفا و بیکدیگر و واضح و ملاک
کثیر اطفال خود و سال را دولت بدست خود گرفته بعد از وضع قدر معینه مالکداری سرکاری بقیته توفیر برای آنها جمع
می کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ بیاورد و اندر واد می نماید و از پس انداز حاصلات دیگر اطفال حمیده اطفال
آنها را بجهتی نمی آفریند که آبای آنها نیز از نقد اطفال جاودا کاهی بخواب ندیده اند از آنکه است بنای مشاغل آنها
خیرانی از برای تیار واری و در زمان در سانی بفرمایند و مساکین بر قوم دولت و در شهر و دوات از آنکه است ایجاد
کارخانه ها از کارخانه آرد و دیوان پند و پارچه بانی و غیره برای صد که منافع کمره عروس این ملک کاهی از اینگونه
خازنه کلکون نشده بود از آنکه است ایجاد و در اکتب بحری و خانی و ایجا دریل کاری برای تسهیل حمل و نقل احوال
اطفال در عمو و سابقه اعظم تدبیر برای روانه کردن خطوط و در رسیدن بمقصود و سوار می سبب یافته تیز رفتار بود
آنهم چندی ملوک و امار برای تگری بیشتر خود اکنون قطع مسافت یکماه یکت و روز و درون مشقت کو یا که انسان
در خانه خود نشسته بآسایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل طی مراحل سکینه چنانکه درین عهد عجم و غیره
است و از منته سابقه کاهی انصیب احدی از دشمنان نبوده از آنکه است اجرای آبر بر بی نصبت و تقاضا طلبی که یکت
خط از شهری بشهری هر یکی بدگری اخباریر مانند بخرج قبل از آنکه است بنای خرمای آب از مسافت بعید و جاری
کردن در شهر و خانه ها از آنکه است روشنی کایس در اکثر شهرهای مشهور مثل بیسنی مداس و کاکته و غیره و شب
از شام تا صبح تمام راهها مشتعل است این منافع و ترقیات که روز بروز مدد آید است از تاسیج توجه امنای بقیته
المنته نقد تعالی این رساله چایون در مسامت معید صورت استقام گرفته صورت قیام
پذیرفت توقع از ارباب بصیرت و اصحابین غیث غایت که دیده باطن خود را از کل احوال بر آن فی ذلک عبره تالی
الالباب هر روز سازند و این تذکره بادشاها را مانند حکایات افسانه با ندانند و بین بر مردم بای نیاد دل
بندند و جام فریش می نمایند و تا تل نمایند که چگونه پادشاهان را در کلاه کوشه شمشت و جواهر باریکوان نمایند
بودند از دست برد و قضا از پا در افتادند و در خاک فنا شوند و از شمشت بجای دولت مسپاه و مدد و کار لغتی نیت

امید که منظور نظر اولی الالباب کرده

فی شهر شوال الحکم شده است

بجای اقل بکن نیامدی

شهری صورت تمام

بندت تر

